

سلفیان

باورها و کارکردها

نجم الدین طبسی



فهرست مطالب

مقدمه مؤلف	۱۱
سلف و سلفی ها	۱۳
نظریه پرداز جریان سلفی	۱۵
ریشه های فکر سلفی وهابی	۱۶
مروان بن حکم کیست؟	۱۸
آثار و نتایج فکر مروانی	۲۳

محور اول

تحقیقی درباره سلفی ها / ۲۵

محور اول: تحقیقی درباره سلفی ها	۲۷
الف) ابن تیمیة کیست؟	۲۷
نظر عالمان اهل سنت	۲۸
دشنام دهندگان به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۳۵
ممنوعیت نقل فضایل	۴۳

۵. صلوات بر غیر پیامبر ﷺ.....	۸۶
۶. صدور فرمان قتل درود فرستنده بر علی ﷺ.....	۸۷
۷. حکم درود و سلام بر غیر انبیا.....	۸۹
۸. چگونگی بستن عمامه.....	۹۰
۹. مقدم داشتن قول صحابی بر سنت رسول الله ﷺ.....	۹۰
۱۰. آهسته خواندن بسم الله.....	۹۱
۱۱. عکس العمل معاویه در برابر سنت رسول الله ﷺ.....	۹۱
۱۲. بی‌اعتنایی به حدیث پیامبر اکرم ﷺ.....	۹۴
۱۳. اصرار بر تمام خواندن نماز در سفر.....	۹۷
۱۴. مشورت برای ترور پیامبر اکرم ﷺ.....	۹۷
طراحان نقشه ترور پیامبر اکرم ﷺ.....	۱۰۱
۱۵. نمونه‌هایی از ترور و خشونت.....	۱۰۵

محور سوم

ادله مشروعیّت خلافت ابوبکر / ۱۱۱

محور سوم: ادله مشروعیّت خلافت ابوبکر.....	۱۱۳
دلایل مشروعیّت خلافت ابوبکر در نزد اهل سنت.....	۱۱۳
تصریح غزالی به درست نبودن اجماع.....	۱۱۹
دلایلی که ابوبکر را افضل صحابه معرفی می‌کند.....	۱۲۱
ملاحظه.....	۱۴۲
اصلاح خطایی فاحش.....	۱۴۲

حکم کسی که صحابه را دشمن بدارد.....	۴۵
موضع‌گیری ارزشمند.....	۵۱
نمونه‌هایی از مظاهر نفاق و کینه‌توزی ابن تیمیه.....	۵۳
۱. عقیده ابن تیمیه درباره فقه علی ﷺ.....	۵۳
۲. گفتار ابن تیمیه درباره آیه ولایت.....	۵۸
۳. گفته ابن تیمیه درباره حضرت علی و فاطمه ﷺ.....	۵۹
۴. انکار فضایل و مسلمات وارد شده در حق حضرت امیر ﷺ.....	۶۰
۵. انکار عدل حضرت امیر ﷺ.....	۶۱
۶. ارزیابی ابن تیمیه از خلافت علی ﷺ و جنگ‌های ایشان.....	۶۱
۷. نظریه تثلیث.....	۶۴
گفتار علمای اهل سنت درباره دوستان معاویه و نظریه تثلیث خلفا.....	۶۶
عقیده و باور پیشینیان و متأخرین درباره فضیلت حضرت علی ﷺ.....	۶۸
انتشار تشیع در میان صحابه.....	۷۵
سراغاز تشیع از زمان صحابه.....	۷۸

محور دوم

آیا سلفی تابع سنت پیامبر اکرم ﷺ است؟ / ۸۱

محور دوم: آیا سلفی تابع سنت پیامبر اکرم ﷺ است؟.....	۸۳
۱. ترک مستحبات.....	۸۳
۲. حنک انداختن.....	۸۴
۳. مسطح ساختن قبرها.....	۸۴
۴. تکبیرات نماز میت.....	۸۵

۱. سیل اعتراضات به موضع‌گیری ابن عوف..... ۱۷۶
۲. نکته‌ای تأمل برانگیز..... ۱۷۷
۳. موضع‌گیری عمر، پاداش کار عثمان..... ۱۷۷
۴. آیا احدی با حضرت امیر علیه السلام قابل مقایسه است؟ ۱۷۹
- الف) گفته ابن ابی الحدید ۱۷۹
- ب) سخن حذیفه بن الیمان ۱۷۹
۵. مناظره ابوهدیل عَلاف ۱۸۱
۶. خلاصه گفتار..... ۱۸۶
- تقریظ علامه محقق، آیه‌الله شیخ باقر شریف قرشی (دام‌ظله)..... ۱۸۹
- مقدمه استاد و دانشمند فرهیخته حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی . ۱۹۱
- منابع و مآخذ ۱۹۵

محور چهارم

شورا و دور کردن علی علیه السلام از خلافت / ۱۴۷

- محور چهارم: شورا و دور کردن علی علیه السلام از خلافت..... ۱۴۹
- الف) موضع‌گیری ابوبکر در برابر تبلیغ نام حضرت علی علیه السلام ۱۵۰
- ب) موضع‌گیری عمر در مورد تبلیغ نام علی علیه السلام ۱۵۲
- ج) عکس‌العمل عمر در برابر تبلیغ نام عثمان ۱۵۲
- ماجرای شورا..... ۱۵۵
- الف) آرزوی خلیفه ۱۵۵
- ب) عمر تعیین خلیفه را رد می‌کند، سپس خلیفه تعیین می‌کند..... ۱۵۸
- ج) انتخاب شش نفر ۱۵۹
- د) نکته‌ای تأمل برانگیز..... ۱۵۹
- ه) تشکیل اجتماع و جلسه با اعضای شورا..... ۱۵۹
- و) تعیین هیئت نظارت..... ۱۶۲
- ز) چگونگی انتخاب ۱۶۳
- ح) امام علی علیه السلام از توطئه پرده برمی‌دارد و توطئه‌گران را رسوا می‌کند..... ۱۶۴
- ط) ارزیابی اعضای شورا ۱۶۵
- ی) نکته‌هایی تاریک در شورا..... ۱۶۷
- ک) رأی و نظر معاویه درباره شورا..... ۱۶۸
- ل) اجتماع اعضای شورا ۱۷۰
- م) سخنان و موضع‌گیری‌ها بعد از انتخاب خلیفه ۱۷۴
- ن) حادثه‌ها و موضع‌گیری‌ها..... ۱۷۶

مقدمه مؤلف

این برگه‌ها مجموعه‌ای از دروس و گفتگوها از سلسله مباحث عقیدتی ماست که بیش از سه سال از تدریس آن در حوزه مبارکه علمیه می‌گذرد و بعضی از برادران فاضل حاضر در درس از ما خواستند برای این که بهره‌دین فراگیر گردد این مباحث را برای دیگران نیز نشر دهیم و ما نیز برای پاسخ به این درخواست آنها، به نوشتن بعضی از این دروس و تنظیم این مباحث - با رعایت اختصار و حذف زواید و ویرایش مطالب - کردیم. هم چنین بعضی از برادران که از حاضران در درس بودند به نوشتن این مجموعه و تنظیم آن برای چاپ و نشر به زبان فارسی همت گماشتند که امید است کوشش آنها مورد قبول درگاه احدیت قرار گیرد. در ضمن لازم است از تلاش‌های شبانه روزی و بی‌دریغی که بخش فرهنگی کتابخانه مرجع عالی قدر عالم اسلام، حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی رحمته الله در راه گسترش مذهب اهل بیت و آشنایی مردم با فرهنگ اهل بیت مبذول می‌دارد، تشکر و قدردانی کنم، مخصوصاً برادر فاضل و دانشمند، حضرت حجة الاسلام

والمسلمین شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی، که از خدای بزرگ و توانا می‌خواهیم، بر توفیقاتش بیفزاید، و قدم‌هایش را استوار گردانند. و همچنین از سرور عزیزم جناب ثقة‌الاسلام شیخ حسین حامدی که در ترجمه این کتاب تلاش فراوانی را مبذول داشتند کمال قدردانی و تشکر را دارم. یادآور می‌شود که ما در صدیدیم که تمامی این مباحث را تنظیم و ویرایش کرده، حلقات درس‌مان را منتشر و به کتابخانه اسلامی تقدیم کنیم. آرزوی توفیق را از خداوند متعال خواهانیم.

قم مقدس - نجم‌الدین طبری

۱۴۲۶/۲/۷ هـ.

سلف و سلفی‌ها

قبل از شروع بحث، لازم می‌دانیم که به معنای سلف در لغت و اصطلاح اشاره‌ای کنیم:

سَلَف در لغت: «سَلَف» در لغت عرب فعل ماضی و به معنای گذشته است و «قوم سَلَف» به معنای پیشینیان و «سلف الرجل» به معنای نیاکان شخص می‌باشد.^۱ خلاصه این که واژه سلف به معنای گذشته و پیشینیان است. **سلف در اصطلاح:** سلفی اسم منسوب است و آنان گروهی هستند که به این نام شناخته می‌شوند. از بعضی نقل شده که سلفی فقط به صحابه و تابعین و تابع تابعین اطلاق می‌شود.^۲

از بعضی دیگر نقل شده است که سلفیه به معنای رجوع به قدما در عقیده و شریعت و سلوک (کلام، فقه، اخلاق) برای فهم دین است.^۳ نقل چهارمی هست که می‌گوید، سلفیه، یعنی رجوع کنندگان در

۱. الصحاح فی اللغة، ج ۴، مادة «سلف»، ص ۱۳۷۶ و معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲. السلفیة و دعوة محمد بن عبد الوهاب، ص ۹.

۳. یوسف قرضاوی، الصحوة الاسلامية، ص ۲۵.

هم چنین این گونه نقل شده است: حقیقت این است که وهابیت از بطن سلفیه زاده شده و محمد بن عبدالوهاب کسی است که افکار ابن تیمیه و قدمای حنابلۀ مجسمه را تبلیغ می‌کرد؛ همان مجسمه‌ای که ادعای سلفی‌گری و پیروی از سلف را داشتند.^۱

نتیجه این که مراد از سلف آن کسانی هستند که در سه قرن اول زندگی می‌کردند و سلفی آن کسی است که ادعا می‌کند در فقه و اخلاق و عقاید پیرو قدماست؛ همان گونه که از حسن بن علی سقاف نقل شده است. امروزه سلفی‌ها همان وهابی‌ها و نواصب هستند.

نظریه پرداز جریان سلفی

مؤسس تفکر وهابیت احمد بن حنبل است. زمانی که او با طوفان‌ها و تهاجم فرهنگی‌ای که در آن زمان از هند و یونان و... به سرزمین‌های اسلامی سرازیر شده بود مواجه شد، در صدد برآمد به گمان خود احادیث را از نابودی حفظ کند، اما ضرر و افساد عمل او از طوفان‌های بزرگ بیشتر شد و کارش در نهایت به تفریط کشید و هرگونه نقش عقل را انکار کرد. متأسفانه احمد بن حنبل در گرداب فجایع و وقایع سخت و هولناک و اموری که عاقبتشان نیکو نبود گرفتار شد. می‌بینیم که وی خود را در چهارچوب ظواهر کتاب و سنت قرار داد و منکر هرگونه نقش عقل شد و می‌گفت: ما حدیث را همان گونه که هست روایت کرده

۱. همان.

اعتقادات به صحابه و تابعین و پیروانشان و امامان فقه.^۱

پنجمین نقل، فرقی بین سلفیه و وهابیه قائل نیست و آن دو را دو روی یک سکه می‌داند و می‌گوید، آنان اعتقادات و افکار مشترکی دارند. اما این گروه در داخل جزیره العرب به وهابی حنبلی و در خارج جزیره العرب سلفی نامیده می‌شود.^۲

پس سلفیۀ معاصر به اتباع ابن تیمیه و پیروان مذهب امامان حنابلۀ اهل تجسیم اطلاق می‌شود که در شهرهای مختلف خارج از جزیره العرب هستند. همه سلفی‌ها، ابن تیمیه - یکی از علمای حنابلۀ - را امام، مرجع و شخصیتی برجسته می‌دانند، لکن سلفی‌های معاصر، لقب وهابیت را به خاطر قبیح و شنیع بودن^۳ استفاده نمی‌کنند.

در ادامه قول پنجم آمده است: وهابیون یا سلفی‌ها پیروان مذهب حنبلی‌اند؛ حنبلی‌هایی که مجسمه و از نواصب هستند. اگر چه بعضی از وهابی‌ها در برخی از قضایا با مذهب حنبلی مخالف هستند، اما همه وهابی‌ها بر عقیده تشبیه و تجسیم و نصب،^۴ که همان دشمنی و عدم احترام به اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ است، اتفاق نظر دارند.^۵

۱. ابوطامی، العقاید السلفیه، ص ۱۱.

۲. حسن بن علی سقاف، السلفیه الوهابیه، ص ۱۹.

۳. همان.

۴. ناصبی در اصطلاح به عده‌ای اطلاق می‌شود که دشمنی و بغض خود را با اهل بیت ﷺ اظهار می‌کنند. و منافقانی هستند که دیانت آنان بغض و کینه حضرت علی است. نگا

پاورقی سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷.

۵. حسن بن علی سقاف، السلفیه الوهابیه، ص ۱۹.

و قبول می‌کنیم.^۱ از آن اموری که به انحراف عقیدتی و فکری وی انجامید، قول به تشبیه و تجسیم است. او معتقد است، خداوند متعال به آسمان اول فرود می‌آید و پایش را در آتش جهنم قرار می‌دهد و خداوند متعال، العیاذ بالله، دارای دست و صورت و اعضای مانند اعضای بشری است.^۲

پس از بیان این مطلب لازم است گفته شود که یقیناً ابن تیمیه راه و روش احمد بن حنبل را پی گرفت و از مبانی و افکار احمد بن حنبل پیروی کرد؛ افکاری که به جدایی و اختلاف بین صفوف مسلمین - به نفع دشمنان اسلام - انجامید. البته در ضمن بحثی مستقل به تفصیل به این مطلب اشاره خواهد شد.

ریشه‌های فکر سلفی وهابی

اولین بار مروان حکم اموی و حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عبدالملک بن مروان در عراق تبرک و توسل و زیارت را حرام شمردند: مروان حکم کسی است که با سنگ خواندن قبر حضرت رسول ﷺ به ایشان گستاخی کرد و ابو ایوب انصاری را از زیارت قبر شریف حضرت و تبرک بدان بازداشت: حاکم نیشابوری از داود بن ابی صالح روایت می‌کند که روزی مروان

۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. احمد بن حنبل، العقیده، ص ۳۵.

مردی را دید که صورتش را بر قبر حضرت رسول الله ﷺ گذاشته بود. مروان گردن وی را گرفت و گفت: می‌دانی که چه کار می‌کنی؟ مرد روی به مروان کرد، ناگهان مروان، با ابو ایوب انصاری مواجه شد، ابو ایوب گفت: بله، به دیدار سنگ نیامده‌ام، به دیدار رسول خدا آمده‌ام نه دیدار سنگ. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: بر دین خدا نگریید زمانی که اهل دین متولیانش باشند؛ اما بگریید بر دین، زمانی که ناهلان متولیانش باشند.

مؤلف: حاکم حدیث را صحیح دانسته و گفته است: این حدیثی با اسناد صحیح است و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته،^۱ چنان که احمد بن حنبل در مسند خویش آن را آورده است.^۲

علامه امینی در کتاب شریف الغدیر می‌فرماید: «این حدیث بیان کننده آن است که منع توسل به قبور پاکان دین، از بدعت‌های امویان بوده است.»^۳

اما حجاج بن یوسف کسی است که گفته‌هایش گستاخانه‌تر از مروان بود؛ زیرا قبر حضرت رسول ﷺ را چوب‌ها و استخوان‌های پوسیده خواند و از زایرین قبر شریف خواست به جای زیارت قبر حضرت، از قصر عبد الملک دیدار کنند، چون که عبدالملک - نعوذ بالله - بهتر و برتر از رسول اعظم ﷺ است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱، ذهبی می‌گوید: صحیح است.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲.

۳. الغدیر، ج ۵، ص ۲۱۸.

می‌گوید: در روز جنگ احد متولد شد... بنابراین بر طبق قول مالک زمانی که رسول الله ﷺ از دنیا رفت مروان در حدود هشت سال داشت و پیامبر اکرم ﷺ را ندید؛ زیرا وی در خردسالی و وقتی هنوز ممیز نشده بود به طائف رفت، بدان جهت که رسول خدا ﷺ پدرش، حکم را بدان جا تبعید کرده بود.

... روزی حضرت علی علیه السلام به مروان نگاه کرد و به او گفت: وای بر تو و وای بر امت محمد از دست تو و پسرانت! زمانی که به خلافت برسید.^۱ در نهج البلاغه این چنین آمده: «مروان بن حکم در روز جمل اسیر گشت، امام حسن و حسین علیهم السلام شفاعت او را در نزد حضرت امیر علیه السلام کردند و با آن حضرت درباره او سخن گفتند، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد کرد. آن دو بزرگوار به پدرشان عرضه داشتند: آیا اجازه می‌دهید مروان با شما بیعت کند ای امیر المؤمنین. ایشان فرمودند: آیا بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ نیازی به بیعت او ندارم همانا دست او دست یهودی است؛ اگر با دست خود با من بیعت کند در نهان بیعت را می‌شکند. آگاه باشید که او حکومتی کوتاه مدت خواهد داشت مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان بینی خود را پاک کند [مدت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و ده روز بوده] و او پدر چهار

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۴۴ شماره ۲۳۹۹؛ و بنی‌امیه آن درخت نفرین شده در قرآن هستند و ما آنها را بیم می‌دهیم اما جز طغیان شدید چیزی بر آنها نمی‌افزاید (اسراء، آیه ۶۰). شعبی می‌گوید: از عبدالله بن زبیر شنیدم که می‌گفت: به خدای کعبه سوگند: حکم بن ابی‌العاص و فرزندان او را پیامبر اکرم لعن و نفرین کرده. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰۸؛

مبرد^۱ روایت می‌کند: روزی حجاج در کوفه خطبه خواند و به کسانی که قبر حضرت رسول ﷺ را زیارت می‌کردند این گونه خطاب کرد: «ای زیان‌کاران، شما به دور چوب‌ها و سنگ‌های پوسیده می‌گردید، چرا قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه فرد، بهتر از فرستاده اوست؟»^۲

بیان ذهبی در مورد حجاج بن یوسف، برای معرفی او کفایت می‌کند: «حجاج بسیار ستم‌گر، خون‌ریز، دشمن اهل بیت، ناپاک و... بود. او عبدالله بن زبیر را در کعبه محاصره و کعبه را با منجنیق سنگ باران کرد، و اهل حرمین را ذلیل و خوار گرداند، از این رو، ما بدو دشنام می‌دهیم و دوستش نمی‌داریم.»^۳

نسائی در مورد حجاج می‌گوید: «حجاج نه ثقه است و نه مأمون.»^۴

مروان بن حکم کیست؟

ابن عبد البر می‌گوید: مروان بن الحکم بن ابی‌العاص اموی در سال دوم هجری متولد شد و به قولی: در سال جنگ خندق به دنیا آمد. مالک

۱. مُبَرَّد مَكَّنَا به ابوالعباس، استاد و امام علم نحو و دانشمندی بسیار دانا و موثق در نزد اهل سنت است. او در سال ۲۸۶ قمری از دنیا رفت. نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۷۶.

۲. الکامل، ج ۱، ص ۱۸۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۴۲ و ابن عقیل، النصایح الکافیة، ص ۸۱.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۳.

۴. لسان‌المیزان، ج ۲، ص ۲۱۸.

فرمان رواست [مراد از چهار فرمان روا، فرزندان او بودند که عبدالملک خلیفه شد، عبدالعزیز والی مصر، بشر والی عراق و محمد والی جزیره] و امت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت.^۱

ذهبی می‌گوید: مروان نویسنده عثمان، و مهر و امضای او پیش مروان بود و مردم بر اثر خیانت‌های مروان علیه خلیفه شوریدند، اما وی نجات یافت و برای خون‌خواهی عثمان با طلحه و زبیر همراه شد. مروان، طلحه را روز جنگ جمل کشت و در جنگ جان سالم به در بُرد - نجات نیابد او...
... مردم به خاطر نزدیک ساختن مروان و دخالت‌ها و خیانت‌های وی، از عثمان انتقام گرفتند. مروان روز جمل با تمام توان جنگید ولی زمانی که شکست را احساس کرد تیری به سوی طلحه انداخت و او را کشت... وی در روز حرّه، مسرف بن عقبه را، که از طرف یزید برای غارت و کشتار مردم مدینه با لشکری جرار به شهر حمله‌ور شده بود، همراهی و او را به جنگ با مردم مدینه تحریک می‌کرد.^۲

ذهبی از قول عمیر بن اسحاق اضافه می‌کند: مروان امیر ما بود و هر جمعه، حضرت علی علیه السلام را دشنام می‌داد بعد مروان عزل شد و به جای او سعید بن عاص به امارت نشست و او حضرت امیر علیه السلام را سب نمی‌کرد، اما وقتی مروان به امارت بازگشت، دوباره به ناسزاگویی و سب حضرت امیر علیه السلام پرداخت. به امام حسن علیه السلام گفته شد: آیا نمی‌شنوی که چه می‌گویند؟ ...

۱. خطبه ۷۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۷۸ و الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۷.

... مروان به امام حسن علیه السلام گفت: شما اهل بیت ملعون درگاه خداوند هستید. امام حسن علیه السلام فرمودند: وای بر تو! که این سخن را گفتی. به خدا قسم! خداوند متعال پدرت را، زمانی که در صلبش بودی، بر زبان پیامبرش لعن کرد...^۱

از دمیری نقل شده: کسی صاحب فرزند نمی‌شد مگر این که نوزاد را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا حضرت برای او دعا کند. چون مروان را پیش حضرت آوردند، فرمودند: مروان قورباغه زاده است و پدر و پسر ملعون درگاه الهی‌اند و در حق این نوزاد دعا نکردند. هم چنین از عایشه نقل شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر مروان و خود مروان را، که در صلب پدرش بود، لعن کردند.^۲

از ابو الفرج نقل شده که امام حسن علیه السلام وصیت کرد تا او را در جوار پیامبر دفن کنند، ولی مروان از این کار جلوگیری کرد و گفت: آیا عثمان در دورترین نقطه بقیع دفن شود و حسن علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود! به خدا قسم! اجازه چنین کاری را نخواهم داد مادامی که شمشیر در دست دارم...^۳

از ابن ابی الحدید نقل شده: مروان کسی است که در روز رسیدن سر

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۷۸؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۵، ح ۲۷۴۰.

۲. حیاة الحیوان، ج ۲، ص ۴۲۲؛ کافی، ج ۸، ص ۲۳۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۲۰؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۴ و المستدرک، ج ۴، ص ۴۷۹. حاکم در المستدرک می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد می‌باشد، ولی متأسفانه بخاری و مسلم آن را در صحیحین نیاورده‌اند مثل بسیاری از روایات صحیح الاسناد.

۳. ر.ک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۸ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۵.

حکم بن ابی العاص و فرزندان او مورد لعن و نفرین پیامبرند.^۱

آثار و نتایج فکر مروانی

متأسفانه یکی از نتایج این نوع تفکر، بیان راحت و بی‌پروای این سخن زشت و کفرآمیز است که عصای من بهتر از محمد ﷺ است؟! سخن هولناکی است که از دهانشان خارج شده است.

زینی دحلان شافعی^۲ می‌گوید: بعضی از پیروان محمد بن عبدالوهاب در حضورش می‌گفتند: عصای من بهتر از محمد ﷺ است؛ زیرا من از آن در کشتن مار و عقرب و غیره استفاده می‌کنم و حال آن که محمد مرده و دیگر هیچ نفعی در او نیست. او فقط نامه‌رسان بود!^۳

مبارک امام حسین علیه السلام به مدینه خطبه خواند و سر مبارک امام را با دو دستش برداشت و گفت: ای خنکای سر تو در دستان من! (کنایه از این که دلم خنک شد و خوشحالم). سپس سر مبارک امام علیه السلام را به طرف قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرت کرد و گفت: ای محمد! این روز - عاشورا - مقابل روز بدر.^۱ از این حجر نقل شده: اسماعیلی بر بخاری ایراد گرفته و از وی انتقاد کرده که چرا از مروان بن حکم حدیث نقل کرده است.^۲ از ذهبی نقل شده که مروان اعمال زشت، ناروا و مهلکی مرتکب شد که از خداوند متعال می‌خواهیم ما را از آنها حفظ کند. مروان کسی است که طلحه را با تیر، هدف قرار داد و جنایات فراوان مرتکب شد.^۳ از محمد بن صفوت نقل شده: هیچ روایت و نقلی از مروان پذیرفته نیست. در المغنی این گونه آمده: او تابعی‌ای است که اعمال زشت زیادی را مرتکب شده منظور از آن اعمال، همان بدعت‌های ناروایی است که پایه‌گذارش بود و این مقدار ننگ و عار برای او بس است که در نماز عید، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رد کرد و منکر آن شد.^۴ از بعضی از بزرگان اهل سنت نقل شده، به خدا پناه می‌بریم از این که به خبر مروان بن حکم استناد کنیم (هرگز به روایت او استناد نمی‌کنیم). عامر شعبی می‌گوید: از عبدالله بن زبیر شنیدم که می‌گوید: قسم به خدای کعبه!

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. احمد زینی دحلان از فقها و مورخان و مفتی و مدرّس شافعی و امام جماعت مسجد الحرام بود، او در سال ۱۲۳۳ در مکه متولد شد و در سال ۱۳۰۴ قمری در مدینه وفات یافت و در آن جا به خاک سپرده شد. ر.ک: معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۹ و هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. الدرر السنیة، ص ۲۸.

۱. ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۱ و قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۸۳.

۳. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۸۹.

۴. المغنی فی معرفة رجال الصحیحین، ۲۳۵، شماره ۲۰۶۴.



مهور اول

تحقیقی درباره سلفی‌ها

محور اول

تحقیقی درباره سلفی‌ها

الف) ابن تیمیة کیست؟

ابوالعباس احمد بن عبد الحلیم معروف به ابن تیمیة در سال ۶۶۰ قمری در حرّانِ شام متولد شد و از ترس هجوم تاتار همراه پدر به دمشق مهاجرت کرد، و به فراگیری فقه حنبلی پرداخت. پدرش یکی از علمای حنبلی بود. او نزد پدر، شیخ شمس الدین، شیخ زین الدین و شیخ مجد بن عساکر به فراگیری فقه و اصول پرداخت و آن‌گاه در آن‌جا افکار و مبانی احمد بن حنبل را، که قائل به تشبیه و تجسیم بود، رواجی دوباره داد.

نظرات و فتاوی‌ای ابن تیمیة خلاف مشهور علما بود، به علاوه در بیان عقاید احمد بن حنبل و فتاوی‌ای خودش بددین نیز بود. این طرز رفتار، باعث شد علمای اسلام او را طرد کنند و در کتاب‌ها و فتاوی‌ایشان به رد افکار و عقایدش پرداختند، مثل *التحفة المختارة فی الرد علی منکر الزیارة* از

وانمود که به سوی حق می‌خواند و راهنمای به سوی بهشت است. او از تبعیت اسلام و سنت به بدعت روی آورده و با مخالفت اجماع مسلمین، از جرگه آنها خارج شد... همه این موارد، گرچه کفر زشتی است، در مقایسه با تغییراتی که در فروع انجام داده، اندک است.^۱

۳. عبدالوهاب بن علی سبکی شافعی (م ۷۷۱ هـ) می‌گوید: ابوالعباس ابن تیمیه بر این جماعت، یعنی مزی، ذهبی و برزالی و بسیاری از پیروانشان ضررهای فاحش رسانده و آنها را به گناهانی بزرگ که ارتکابشان آسان نبود واداشت و به کارهایی که دوری از آنها شایسته‌تر بود، کشاند و در چاله‌های آتش فرو برد که امید می‌رود خداوند متعال اعمال قبیح آنها و پیروانشان را نادیده بگیرد و از سر تقصیراتشان درگذرد.^۲

۴. ابن بطوطه (۷۷۹ هـ).. در عقل ابن تیمیه نقصی بود... زمانی که او در دمشق حضور داشت من هم آن جا بودم. روز جمعه‌ای در حالی که بر فراز منبر مسجد جامع مردم را موعظه می‌کرد در محضرش نشستم که از جمله سخنانش این بود که خداوند متعال به آسمان دنیا فرود می‌آید، چنان که من فرود می‌آیم. در این هنگام از یک پله از پله‌های منبر پایین آمد.^۳

۵. حصنی دمشقی (م ۸۲۹ هـ): ابن تیمیه زندیق و کافر است و جان

تاج‌الدین و دو کتاب شفاء السقام فی زیارة خیرالانام و الدرّة المضمیئة فی الرد علی ابن تیمیه از تقی‌الدین سبکی و ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ)، و یا مکتوباتی که از ابن شاکر کتبی (م ۷۶۴ هـ)، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳ هـ)، ملا علی قاری حنفی (م ۱۰۱۶ هـ)، شیخ محمود کوثری مصری (م ۱۳۷۱ هـ)، نهبانی (م ۱۲۶۵ هـ) و ابی بکر حصنی دمشقی (م ۸۲۹ هـ) به یادگار مانده است، و نیز کتاب الرد علی ابن تیمیه از محمد حمید حنفی و کتاب التحقیق فی مسألة التعلیق که در این کتاب به آرای ابن تیمیه درباره موضوع طلاق حمله شده است. بعضی از علمای اهل سنت، وی را کافر دانسته و بعضی وی را فاسق معرفی کرده و بعضی هم او را سفیه خوانده‌اند.

نظر عالمان اهل سنت

۱. ذهبی (م ۷۴۸ هـ): یقیناً ابن تیمیه نیکان و پاکان عالم اسلام را خوار نمود، و اکثر پیروانش پیروی کورکورانه‌ای از وی داشتند و افرادی سبک عقل و عوامانی بسیار دروغ‌گو و کندذهن و نادان و بسیار حيله گر هستند.^۲

۲. علی بن عبدالکافی سبکی شافعی (م ۷۵۶ هـ): افکار او با عقیده قاطبه مسلمانان سازگار نیست و حرف‌های بدعت‌آمیزی را در اصول عقاید زده است. وی خودش را زیر چتر تبعیت از کتاب و سنت مخفی نموده و پایه‌های ستون اسلام و مقبولات مسلمانان را از بین برد و چنین

۱. همان، ص ۱۴۹؛ الدرّة المضمیئة فی الرد علی ابن تیمیه، ص ۵، مقدمه، نک: جعفر سبحانی،

بحوث الملل والنحل، ج ۴، ص ۴۲.

۲. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۱۰، ص ۴۰۰، شرح حال یوسف بن زکی، شماره ۱۴۱۷.

۳. الرحله، ص ۱۱۲ و الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۳۹.

۱. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

۲. تکملة السیف الصیقل، ص ۱۹ و الإعلان بالتویخ، ص ۷۷.

وی که، پیامبر اکرم ﷺ پناهگاهی برای نیازمندان به شمار نمی‌آید و پناه بردن و استغاثه به او جایز نیست، نسبت کفر و زندقه به او داده‌اند، زیرا در این ادعای ابن تیمیه، عظمت رسول الله ﷺ خدشه‌دار شده و این سخن تحقیری برای آن حضرت به شمار می‌آید. بعضی از علما نیز وی را به نفاق متهم کردند، زیرا درباره حضرت علی علیه السلام معتقد است که ایشان در هفده مورد^۱ خطا کرده و با نص قرآن مخالف و ورزیده است. در سخنی دیگر ادعا می‌کند که هر زمان حضرت علی علیه السلام به حمله‌ای دست می‌زد شکست خورده برمی‌گشت و چندین بار خواست خلافت را به دست گیرد ولی موفق نشد، و جنگ‌هایش برای حکومت و ریاست بودند نه برای دیانت. همچنین در جایی دیگر می‌پندارد: حضرت علی علیه السلام ریاست را دوست می‌داشت و نیز چنین ادعا می‌کند: ابوبکر در وقت پیری اسلام آورده (و می‌دانست که چه می‌گوید)، ولی حضرت علی علیه السلام در کودکی اسلام آورد و اسلام آوردن کودک صحیح نیست!^۲

۱. اما همین ابن تیمیه روزی به عمر نسبت خطا داد ولی فوراً پیش شیخ ابراهیم رقی رفت ← و معذرت خواست، گفتند: او چنین پنداشته که قوه اجتهاد در وی پدید آمده است در نتیجه بر تمامی علما اعم از کهنتر و مهتر و قدیمی و قوی و نوآیین ایراد می‌گیرد، تا این که به عمر رسیده و او را نیز در موردی خطاکار دانسته است. این ادعای او (در مورد عمر) به گوش شیخ ابراهیم رقی رسید شیخ به او اعتراض کرد لذا ابن تیمیه پیش وی رفت و عذرخواست و استغفار نمود (کمترین جسارت به خلیفه دوم احضار و توبیخ و سپس عذرخواهی ابن تیمیه را به دنبال دارد، ولی این همه جسارت به امیرالمؤمنین هیچ عکس العملی در پی ندارد!).
 ۲. شگفتنا که خدا و رسول، این اسلام را پذیرفته و صحیح می‌دانند، ولی ابن تیمیه آن را صحیح نمی‌داند و آن را نمی‌پذیرد!

و مال پیروانش محترم نبوده و خون آنها باید ریخته شود.^۱
 ۶. ابن حجر عسقلانی شافعی (۸۵۲ هـ.) می‌گوید: ردیه‌ای که ابن تیمیه بر علامه حلی نوشته بود مطالعه کردم، استنباط من درباره او با برداشت سبکی یکسان بود. ابن تیمیه در ردّ احادیثی که ابن مطهر (علامه حلی) آورده به شدت زیاده روی می‌کند و در انکار بسیاری از احادیث درست و نیکوی علامه می‌کوشد، در حالی که منابع آنها را ملاحظه نکرده و به دانسته‌های ذهنی خویش اکتفا کرده است، وی به جهت حافظه قوی، به محفوظات خویش تکیه می‌کرد، در حالی که فراموشی ویژگی ذاتی انسان است. بسیاری از افراط‌های ابن تیمیه در ردّ سخنان علامه حلی گاهی به ذکر عیب برای حضرت امیر علیه السلام منجر شده است که این شرح حال روشن‌گری آن و نقل مثال‌هایش را ندارد.^۲

ابن حجر در کتاب دیگرش می‌گوید: مردم درباره ابن تیمیه به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند: بعضی از آنها وی را به تجسیم متهم کردند. عقیده او به تجسیم از مطالبی که در العقیده الحمویة و الواسطیه و غیر این دو ذکر کرده فهمیده می‌شود مانند این سخن او: یقیناً دست و پا و ساق و صورت از صفات حقیقی و واقعی خداوند متعال است و خداوند بر خود عرش قرار دارد. بعضی از علما نیز به خاطر این ادعای

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۸۸-۹۶؛ شماره ۴۰۹، و دفع شبهة من شبه و تمرد، ص ۸۳.
 ۲. لسان المیزان، ج ۶، ص ۴۱۴. همان گونه که آوسی هم به منحرف بودن وی اعتراف می‌کند. نک: روح المعانی، ج ۱، ص ۱۸.

او نسبت‌های ناروایی به حضرت امیر در داستان ساختگی خواستگاری از دختر ابوجهل داده...، و در این مورد تقبیح شده و علمای اهل سنت به خاطر این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ: «ای علی ؑ، جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد»^۱ معتقدند که نفاق با او عجین شده است.

متأسفانه عقیده تشبیه و تجسیم از اعتقادات مهم وهابیت به شمار می‌رود و ابن عبدالوهاب بر این عقیده تأکید نموده است وی می‌گوید: هر کس به این باور که خداوند متعال آدم را به صورت خودش آفریده معتقد نباشد جهمی است.^۲

جهمیّه اصحاب جهم بن صفوان و از جبرگرایان افراطی اند. عقیده جهمیّه در شهر ترمذ ظاهر شد و سالم بن احوز مازنی در اواخر حکومت بنی امیه جهم بن صفوان را در مرو کشت.^۳

این آگاهی لازم است که امام رضا ؑ به شدیدترین وجه ممکن از

۱. الدرر الكامنة فی أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۹۳، شماره ۴۰۹. آری او درباره حدیث پیامبر ﷺ: «أقضاکم علی ؑ» چنین می‌گوید: «و القضاء يستلزم العلم والدین، فهذا الحدیث لم یشیت و لیس له إسناد تقوم به الحجة.» (منهاج السنة، ج ۵، ص ۵۱۲) یعنی لازمه قضاوت علم و دین است پس این حدیث ثابت نیست! چه توهین و دشنامی بالاتر از این! حالا اگر این تعبیر را به یکی از صحابه و یا یکی از خلفا داشت، دیگران تحمل می‌کردند؟! ۲. محمد کثیری، کتاب السلفیه.

۳. نک: مجموعة الفتاوی، (ج ۳، ص ۷۰) آن جا که می‌گوید: «به خلاف دست، زیرا دست وسیله کار و عمل است و چون خداوند متعال موصوف به صفت فعل و عمل است و از صفات کمالیه خداوند متعال محسوب می‌شود به این دلیل که کسی که توانایی انجام دادن کاری را دارد کامل‌تر از کسی است که قدرت به کاری ندارد.» و نیز ر.ک: الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۹.

کسانی که مدعی‌اند خداوند آدم را به شکل خویش آفریده انتقاد کرده است. حسین بن خالد از امام رضا ؑ روایت می‌کند: «به امام رضا ؑ عرضه داشتم: یابن رسول الله ﷺ، مردم از پیامبر اکرم ﷺ این گونه روایت می‌کنند که، خداوند متعال حضرت آدم را به شکل خود آفریده است. امام رضا ؑ فرمودند: خداوند آنها را نابود کند، آنها صدر حدیث را حذف نمودند. رسول اکرم ﷺ گذرش به دو نفری که هم دیگر را دشنام می‌دادند افتاد که یکی از آنها به دیگری می‌گوید: خداوند روی تو و روی آن که را شبیه تو است زشت گرداند. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمودند: ای بنده خدا، به برادرت چنین خطاب نکن، زیرا خداوند متعال آدم را به هیئت و قیافه او آفریده است.»^۱

ابن حجر در جای دیگر می‌گوید: نتیجه این که، علمای اسلام ابن تیمیه را محکوم کردند؛ زیرا وی آماده نمودن زاد و توشه - وسایل مسافرت - به قصد زیارت آرامگاه نبی اکرم ﷺ را حرام دانسته، و ما هم این سخن او را منکر هستیم و ردّ می‌کنیم. توضیح این موضوع از جانب دو طرف مفصل است و این مسئله از قبیح‌ترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. از جمله مواردی که برای شکستن ادعای اجماع بر جایز بودن زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ مطرح شده سخنی است از مالک، مبنی بر این که وی خوش نداشت این گونه بگوید: «زُرْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ» ولی اصحاب محقق مالک چنین جواب داده‌اند که، وی

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۷، شماره ۲۹۳، صدوق، التوحید، ص ۱۵۲، باب ۱۲، شماره

۱۱، و همو، عیون، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۱۱، شماره ۱۲.

کاربرد این لفظ «قبر» را به منظور رعایت ادب، در مورد رسول الله ﷺ مناسب نمی‌دانست، و الا زیارت آرامگاه نبی اکرم ﷺ از بالاترین اعمال و از بهترین مقربات است و جایز بودن این کار بدون هیچ اختلافی مورد اتفاق همه مسلمانان است.^۱

۷. ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳ هـ.) می‌گوید: ابن تیمیه بنده‌ای است که خداوند متعال او را از رحمتش دور کرد و به خاطر اعمالش گمراهش کرد و او را کور و کر قرار داد و ذلیلش کرد و...^۲

۸. حافظ ابوالفضل غماری می‌گوید: عده‌ای به سخنان او استناد می‌کنند و بعضی‌ها به وی لقب شیخ الاسلام داده‌اند، در حالی که او ناصبی و دشمن حضرت علی، کرم الله وجهه، است و نعوذ بالله حضرت زهرا ؑ را به نفاق ورزی متهم کرد. علاوه بر آن ابن تیمیه خداوند متعال را به مخلوق تشبیه می‌کرد و بدعت‌های زیادی را پایه‌گذار، بدین جهت خداوند متعال وی را عقاب نمود. گروه بدعت‌گذاران پس از وی، جملگی پیروان اندیشه‌ها و ثمره افکار و آثارش بودند.^۳

۹. نهانی (م ۱۳۵۰ هـ.): این نکته ثابت شده و کاملاً آشکار است که علمای مذاهب چهارگانه در ردّ بدعت‌های ابن تیمیه اتفاق نظر داشتند همان‌گونه که بعضی از آنها صحت و کمال عقل وی را به دیده تردید

می‌نگریستند بعضی دیگر منقولات وی را قبول نمی‌کردند، افزون بر این که تقبیح و نقد ابن تیمیه از طرف علمای اسلام زمانی به اوج خود رسید که خطای فاحش او را درباره طرح مسائلی که از محدوده دین خارج بود و به اجماع مسلمین ضربه می‌زد مشاهده کردند مخصوصاً مسائلی را که درباره اشرف پیامبران مطرح نمود.^۱

دشنام دهندگان به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ؑ

متأسفانه این بدعت شوم، یعنی تاختن به همسر زهرا و سب ایشان، بین محدثان و راویان اهل سنت به خاطر تحریکات و جدّ و جهد بعضی از سلفی‌ها گسترش پیدا کرده است. با وجود این جوابی روشن و عکس‌العملی قاطع در مقابل جریان دعوت به بغض، دشمنی، تحقیر و کسر شأن اهل بیت ؑ نمی‌بینیم.

در این بخش فهرستی از اسامی دشنام دهندگان زوج بتول و پدر سبطین را پیش روی شما قرار می‌دهیم:

۱. لُمَازة بن زَبَّار بصری: او می‌گفت: چرا به مردی دشنام ندهم که ۲۵۰۰ نفر از ما را، در حالی که خورشید تازه طلوع کرده بود، کشت^۲ (کنایه از این که خیلی سریع آنها را کشت). عسقلانی می‌گوید: وی

۱. نجم الدین طیبی، النفی و التغریب، ص ۱۰۹؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل،

ج ۴، ص ۵۰ به نقل از: نهانی، شواهد الحق مؤلف کرامات الاولیاء. برای شرح حال او،

نک: معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۱.

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۶۶.

۲. الفتاوی الحدیثیه، ص ۸۶.

۳. غماری، الصبح السافر، ص ۵۴؛ التنیة والرّد علی معتقد قدم العالم والحد، حسن سقاف، ص ۷.

ناصری است، در جمل حاضر بود و مدام به حضرت امیر علیه السلام جسارت می‌کرد و یزید راستایش می‌کرد.^۱

با وجود این ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از او روایت نقل می‌کنند و ابن حجر در صدد توجیه و نیکو شمردن جسارت وی به حضرت امیر علیه السلام برآمده و وی را موثق دانسته است.^۲ آری، وی، قاتل امام حسین علیه السلام، مباح‌کننده تخریب مدینه الرسول و جسارت ورزان و بی‌آبروکنندگان مهاجر و انصار راستایش می‌کند.

ابوریحان می‌گوید: در ۲۹ ذی الحجه واقعه حرّه رخ داد؛ واقعه‌ای که در آن بنی امیه مردم مدینه را کشتند و اموالشان را غارت کردند و حرمت مهاجر و انصار را شکستند و به زنانشان تجاوز نمودند. خداوند متعال آن کسانی را که رسولش لعن کرده، لعنت کند؛ آنهایی که اعمال زشت و نامشروعی را در مدینه مرتکب شدند و خداوند متعال ما را به فساد روی زمین راضی نکند.^۳

۲. حریر بن عثمان: وی حضرت امیر علیه السلام را هفتاد مرتبه در صبحگاه و هفتاد مرتبه در شامگاه لعن می‌کرد، با این حال بخاری از او روایت نقل کرده است و ابن مدینی می‌گوید: هر کدام از اصحابمان را که دیدیم

۱. لسان المیزان، ج ۴، ص ۵۸۳ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۰۶. برای شرح حال یزید بن معاویه نک: ابن اثیر، الكامل، ج ۴، ص ۴۵؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۱.

۳. الآثار الباقیه، ص ۲۹۷، نک: وفاء الوفاء، بأخبار دار المصطفی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، حوادث ۶۱-۸۰، ص ۲۳۵.

همواره وی را توثیق و تأیید می‌کردند.^۱

۳. عمران بن حطان، بخاری از او روایت نقل کرده در حالی که

ذهبی می‌گوید: او از سران خوارج بود.^۲

۴. عبدالله بن شفیق عقیلی: کسی است که به حضرت علی علیه السلام

جسارت می‌کرد، ولی احمد او را موثق دانسته و بخاری نیز از وی روایت نقل کرده است.^۳

۵. اسماعیل بن سمیع کوفی: وی خارجی و از جمله کسانی بود که

حضرت امیر علیه السلام را دشمن می‌داشت ولی احمد و ابن معین وی را توثیق کردند.^۴

۶. حصین بن نمیر: حضرت علی علیه السلام را سبّ می‌کرد، با وجود این بخاری

از او روایت نقل کرده است و ابن معین و عجلوی وی را موثق دانسته‌اند.^۵

۷. زیاد بن جبیر: امام حسن و حسین علیه السلام را سبّ می‌کرد، با وجود

این احمد و دیگران وی را موثق شمرده‌اند.^۶

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷ و تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۳۵.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۴. در حالی که بخاری از ابوالطفیل صحابی به جرم اینکه شیعه حضرت علی بود حدیث نقل نمی‌کند، خطیب بغدادی می‌گوید: از ابو عبدالله اخرم پرسیدند چرا بخاری از ابوالطفیل روایت نقل نمی‌کند؟ گفت: چون او شیعه و دوست‌دار حضرت علی علیه السلام بود، الکفایة: ۱۵۹.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۳۷.

۶. همان، ج ۳، ص ۳۱۸.

احمد و دیگران وی را موثق دانسته و مسلم و بخاری در *الأدب المفرد* از وی روایت نقل می‌کنند.^۱

۱۳. ازهر بن عبدالله الحرازی حمصی: از حضرت امیر علیه السلام بدگویی می‌کرد و به ایشان ناسزا می‌گفت، همان گونه که ابن حجر آن را نقل می‌کند، با وجود این ترمذی و ابوداود از او روایت نقل می‌کنند.^۲

۱۴. محمد بن احمد بن محمد قرطبی (م ۳۸۸ هـ.): ناصبی بود و افراد زیادی بدگویی او را به امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام شنیده بودند. او فردی بی‌بند و بار بود و بر زبانش مسلط نبود، همان گونه که ابوحاتم و فرضی بر این مطلب تصریح دارند، با این اوصاف افراد زیادی از او روایت نقل می‌کنند.^۳

۱۵. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی (م ۲۵۹ هـ.): به سیره و روش مردم دمشق در بی‌انصافی در حق حضرت علی علیه السلام علاقه زیادی داشت.^۴ با وجود این، ترمذی و ابوداود و نسائی از وی روایت نقل می‌کنند. احمد بن حنبل با وی مکاتبه می‌کرد و او را بسیار گرامی می‌داشت.^۵ سقاف می‌گوید: جوزجانی (م ۲۵۹ هـ.) یکی از سلفی‌های ناخلف و ناشایست و از گمراهانی بود که مردم را گمراه می‌کرد، خداوند چهره

۸. زیاد بن علاقه بن مالک: معتقد به مذهب باطل و انحرافی بود راه و روش بدی در پیش گرفته بود و از سیره اهل بیت علیهم السلام منحرف بود، همان طور که ازدی به آن تصریح کرده، با این وصف صحاح سته از او روایت نقل می‌کنند و ابن معین او را توثیق می‌کند.^۱

۹. عبیدالله بن زید، ابی قلابه: حضرت علی علیه السلام را سب می‌کرد، چنان که عجللی به آن اذعان دارد، ولی با این وجود صحاح سته از وی روایت نقل و ابن سعد و ابن خراش او را توثیق می‌کنند.^۲

۱۰. محمد بن زیاد آلهانی: او مثل حریر بن عثمان به بغض اهل بیت علیهم السلام مشهور است، همان گونه که حاکم به آن تصریح دارد، با این حال، بخاری از او روایت نقل می‌کند و صحاح اربعه غیر از صحیح مسلم و ابوداود او را توثیق می‌کنند.^۳

۱۱. نعیم بن ابی هند اشجعی: حضرت امیر علیه السلام را سب می‌کرد، همان گونه که ثوری به آن تصریح دارد، با وجود این، نسائی و ابوحاتم او را توثیق نموده‌اند و بخاری در تعلیقه‌های خود از او روایت نقل کرده است.^۴

۱۲. خالد بن سلمة بن العاص مشهور به فافا: از بزرگان مرجئه به شمار می‌رفت و حضرت علی علیه السلام را دشمن می‌داشت با این اوصاف،

۱. همان، ج ۳، ص ۸۳؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۶، ص ۱۷۱ و *تهذیب الکمال*، ج ۵، ص ۳۶۲.

۲. *تحفة الأوحی*، ج ۹، ص ۳۱۰ و *تهذیب التهذیب*، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۶۷.

۴. *مختصر تاریخ دمشق*، ج ۴، ص ۱۸۲؛ *تهذیب التهذیب*، ج ۱، ص ۱۹۸ و *میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۷۶.

۵. *تهذیب الکمال*، ج ۱، ص ۴۵۶.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۹۸.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۵۰.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۴۱۷.

وی را زشت گرداند. صحابه پاک و برگزیده را دشنام می‌داد و به افراد مجرم و گناه کار تمایل عجیبی داشت.^۱

عبدالعزیز غماری می‌گوید: ابواسحاق جوزجانی اولین کسی است که این سخن زاید و باطل را بیان کرد: حدیث شیعی ثقه، که تأییدی بر مذهبش باشد، پذیرفته نیست. او این سخن باطل را به منظور مخدوش کردن احادیث شیعی به زبان رانده است. وی ناصبی مشهوری است که بی‌پروایی‌های زشتی را برای ضربه زدن به امامان مشهور به تشیع انجام داده تا جایی که این باطیل به کلام و حدیث تمامی اهل کوفه سرایت کرد و سبب دوری جستن مردم از اهل کوفه و احادیشان گردید. گفتارهای نادرست و افراطی از وی چنان مشهور است که علمای اهل سنت به این نکته تصریح کرده‌اند که به طعن‌ها و ایرادهای وی درباره رجال کوفی و کسانی که مذهبشان تشیع است، توجهی نشود.^۲

احمد غماری می‌گوید: اما این که روایت راوی درباره مطلبی باشد که تأیید مذهبش نباشد، با نیرنگ و چاره‌اندیشی نواصب و به طور پنهانی در میان اهل حدیث وارد شده تا با آن هر روایتی را که در فضیلت حضرت علی علیه السلام گفته شده باطل کنند. آنها نقل فضایل حضرت امیر علیه السلام را نشانه تشیع و بدعت راوی انگاشته‌اند، و به این مطلب اذعان می‌کنند هر آن چه در تأیید بدعت راوی باشد، هر چند راوی از افراد ثقه باشد، آن روایت در نظر آنها مردود است. نقل فضایل علی علیه السلام و ترجیح ایشان

بر دیگران، گواه تشیع و بدعت راوی است، با این اوصاف هیچ حدیثی در فضیلت حضرت علی علیه السلام مورد قبول نیست، چنان که بعضی از غلات نواصب بی‌شرمی و گستاخی را به کمال رسانده و این مطلب را بی‌پروا بیان کرده‌اند.^۱

۱۶. مغیره بن شعبه: وی نزد معاویه سخنرانی نمود و حضرت علی علیه السلام را دشنام داد.^۲

۱۷. معاویه بن ابی سفیان: او سعد را به سب علی علیه السلام دستور داد و چنین گفت: تو را چه شده که ابوتراب را سب^۳ نمی‌کنی! هم چنین معاویه هنگام ورودش به کوفه و در حضور امام حسن و حسین علیه السلام، پدر بزرگوارشان را دشنام داد و بعداً به امام حسن علیه السلام نیز ناسزا گفت.^۴

۱۸. ابن حزم درباره بدعت امویان در سب حضرت امیر علیه السلام در نماز عید و بیزاری و تنفر مردم از این بدعت و از عدم شرکت آنها جهت شنیدن خطبه چنین می‌گوید: مردم برای شرکت در نماز جمعه بهانه می‌آوردند، در نماز امویان شرکت نمی‌کردند و در خطبه‌های آنها حاضر نمی‌شدند؛ زیرا امویان حضرت امیر علیه السلام را لعن می‌کردند و مسلمانان نیز از این عمل تشیع آنها می‌گریختند. این کار مسلمانان، صحیح و حق با

۱. فتح الملک العلی، ص ۱۱۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۱ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸ و شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۴۳.

۴. جمهرة خطب العرب، نک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۰ و العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۴۲.

۱. محمد بن عقیل، العتب الجمیل، ص ۱۲۲، تحقیق و تعلیق حسن سقاف، ص ۱۲۲.

۲. بیان نکث الناکث، ص ۵۴.

آن‌ها بود. چطور با این اوصاف شرکت در نماز جمعه واجب باشد؟ و حال آن که استماع خطبه‌ها واجب نیست!^۱

۱۹. قیس بن ابی حازم: او به حضرت علی علیه السلام دشنام و ناسزا می‌گفت: ولی تمامی صحاح سته از او روایت نقل می‌کنند.^۲

۲۰. خالد بن عبدالله قسری امیر دمشقی: کسی که بخاری - در کتاب *افعال العباد* - و ابوداود از وی روایت نقل می‌کنند و ابن حبان او را توثیق کرده است. خالد فرماندار بنی امیه بود و پیوسته حضرت علی علیه السلام را دشنام می‌داد و سب می‌کرد. مبرد می‌گوید: زمانی که خالد امیر عراق بود علی علیه السلام را لعن می‌کرد و می‌گفت: خدایا، علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، داماد رسول الله و پدر حسن و حسین را لعنت کن. آن گاه به مردم رو می‌کرد و می‌گفت: آیا من با کنایه گفتم؟

ابن جریر می‌گوید: وی در مکه برفراز منبر، عبدالمملک بن مروان را برتر از ابراهیم خلیل الرحمن معرفی کرد. هم چنین مبرّد درباره‌ی وی می‌گوید: مساجد را ویران می‌کرد و کنیسه و بیع (عبادت گاه‌های مسیحیان و یهودیان) را می‌ساخت. فرمان‌روایان مسلمان را عزل می‌کرد و به جایشان حاکمان مجوس را می‌نشانند و زنان مسلمان را به عقد مردان اهل ذمه درمی‌آورد.

ابن قتیبه در کتاب *الامامة والسياسة* می‌گوید: وقتی خالد را نسبت به

ظلمی که به مردم روا داشته و به دلیل فرستادن سعید بن جبیر به سوی حجاج برای کشتن وی سرزنش کردند در جواب گفت: اگر عبدالمملک تنها با خرابی کعبه راضی می‌شود حتماً آن را منهدم می‌کنم.^۱

ممنوعیت نقل فضایل

بعضی از علمای اهل سنت شخصی مثل عبسۀ بن خالد^۲ اموی، که مالیات و خراج مصر در اختیار وی بود و زنان را از سینه‌هایشان آویزان می‌کرد، توثیق کرده‌اند، در حالی که همین افراد بر کسی که فضایل حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کند به سختی می‌تازند، به بدگویی‌اش می‌پردازند و بلکه تعزیرش می‌کنند که به عنوان نمونه مواردی را بیان می‌کنیم:

۱. ذهبی در شرح حال زندگی ابن سقا می‌گوید: حافظ، امام و محدث واسط، حدیث طیر را به شاگردان خودش املا نمود، ولی چنین حدیث و عملی را از او نپذیرفتند، به او حمله کردند، او را راندند و محل نشستن او را شستند. وی نیز رفت و خانه‌نشین شد و تا آخر عمر هیچ حدیثی به واسطی‌ها نگفت.^۳

۲. ابن حجر در شرح حال زندگی نصر بن علی جهضمی می‌گوید:

۱. العتب الجمیل، ص ۱۱۴ و سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. العتب الجمیل، ص ۱۰۰؛ الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۴۰۲ و تنقیح المقال، ج ۲۵، ص ۱۶۰.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۶، شماره ۹۰۶.

۱. المحلّی، ج ۵، ص ۸۶ نک: صحیح بخاری، کتاب صلاة الجمعة؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۶، ج ۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۹۶ و سرخسی، المبسوط، ج ۲، ص ۳۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۹۹.

روزی حدیثی درباره‌ی علی علیه السلام گفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست امام حسن و حسین علیهما السلام را گرفتند و فرمودند: هر کس مرا و این دو فرزندم و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من در یک مقام و درجه خواهد بود. متوکل^۱ دستور داد هزار ضربه شلاق به او بزنند، ولی جعفر بن عبدالواحد وساطت او را پیش متوکل کرد و پیوسته می‌گفت: او از اهل سنت است و آن قدر این عبارت را گفت تا متوکل او را رها کرد.^۲

۳. ابن قتیبه می‌گوید: بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل علی، کرم الله وجهه، یا اظهار آن مواردی که شایسته و بایسته مقام حضرت امیر علیه السلام بود خودداری می‌کردند و هر که را نامی از حضرت علی علیه السلام می‌برد یا حدیثی درباره‌ی فضایل ایشان بیان می‌کرد، طرد می‌کردند. حتی بسیاری از محدثان از بازگو کردن فضایل حضرت امیر علیه السلام خودداری ورزیدند و تمام تلاش خود را در جمع آوری فضایل برای عمرو بن عاص و معاویه به کار بستند، گویی منظور آنها جمع فضایل معاویه و عمرو بن عاص نبود، بلکه بغض حضرت علی علیه السلام بود^۳ (زیرا فضیلتی برای معاویه و عمرو بن عاص نیست).

۱. ابن اثیر می‌گوید: او شدیداً به امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اهل بیت او کینه و بغض داشت و اگر اطلاع می‌یافت کسی پیرو حضرت علی است اموال او را مصادره می‌کرد و او را می‌کشت. وی جلسه‌ی بزم تشکیل می‌داد و یکی از ندیمان او به نام عباده، که فردی هم‌جنس‌باز بود. به استهزای حضرت علی علیه السلام می‌پرداخت و به ساحت ایشان توهین می‌کرد و متوکل با همراهان شراب می‌خورد و می‌خندید...، نک: *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۸۴.

۳. *الاختلاف فی اللفظ*، ص ۴۱.

۴. ذهبی در شرح حال حاکم حسکانی می‌گوید: او استادی مورد اعتماد و خبره فن حدیث بود و توجهی ویژه به این علم داشت.... مجلس درس: نقل حدیثی برای او دیدم که دلالت بر تشیع و تبخّر او در علم حدیث داشت و در آن خبر ردّ شمس برای حضرت علی، رضی الله عنه، را صحیح دانست و بینی دشمنان بدخوی و سرکش علی علیه السلام، یعنی نواصب را به خاک مالید.^۱

حکم کسی که صحابه را دشمن بدارد

علمای اهل سنت به کفر کسی که صحابه را دشمن بدارند و یا آنها را سب نمایند فتوا داده‌اند، اما این فتوا درباره‌ی کسانی که به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می‌دهند جاری نیست و علت آن نیز معلوم نیست. شاید حضرت امیر و حسنین علیهما السلام جزء صحابه نبودند!

۱. ابن حجر بعد از این که قول خداوند متعال: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...﴾^۲ محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل و رضای خدا را می‌طلبند

۱. *تلکرة الحفاظ*، ج ۳، ص ۲۵۸، شماره ۱۰۳۲.

۲. فتح، آیه ۲۹.

نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌اش را خارج ساخته... را می‌آورد، چنین می‌گوید: امام مالک طبق روایتی که از او نقل شده با استفاده از این آیه شریفه به کفر رافضی‌هایی که صحابه را دشمن می‌دارند فتوا داده و چنین گفته است: رافضی‌ها صحابه را دشمن می‌دارند و هرکسی صحابه را دشمن بدارد یقیناً کافر خواهد بود.

البته پرواضح است که این ادعا بهتان و دروغی بیش نیست، زیرا امامیه، صحابه را دشمن نمی‌دارند، چنان که پیروان مکتب خلفا نیز همه صحابه را قبول ندارند و قطعاً در مورد قاتلان عثمان، که ده‌ها^۱ صحابی بودند، نظر منفی دارند.

۲. ابن حجر متعصب هم، برداشت و استفاده مالک از آیه شریفه را نیکو شمرده و چنین گفته است: استنباط مالک از آیه شریفه برداشتی نیکو است و ظاهر آیه آن را تأیید می‌کند و به این خاطر، شافعی با مالک در حکم به کفر روافض موافق است و شماری از بزرگان نیز چنین مطلبی را می‌پذیرند.^۲

۳. سرخسی می‌گوید: هرکسی به صحابه ایرادی بگیرد او ملحد است و از اسلام دوری جسته و چنین کسی اگر توبه نکند چاره کار او کشتن است.^۳

۴. قرطبی برداشت مالک از آیه شریفه را نیکو شمرده و چنین

می‌گوید: یقیناً مالک گفتارش نیکوست و تفسیر درستی از آیه شریفه دارد، لذا هر کس صحابه را تحقیر و تنقیص کند و در روایت خود بر یکی از آنها خرده بگیرد، مسلماً بر خداوند ردّ و تنقیص وارد ساخته و تمامی احکام اسلام را از بین برده است،^۱

با این حال که علمای اهل سنت معتقدند بغض و دشمنی با صحابه و تحقیر آنها، ردّ بر خداوند متعال و ابطال احکام اسلامی است، ولی متأسفانه مشاهده می‌کنیم که دشنام دهندگان و ناسزاگویان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را موثق و مأجور می‌دانند! بله، شاید مراد آنها از صحابه بعضی از صحابه باشد، نه همه آنها. همان گونه که از کلام فاریابی چنین برمی‌آید: کسی که ابوبکر را دشنام دهد کافر است، بر او نماز نخوانید. به او گفته شد: چرا این حرف را می‌زنی در حالی که او لا اله الا الله می‌گوید (پس مسلمان است و باید بر او نماز گزارد و...)؟ در جواب گفت: به او دست نزنید، ولی با چوب بلندش کنید تا او را در گودال (قبرش) بپوشانید!^۲

در اینجا به برخی از نظرات علمای اهل سنت درباره فحش دهندگان و قاتلان اهل بیت علیهم السلام اشاره می‌کنیم:

۱. در رسائل ابن عابدین آمده است: زمانی که توبه کرد توبه‌اش قبول

نیست، بلکه کشتن وی واجب است،^۳ اما دشنام دهندگان به علی علیه السلام

۱. الجامع احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲. ابن قدامه، المعنی، ج ۲، ص ۵۵۸.

۳. رسائل ابن عابدین، ج ۱، ص ۳۶۴.

۱. تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۱۷۵.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۲۴۳.

۳. سرخسی، الأصول، ج ۲، ص ۱۳۴.

۵. ابن تیمیه: تمامی ناسزاگویان بر علی علیه السلام، حتی آنهایی که نسبت کفر و عصیان و فسق را به ایشان دادند، همگی از گروه‌های معروف شناخته شده به حساب می‌آیند و می‌توان گفت که همه آن افراد از آن رافضی (علامه حلی) آگاه‌تر و متدین‌ترند... به استثنای خوارج، که به علی علیه السلام نسبت کفر داده و وی را لعن می‌کردند. اما می‌توان تأکید داشت که یاران معاویه و فرزندان مروان و غیر اینها جزء مسلمین بوده و از عاملین به احکام الهی و جزء نمازگزاران و زکات پردازان و روزه‌داران و حج‌گزاران و معتقد به محرمات الهی و رسولش به شمار می‌آمدند و هیچ‌گونه کفر آشکاری در آنها مشاهده نمی‌شد! بلکه نشانه‌های اسلام و شریعت در اعمالشان آشکار بود و احکام دینی در نزد آنها از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود! و این سخنی است که مورد تصدیق و تأیید تمامی عالمان اسلام‌شناس است!^۱

آری به باور ابن تیمیه این افراد هر چند از طایفه خبیث بنی امیه، یا از قاتلان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند و یا حتی زشت‌ترین اعمال و رفتارها را، که در حق شرورترین افراد جامعه هم نمی‌توان انجام داد، درباره اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتکب شده باشند به جهت تأویل و برداشت شخصی مأجور بوده و از پاداش یافتگان محسوب می‌شوند! ابوریحان می‌گوید: روز عاشورا روزی بود که قتل حسین بن علی علیه السلام در آن رخ داد و جنایاتی را به وی و خاندانش روا داشتند که هیچ امتی با

و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، محاربان با آنها، کسانی که مقام اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پایین می‌آوردند (مانند ابن تیمیه - همان طور که ابن حجر عسقلانی به این مطلب تصریح دارد-) و قاتلان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه آنها به اجتهاد و برداشت‌های خود عمل کرده و در برابر جنایات و فحش‌های خودشان مأجور بوده و ثواب داده می‌شوند!

۲. ابن حزم: اختلافی بین بزرگان اهل سنت وجود ندارد که ابن ملجم در حالی که با برداشت شخصی و اجتهاد خودش با فرض این که عملش صحیح است حضرت علی علیه السلام را به قتل رساند!^۱ و شافعی گوید: ابن ملجم با برداشت شخصی و استنباط خودش علی علیه السلام را کشت!^۲

۳. هیشمی: قضایایی که با سند صحیح از معاویه برای ما رسیده، چون با برداشت شخصی معاویه انجام گرفته، گناهی بر او نخواهد بود بلکه بهره‌ای از ثواب نیز خواهد بُرد!^۳

۴. صنعانی: تمامی کسانی که با حضرت امیر علیه السلام جنگیدند متجاوز به حقوق بوده و جزء خطاکاران هستند، اما همه اینها - به غیر از خوارج - در پیشگاه خداوند از ثواب و پاداش برخوردارند! زیرا آنها از بزرگان قوم و از فقها و مجتهدین بوده‌اند که با تکیه بر فهم و دانش خود و طبق برداشت شخصی شان عمل می‌کردند!^۴

۱. تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۴۶.

۲. همان، و مثل این گفتار نیز از محمد بن جریر الطبری در تاریخ طبری (ج ۸، ص ۵۸) نقل شده است.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴.

۴. تطهیر الجنان، ص ۳۱۹.

۱. منهاج السنه، ج ۳، ص ۳.

۷. ابن العربی: ... وقتی که شتر عایشه به خاک افتاد و محمد بن ابوبکر بدو رسید... تا این که عایشه را در حالی که نیکوکار و متقی و با بصیرت و درست اندیش بود به مدینه فرستادند. او به دلیل جنگی که برپا کرده بود مأجور خواهد بود، زیرا هر مجتهدی در احکام مصیب است.^۱

با این همه خون‌هایی که ریخته شد و مسبب اصلی آن، شخص عایشه و سایر آتش افروزان و فتنه‌گران بودند باز هم می‌گویند مأجور و مورد پاداش خداوند است. نمی‌دانیم بنابراین گناه کار کیست؟ لابد حضرت علی علیه السلام و یاران او، که هزاران صحابی در رکاب ایشان بودند!^۲

موضع‌گیری ارزشمند

موضع‌گیری ارزشمند و در خور توجه دکتر بشار عواد را در این باره می‌آوریم که در ضمن یادداشت خود بر کتاب *تهذیب الکمال* مزی، چنین نوشته است: به خدا قسم، در باورم نمی‌گنجد کسی که تند و بی‌شرمانه به حضرت علی علیه السلام تاخته است، چگونه ثقه و در صراط مستقیم باشد! از گزافه‌گویی‌ها به خدا پناه می‌بریم.^۳ وی هم چنین در این کلام ذهبی درباره جوزجانی که وی را بر راه درست و به دور از هر گزافه‌گویی معرفی کرده بود، در حالی که با شدت تمام به علی علیه السلام حمله می‌برد،

اشرارشان چنین کارهایی را انجام نمی‌دادند؛ مانند کشتن در حال تشنگی شدید و با شمشیر، سوزاندن، جدا کردن سرها از بدن و راندن اسب‌ها بر روی اجساد. مردم عادی و بی‌غرض این روز را روز شومی دانستند، اما بنی امیه در این روز لباس‌های نو پوشیده و خودشان را آراستند و به چشم سرمه زدند و این روز را عید گرفتند و سور و مهمانی به راه انداختند و شیرینی جات و خوردنی‌ها پخش کردند. این رسم شوم هر سال در طول زمامداری‌شان ادامه داشت و بعد از حکومتشان نیز، این رسم را از خودشان به یادگار گذاردند.^۱

۶. قاتل امام حسین علیه السلام ثقه است! ابن حجر می‌گوید: عجلای چنین گفته: عمر بن سعد از پدرش احادیث زیادی را نقل می‌کند و مردم نیز از وی روایت نقل می‌کنند و او تابعی موثقی بوده و هموست که امام حسین علیه السلام را کشت.^۲

اما قاتلان عثمان، همان گونه که از ابن کثیر^۳ نقل شده، افرادی فرومایه، تباہکار، نادان، گستاخ، مردم آزار، پیمان شکن، خائن و دروغ‌گو بودند، چنان که از ابن تیمیه^۴ نقل شده: بلکه هر کسی که به نوعی در این قتل سهیم بوده خطا کار، بلکه ظالم و متجاوز است، چنان که ابن حزم نسبت فسق، ملعونی و آشوبگری را نیز به آنها داده است!^۵

۱. الآثار الباقیه، ص ۲۹۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۶.

۳. البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

۴. منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۰۶.

۵. کتاب الفصل، ج ۳، ص ۷۴ و ۷۷.

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۳۵۷.

۲. به مقدمه ما در کتاب «اصحاب النبی حول السید الوصی» مراجعه شود.

۳. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۴، با کمال تأسف این تعلیقه در چاپ دار الفکر سال ۱۴۱۴

حذف شده است.

چنین می‌گوید: ما این کلام را از استاد مدقق ذهبی قبول نداریم، زیرا چگونه ممکن است شخص ناصبی و مبغض ثقه باشد؟

آیا دشمنی و کینه‌توزی امیرالمؤمنین بدعت صغری است یا کبری؟ خود ذهبی بدعت کبری را این‌گونه تعریف می‌کند: غلو در رفض^۱ است و پایین آوردن مقام و منزلت عمر و ابوبکر و ایراد و خرده‌گیری بر آن دو، و دعوت به این عمل، که این راویان قابل استناد نیستند و ارزشی ندارند. حال آیا پایین آوردن مقام امیرالمؤمنین و دشمنی با ایشان از این قبیل نیست؟^۲

مؤلف: بنیان‌گذار این بدعت معاویه بن ابوسفیان بود، چنان‌که سبط بن جوزی به این مطلب اشاره کرده است. در پی بدعت‌گذاری معاویه، لعن علی علیه السلام بر فراز منبرها، هزار ماه رواج یافت و این عمل زشت به دستور معاویه صورت گرفت، زیرا وی اولین کسی بود که مرتکب این خطا شد و امام علی علیه السلام را سب و به این کار تشویق کرد. آیا کتاب خدا یا سنت رسول الله صلی الله علیه و آله یا اجماع مسلمانان به آنها چنین دستوری می‌داد؟ این عین سخنان غزالی است^۳ همان‌گونه که معاویه، مغیره بن شعبه را به سب حضرت علی علیه السلام^۴ دستور داد، و در تمام دوران حکومت بنی‌امیه بر بالای

بیش از هفتاد هزار منبر، حضرت امیر علیه السلام لعن می‌شد، و پایه‌گذار این عمل شنیع، معاویه بود.^۱ وقتی عمر بن عبدالعزیز از این کار منع کرد، فریاد کسانی که در مسجد حاضر بودند، علیه او بلند شد که تو سنت را ترک کردی!^۲

نمونه‌هایی از مظاهر نفاق و کینه‌توزی ابن‌تیمیه

۱. عقیده ابن‌تیمیه درباره فقه علی علیه السلام

پدیده شوم و بدعت ناروای دشمنی با امیرالمؤمنین و سب آن بزرگوار به دست شجره ملعونه بنی‌امیه پایه‌گذاری شد، و سپس پیروان بنی‌امیه و آنانی که راه و روش بنی‌امیه را در پیش گرفتند، این پدیده زشت را به ارث بردند. این روش و مرام ادامه داشت، تا این‌که به دست پرچم‌دار و مدافع زشت‌کاری‌های آنها، یعنی ابن‌تیمیه رسید؛ کسی که ما پیش‌تر به سخنان صریح علمای تمامی مذاهب در انحراف و ناصبی بودن وی اشاره‌ای داشتیم، و در سطور آینده نیز به بعضی از سخنان او، که نشانگر کینه‌توزی وی با حضرت امیر علیه السلام و تبعیت او از امویان است، اشاره خواهیم کرد:

الف) علی علیه السلام فتوهای زیادی دارد که با نصوص مخالف است.^۳
ب) شافعی و محمد بن نصر مروزی کتاب سترگی درباره مسائلی

۱. رافضی کسی است که عقاید و مبانی اهل تسنن را کاملاً ترک می‌کند و معتقد است خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فقط حضرت علی علیه السلام است و بقیه غاصب خلافتند.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۳۶۰.

۴. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰.

۱. ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۲: العتب الجمیل، ص ۷۴ و سقاف، تهنئة الصدیق، ص ۹۹.

۳. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۰۲.

که مسلمانان در آن قول حضرت علی علیه السلام را نپذیرفته‌اند جمع آوری کرده‌اند. این از آن روی بوده که به خیال آنها قول سایر اصحاب با کتاب و سنت موافق تر بود.^۱

ج) اگر مدافع علی علیه السلام به خاطر روایتی صحیح که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره عمار یاسر فرموده بودند، مبنی بر این که تو را گروهی متجاوز و باغی خواهد کشت، چنین معتقد باشد کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند گروهی ظالم و متجاوز بودند، باید یادآوری کرد مردم در این باره نظریات مختلفی دارند، از جمله این که کسانی در حدیث عمّار خدشه کرده‌اند! بعضی دیگر حدیث مذکور را این گونه توجیه کرده‌اند که متجاوز همان گروهی بودند که خواسته دنیوی داشتند و در صدد رسیدن به آن بودند (عمّار و گروه او)، این توجیه ضعیف است و قابل قبول نیست. اما سلف و اکثر فقهای آنان از جمله ابوحنیفه و مالک و احمد و دیگران می‌گویند: شرایط بغات در لشکر معاویه نبوده است؛ یعنی گروه باغیه لشکر معاویه نیست تا فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آنها صدق کند!^۲

مؤلف: نمی‌دانم بر جهل و سبک مغزی این مرد بخندم یا بر ناهوشیاری اش بگریم؟! ظاهراً وی ده‌ها حدیث مربوط به علم علی علیه السلام و حکمت‌هایی که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بود و نیز این که ایشان

۱. همان، ج ۸، ص ۲۸۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۹۰.

داناترین و مطیع‌ترین مردم به کتاب خدا و سنت رسولش است، فراموش کرده است، که به بعضی از آنها از باب نمونه اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ای فاطمه، تو را به عقد بهترین و عالم‌ترین و بردبارترین افراد اتمم در آوردم.^۱

۲. فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: علی علیه السلام دروازه دانش من است و پس از من، احکامی را که برای اتمم آورده‌ام، تبیین خواهد کرد.^۲

۳. به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: حکمت به ده جزء تقسیم شده است که نه بخش آن به حضرت علی علیه السلام داده شده و فقط یک جزء بهره سایر مردم است.^۳

۴. از عایشه روایت شده: حضرت علی علیه السلام آگاه‌ترین مردم به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است.^۴

۵. از عمر روایت شده: خدایا، مرا با مشکلی که پسر ابوطالب برای حل آن حضور ندارد تنها مگذار.^۵

۱. خطیب در المتفق آورده است و سیوطی در جمع الجوامع، ج ۶، ص ۳۹۸.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶ و كشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، و أسنی المطالب، ص ۱۴.

۴. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰ و تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۵.

۵. تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۵۶۲، شایسته است به روایتی که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اشاره‌ای کنیم: جابر چنین می‌گوید: در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی علیه السلام را دیدیم که به طرف ما می‌آید. زمانی که چشمان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان افتاد فرمودند: برادرم به نزد شما می‌آید. سپس رو به کعبه کردند و چنین

۶. فرمایش امام حسن علیه السلام: به خدا قسم، یقیناً دیروز مردی از میان شما کوچ کرد که تاکنون کسی به پایه علمش نرسیده است و آیندگان نیز علم وی را درک نخواهند کرد.^۱
۷. از ابن عباس روایت شده: ^۹ علم به حضرت علی علیه السلام عطا شده، قسم به خدا در ^{۱۰} مابقی نیز با مردم شریک است.^۲
۸. باز از ابن عباس نقل شده: علم من و تمامی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در مقایسه با علم علی علیه السلام قطره‌ای است در برابر دریا.^۳
۹. ابن مسعود می‌گوید: به درستی که قرآن براساس هفت حرف نازل شده، هر حرفی از حروف دارای ظاهر و باطنی است و تمامی

← فرمودند: قسم به صاحب این خانه، که تنها او و شیعیانش روز قیامت رستگارند. آن‌گاه روی خویش را به ما کردند و فرمودند: آگاه باشید به خدا قسم، او در میان شما اولین مؤمن، استوارترین شخص به امر خدا، وفادارترین شخص به عهد و پیمان خدا، دادگرترین شما در اجرای دستور الهی و منصف‌ترین و راست‌نگرترین شما و عادل‌ترینتان به رعیت است و امتیازات او نزد خداوند متعال از همه شما بالاتر است. جابر می‌گوید: خداوند متعال این آیه شریفه را نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؛ به درستی که آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بهترین خلق فقط اینها هستند (بینه، آیه ۷). از آن پس هر زمانی که حضرت امیر علیه السلام به طرف اصحاب می‌آمدند اصحاب پیامبر می‌گفتند: یقیناً بهترین خلق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پیش شما آمد (شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۸).

۱. البدایة و النهاية، ج ۷، ص ۳۳۲.

۲. استیعاب، ج ۳، ص ۴۰.

۳. الفتوحات الاسلامیة، ج ۲، ص ۴۵۳؛ سعد السعود، ص ۲۸۶، چاپ قدیم؛ ینابیع

المودّة، ج ۱، ص ۷ و الشیعة و الرجعة، ج ۲، ص ۴۰.

- ظاهر و باطن آن حروف نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۱
۱۰. عدی بن حاتم می‌گوید: به خدا قسم، اگر راهی به سوی علم به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، یقیناً علی علیه السلام آگاه‌ترین مردم به آن راه خواهد بود، و اگر راهی به طرف اسلام باشد، حتماً علی، برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و برترین شخصیت در اسلام است، و اگر راهی به سوی زهد و عبادت باشد به درستی که ایشان بارزترین فرد در زهد و دارای بالاترین حدّ عبادت در میان مردم است.^۲
۱۱. عبدالله بن حجل می‌گوید: ای علی علیه السلام، تو داناترین ما به پروردگاران و نزدیک‌ترین ما به پیامبران و بهترین ما در دینمان هستی.^۳
- مؤلف: کتابی که مروزی به رشته تحریر درآورده مخالفت‌های ابوحنیفه با فرمایش‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابن مسعود است، به راستی بین واقعیت و آن چه شخص کج‌بین (یعنی ابن تیمیه) می‌بیند چه اندازه فاصله است!
- اما فتاوا و نظریات امامان و بزرگان مذاهب را درباره جنگ‌های حضرت امیر علیه السلام و کسانی که از خلیفه مسلمانان، حضرت علی علیه السلام تمرد کردند، در صفحات آینده خواهیم آورد، و به زودی راه و روش همیشگی ابن تیمیه را، که حيله و تزویر و دروغ و بهتان است، و نظریات او را، که مخالف با ائمه مذاهب است و به دروغ به آنها نسبت می‌دهد، خواهیم شناخت.

۱. مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۲۰۲ و سیر أعلام النبلاء (الخلفاء)، ص ۲۳۹.

۳. همان.

۲. گفتار ابن تیمیه درباره آیه ولایت

او می‌گوید: بعضی از دروغ‌گویان حدیث کذبی را جعل کردند، مبنی بر این که آیه ولایت در شأن علی ابن ابی طالب علیه السلام است، که درباره صدقه دادن وی در نماز نازل شده، اما این سخن به اجماع عالمان حدیث دروغ است! و آنها اجماع دارند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل نشده و علی علیه السلام انگشتر خود را در نماز صدقه نداده است. عالمان حدیث متفقند که جریان نقل شده در این باره دروغ محض است و جمهور امت اسلام چنین خبری نشنیده‌اند!^۱

مؤلف: خطیب در *المستفق* چنین آورده: یقیناً این آیه شریفه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده است،^۲ و سیوطی دوازده روایت را نقل کرده که بر این شأن نزول^۳ تصریح دارد، و هم چنین حاکم حسکانی^۴ نیز چنین روایت‌هایی را آورده است. آلوسی می‌گوید: اکثر اخباری‌ها بر این عقیده‌اند که این آیه شریفه در حق علی، کرم الله وجهه،^۵ نازل شده است. ایجی در *مواقف*^۶ و جرجانی در *شرح مواقف*^۷

۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۳۰ و ج ۷، ص ۱۷-۱۱.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. همان.

۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹.

۵. روح المعانی، ج ۶، ص ۴۵۸ در ذیل آیه شریفه ﴿انما وليكم الله ورسوله...﴾ (مائده، آیه ۵۵).

۶. *المواقف فی علم الکلام*، ص ۴۰۵.

۷. *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۰.

و قوشچی^۱ در شرح تجرید و تفتازانی در شرح مقاصد^۲ درباره این که این آیه شریفه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده، اجماع تمامی علما را نقل کرده‌اند.

ابوریحان می‌گوید: در ۲۴ ذی حجه امیرالمؤمنین انگشتر خود را صدقه داد.^۳

۳. گفته ابن تیمیه درباره حضرت علی و فاطمه علیهما السلام

در روایت صحیحی! از علی علیه السلام نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله شب هنگام بر من و فاطمه علیهما السلام وارد شدند و فرمودند: آیا برای نماز بر نمی‌خیزید؟ گفتم (علی علیه السلام): ای رسول خدا صلی الله علیه و آله همانا جان‌های ما، در دست خداوند متعال است و اگر بخواهد ما را برانگیزاند، ما برمی‌خیزیم. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشتند، در حالی که چنین می‌گفتند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾؛ انسان بیش از هر چیزی جدال‌کننده است.^۴

۱. شرح التجرید، ص ۳۶۸؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸ و ج ۴، ص ۲۴۴؛ تفسیر ابن کثیر،

ج ۲، ص ۶۴ و تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲.

۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳. الآثار الباقیه، ج ۵، ص ۲۹۷.

۴. کشف، آیه ۵۴، و مراد از انسان در این آیه شریفه، یا همان طور که از ابن عباس نقل شده، نضر بن حارث، یا آن گونه که از کلبی روایت شده ابی بن خلف است. یا طبق نقل زجاج، منظور از انسان همان شخص کافر است. نک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۷۷. ببینید که چگونه ابن تیمیه با کمال بی‌شرمی ادعا می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه شریفه را، که در حق منافقین و یا کفار نازل شده، بر حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام منطبق می‌کند! رک: منهاج السنه، ج ۳، ص ۸۵.

﴿ فَانْهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴾^۱؛ حقیقتاً چشم‌های ظاهر کور نمی‌گردد، ولی قلب‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند.

۵. انکار عدل حضرت امیر علیه السلام

الف) نیمی از رعیت علی علیه السلام بر عدالت ایشان ایراد می‌گرفتند و خوارج، وی را کافر می‌دانستند و غیر خوارج (از اهل بیت و غیر اهل بیتش) می‌گفتند: علی علیه السلام درباره ما انصاف به خرج نمی‌دهد، و پیروان عثمان می‌گفتند: علی علیه السلام از جمله افرادی است که در حق عثمان ظلم کرد... خلاصه این که عدالت برای علی علیه السلام ظاهر نشد، آن گونه که برای عمر - با وجود فراوانی و پراکندگی رعیت - ظاهر شد و عدالت علی علیه السلام به عدالت عمر نمی‌رسد!^۲

ب) رحمت و مهربانی که در زمان خلافت عمر و عثمان بود، در زمان خلافت علی علیه السلام مشاهده نشد!^۳

۶. ارزیابی ابن تیمیه از خلافت علی علیه السلام و جنگ‌های ایشان

الف) بسیاری از سابقین صحابه از علی علیه السلام تبعیت و با او بیعت نکردند و شماری از صحابه و تابعین با او جنگیدند.^۴

۴. انکار فضایل و مسلمات وارد شده در حق حضرت امیر علیه السلام

الف) دشمنی کفار و منافقان با علی علیه السلام معروف و شناخته شده نیست!^۱

ب) همه آن‌چه از فضایل و شجاعت‌های حضرت امیر علیه السلام در جنگ‌ها نقل شده دروغ است!^۲

ج) حدیث «انا مدینه العلم» از موضوعات و جعلیات به شمار می‌آید!^۳

د) «أقضاکم علیّ» ثابت نشده است!^۴

ه) این که ابن عباس شاگرد حضرت امیر علیه السلام باشد، سخنی باطل است!^۵

و) مشهور این است که حضرت علی علیه السلام علم و دانش را از ابوبکر فرا گرفته است!^۶

پاسخ: گویی ابن تیمیه سخن استاد و امام خود، احمد بن حنبل و اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری را فراموش کرده که گفته‌اند: آن فضایل و مناقبی که با اسناد صحیح و نیکو در حق علی علیه السلام وارد شده در حق هیچ کدام از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد نشده است... پیوسته علی همراه حق است و حق نیز با علی علیه السلام است، هر جا باشد.^۷

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۴۶۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۹۷.

۳. همان، ج ۷، ص ۵۱۵.

۴. همان، ص ۵۱۲.

۵. همان، ص ۵۳۶.

۶. همان، ص ۵۱۲.

۷. فتح الباری، ج ۷، ص ۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۸۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء ←

← (الخلفاء)، ص ۲۳۹؛ ابن جوزی، مناقب احمد، ص ۱۶۰ و ابن ابی یعلی در طبقات

الحنابله (ج ۱، ص ۳۱۹) می‌گوید: آن تعداد فضایی که با اسناد صحیح برای حضرت

علی علیه السلام ثابت شده برای احدی از صحابه ثابت نشده است.

۱. حج، آیه ۴۶. ۲. منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۸.

۳. همان، ج ۴، ص ۴۸۵. ر.ک: تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۱۷۵.

۴. همان، ج ۸، ص ۲۳۴.

اکنون سخنان مناوی را بازگو می‌کنیم: جرجانی در کتاب الامامة چنین می‌گوید: تمامی فقهای حجاز و عراق از هر دو گروه حدیث و رأی، از جمله مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و بخش اعظمی از متکلمان و مسلمانان، بر این که حضرت علی علیه السلام در رفتارش با اهل صفین درست عمل کرده اجماع کردند، و باز همه آنها متفقند بر این که امام علیه السلام در نبردش با اهل جمل صحیح عمل کرده و تمامی کسانی که با حضرت امیر علیه السلام جنگیدند، ظالم و متجاوزند.^۱

قرطبی می‌گوید: نزد تمامی علمای مسلمان مسلم است و با دلیل دینی ثابت شده که حضرت علی علیه السلام امام بوده و هرکسی که علیه او وارد جنگ شده متجاوز و پیکار با چنین اشخاصی واجب بوده است، تا این که به حق برگشته به صلح پای‌بند گردند.^۲

در پایان به دو حدیث، که باطل‌کننده همه تردیدها و شبهات است، اشاره می‌کنیم:

۱. هیشمی از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین^۳ به من خبر داد. رجال این روایت از رجال صحیح بخاری و مسلم هستند، به جز ربیع بن سعید، که ابن حبان وی را موثق دانسته است.

۲. از زید بن وهب نقل شده که گفت: زمانی ما اطراف حدیفه جمع

ب) جنگ‌های علی علیه السلام به خاطر این بود که در مال و جان مردم تصرف کند و آنها را به اطاعت خویش درآورد، پس چگونه می‌توان این نبردها را نبرد دین به شمار آورد؟ بی‌گمان هر کس اراده فساد و بزرگی در روی زمین داشته باشد در آخرت از اهل سعادت نخواهد بود.^۱

ج) اما درباره علت جنگ جمل و صفین گفته شده که از رأی شخصی وی ناشی شده بود و علی علیه السلام دستوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره نداشت و اکثر صحابه در این جنگ‌ها با وی موافق نبودند!^۲ و این جنگ‌ها جنگ‌های فتنه‌انگیز بود. که نه می‌توان آن را از جنگ‌های واجب به شمار آورد و نه مستحب. او بسیاری از مسلمانان را که اهل نماز بودند و زکات می‌دادند و روزه می‌گرفتند، کشت.^۳

مؤلف: پرواضح است که مسئله بر ابن تیمیه مشتبه شده، گویی ابن تیمیه معاویه را وصف و کارهای او را توجیه می‌کند و همه جنایات و زشت‌کاری‌های معاویه را به حضرت امیر علیه السلام نسبت می‌دهد. از کور باطنی به خدا پناه می‌بریم!

۱. منهاج السنه، ج ۸، ص ۳۲۹. آری، لذا در قتل عثمان هشتصد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله شرکت داشتند. ر.ک: ابن شبة، تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۱۷۵.

۲. هشتصد نفر از اصحاب که در بیعت رضوان و شجره حضور داشتند (تقریباً همه اصحاب شجره) در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ صفین حضور داشتند، که ۶۳ نفر آنها شهید شدند؛ با این اوصاف چطور ابن تیمیه ادعا می‌کند که صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها همراه حضرت علی علیه السلام نبودند، خدا می‌داند!

۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۳۳.

۱. فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۷۴ - دار الکتب العلمیه، قاهره، تحقیق احمد عبدالسلام.

۲. تفسیر القرطبی، ص ۶۱۳۸ و نک: سیر اعلام النبلاء (الخلفاء)، ج ۱، ص ۴۲۰.

۳. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.

شده بودیم ناگهان از ما پرسید: موقعی که اهل بیت پیامبرتان دو دسته شوند و بعضی به روی بعضی دیگر شمشیر بکشند، چگونه عمل خواهید کرد؟ بعضی از اصحاب او گفتند: ای اباعبدالله، اگر آن زمان رادرک کردیم چه کار کنیم؟ جواب داد با گروهی که به سوی حضرت علی علیه السلام دعوت می‌کنند همراه شوید، زیرا این گروه بر کشتی هدایت سوارند.^۱

۷. نظریه تثلیث

ابن تیمیه از جمله کسانی است که نظریه تثلیث در خلافت را تبلیغ می‌کرد، و معتقد بود خلفا سه نفر بودند و برای آنها چهارمی نبوده است و اگر چهارمی هم باشد، آن معاویه خواهد بود وگرنه در آن زمان خلیفه‌ای نبود، بلکه زمان، زمان فتنه بود. اساس این اندیشه از عبدالله بن عمر بود که روایت «بهترین این امت بعد از پیامبر» را نقل کرد و بعضی از این سخن تبعیت کردند و بخاری هم در کتابش این روایت را آورد، و حدیث متواتر غدیر و حدیث صحیح معروف طبر را حذف کرد! اما، امامان مذاهب مختلف از جمله احمد بن حنبل با این اندیشه به مقابله برخاستند.

ابن تیمیه می‌گوید: الف) مردم درباره خلافت علی علیه السلام به چند دسته تقسیم شده‌اند: بعضی چنین می‌گویند که علی علیه السلام امام نبوده و معاویه امام بود. گروهی می‌گویند: در آن زمان امامت، و ولی امری نبود بلکه زمان فتنه بوده است.^۲

۱. همان، باب جنگ جمل و صفین، ص ۲۳۶.

۲. منهاج السنه، ج ۱، ص ۵۳۷.

ب) از شافعی و دیگران روایت شده: خلفا سه نفرند: ابوبکر، عمر، عثمان.^۱

ج) در میان مسلمانان بعضی درباره خلافت علی علیه السلام سکوت اختیار می‌کنند و او را خلیفه چهارم نمی‌دانند، زیرا امت بر خلافت او اتفاق نکردند و بسیاری از بنی امیه، که در اندلس بودند، چنین می‌گویند: حضرت علی علیه السلام خلیفه نبود، زیرا خلیفه کسی است که همه مردم با او همراه باشند، در حالی که مردم با او همراه نشدند. بعضی از آنها نیز در خطبه نماز جمعه، معاویه را خلیفه چهارم معرفی می‌کنند و نامی از حضرت علی علیه السلام به میان نمی‌آورند.^۲

د) ما می‌دانیم وقتی حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید، بسیاری از مردم حکومت و ولایت معاویه و برخی ولایت غیر علی علیه السلام و معاویه را اختیار کردند، و تمامی اهل قدرت از علی علیه السلام تبعیت نکردند.^۳

مؤلف: آشکارا ملاحظه می‌شود که ابن تیمیه، طرفدار امویان و مبلّغ حکومت معاویه و جنایات او شده و فرموده‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درباره خلافت علی علیه السلام نادیده گرفته است. خداوند متعال چهره‌های نواصب^۴ را سیاه و خوارشان گرداند!

۱. همان، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۱۹.

۳. همان، ج ۶، ص ۶۸۲.

۴. جالب اینکه ابن کثیر، انکار خلافت حضرت علی علیه السلام را کار نواصب و امویان می‌داند آنجا

گفتار علمای اهل سنت درباره دستانداران معاویه و نظریه

تثلیث خلفا

۱. از ابوقیس اودی^۱ روایت شد: مردم را به سه دسته یافتیم: دینداران که حضرت علی علیه السلام را دوست دارند و دنیادوستان، که معاویه را دوست دارند و دسته سوم خوارجند.^۲
۲. احمد می‌گوید: هر کس که علی علیه السلام را امام نداند، وی از چهار پا نیز فروتر است. آیا حضرت علی علیه السلام بدون این که صاحب حق و شایستگی باشد، حدود را جاری می‌کرده و صدقات را می‌گرفته و آنها را تقسیم می‌کرده است؟ پناه می‌بریم به خدا از این گفتار سخیف!... بلکه ایشان خلیفه‌ای بود که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از وی راضی بودند و پشت سرشان نماز می‌گزاردند و در رکاب ایشان می‌جنگیدند و با او حج می‌گزاردند و ایشان را امیرالمؤمنین می‌نامیدند و این لقب را می‌پذیرفتند و آن را انکار نمی‌کردند، و ما همه، از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبعیت می‌کنیم.^۳
۳. هم چنین احمد می‌گوید: هر کسی حضرت علی علیه السلام را خلیفه

← که در توضیح حدیث الخلافة بعدی ثلاثون عاما می‌گوید: هذا الحدیث فیہ ردّ صریح علی .. النواصب من بنی امیة ومن تبعهم من اهل الشام فی إنکار خلافة علي بن أبيطالب، البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۰۴.

۱. او ابوقیس عبدالرحمن بن ثروان است، که ابن معین وی را موثق دانسته و در سال ۱۳۰ هجری قمری وفات یافته است. رک: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳. ائمة الفقه التسعة، ص ۸.

چهارم نداند، با او سخن نگویند و پیمان ازدواج نبندید.^۱

۴. عبدالله بن احمد می‌گوید: از پدرم درباره گروهی که می‌گویند:

«حضرت علی علیه السلام خلیفه نیست» سؤال کردم، در جواب گفت: این سخن بی‌ارزش و بیهوده‌ای است.^۲

۵. از وزیرة بن محمد حمصی نقل شده: بر احمد بن حنبل وارد

شدم وقتی که او حضرت علی علیه السلام را خلیفه چهارم معرفی می‌کرد پس به او گفتم: یا ابا عبدالله، این سخن شما توهینی به طلحه و زبیر است، در جواب گفت: سخن بسیار زشتی را به زبان راندی. اختلاف و ستیزه قوم و یادآوری آن، چه ربطی به ما دارد؟ گفتم: این نزاع را از آن روی یادآور شدم که حضرت علی علیه السلام را خلیفه چهارم دانستی و آن چه را سزاوار خلفای پیشین بود به او نسبت دادی. در جواب گفت: چه مانعی دارد که چنین بگوییم؟ گفتم: حدیث ابن عمر مانع است. در جواب گفت: عمر از پسرش بهتر است، زیرا عمر به خلافت حضرت امیر علیه السلام بر مسلمانان راضی بود و به این خاطر، ایشان را در شورای شش نفره قرار داد و حضرت علی علیه السلام خودش را امیرالمؤمنین نامید، پس من چگونه ایشان را امیر و خلیفه ندانم؟! دیگر سخنی برای گفتن نداشتم و از پیش او بازگشتم.^۳

پس از آگاهی از این مطالب، باید اشاره کرد که از بعضی منابع چنین

۱. طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۴۵.

۲. السنة حلال، ص ۲۳۵.

۳. طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۹۳.

برمی آید که، مقابله با بدعت تثلیث قبل از احمد بن حنبل و در زمان هارون الرشید، که خلافت مسلمانان را از سال ۱۷۳ هـ. برعهده داشت و در ۱۹۳ هـ. درگذشت، توسط ابومعاویه ضریر آغاز شده بود. شرح ماجرا بدین گونه است: زمانی که هارون الرشید مانع این شد که به حضرت امیر علیه السلام خلیفه گفته شود، ابومعاویه ضریر گفت: ای امیرالمؤمنین! قبیله تیم (قبیله ابوبکر) می گوید: خلیفه رسول الله از ماست و بنی امیه می گوید: رئیس و بزرگ خلفا، از ماست پس بهره و نصیب شما بنی هاشم از خلافت چیست؟ به خدا قسم، تنها بهره شما از خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام است، لذا هارون الرشید از آن چه می گفت برگشت^۱ و نظرش نیز تغییر کرد؛ و ابومعاویه ضریر یکی از بزرگان موثق در نزد اهل سنت است.^۲

عقیده و باور پیشینیان و متأخرین دربارهٔ افضلیت حضرت

علی علیه السلام

۱. هارون بن اسحاق از یحیی بن معین چنین نقل کرده: هر کسی بگوید: ابوبکر و عمر و عثمان و علی، رضی الله عنهم، و سابقه و فضل حضرت علی علیه السلام را بشناسد از اهل سنت به شمار می آید. من سخن کسانی را که این چنین می گویند: ابوبکر، عمر، عثمان، و ساکت

می شوند (و نام علی علیه السلام را حذف می کنند) یادآور شدم، و او در جواب، سخنان بسیار تندی دربارهٔ آنها به زبان جاری ساخت.^۱
۲. از عباس دوری نقل شده: نزد علی بن جعد بودم که حدیث ابن عمر را خواندند: «فضل خویش را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله به رخ یکدیگر می کشیدیم، و چنین می گفتیم: بهترین این امت بعد از پیامبر، ابوبکر، عمر و عثمان هستند. این سخن به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسید و آن را ردّ نمی کردند.» علی بن جعد در جواب گفت: به این کودک (ابن عمر) نگاه کنید، نمی داند که چگونه زنش را طلاق بدهد؛ او ادعا می کند که ما در زمان پیامبر این سه نفر را برتر از دیگران می دانستیم و فضیلت برای این سه نفر است و حضرت امیر علیه السلام با دیگران برابر است.^۲

متأسفانه کسانی می کوشند که شخصیت امیرالمؤمنین مخفی بماند و با جعل احادیث دروغ و نسبت دادن آن به ایشان در صدند مقام و منزلت آن حضرت را پایین بیاورند و بر ایشان خرده بگیرند. از احادیث دروغینی که به علی علیه السلام نسبت داده اند این حدیث است: از محمد بن حنفیه نقل شده: به پدرم عرضه داشتیم که بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله کیست؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد از او، چه کسی برترین مردم است؟ گفت: عمر، من ترسیدم از این که بعد از عمر، عثمان را بگویند، که پرسیدم: پس شما چی؟ گفت: من فقط فردی از افراد مسلمین هستم.^۳

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۶۳.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۲، ح ۳۴۶۸.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۵۳ و بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۵۴. رک: الامام الصادق و المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۷۵، ونک: قاموس، ج ۱۱، ص ۵۱۸.

مؤلف: در سند این روایت، محمد بن کثیر است. وی، همان گونه که از یحیی بن معین^۱ نقل شده، شخصی ضعیف است، و نیز در سند روایت ابو یعلی دیده می شود، که شناخته شده نیست، و سابقه ندارد که از محمد بن حنفیه روایتی داشته باشد، البته اگر مراد از وی - ابو یعلی - شداد بن اوس^۲ باشد. طبرانی از منصور بن دینار نقل می کند: وی شخصی ضعیف است.^۳ بله، این روایت مثل روایت های دیگر، ادامه سیاست ظالمانه اموی در مقابله با اهل بیت رسول اسلام ﷺ است. اما این ترفندها جز بلندی و بزرگی چیزی برای حضرت امیر علیؑ به دنبال نداشت، همان گونه که از عامر بن عبدالله بن زبیر نقل شده: هنگامی که از پسرش شنید که به حضرت علیؑ ناسزا می گوید، گفت: ای پسر، پرهیز از بدگویی به حضرت علیؑ، زیرا بنی امیه شصت سال پیوسته در صدد پایین آوردن مقام علیؑ بودند ولی نتیجه این کارشان عکس بود و جز رفعت و بزرگی، چیزی برای حضرتش به دنبال نداشت و آوازه نام علیؑ همه جا را فراگرفت.^۴

۳. از عباس دوری، از یحیی بن یحیی نقل می کند که گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرمان، ابوبکر بعد عمر بعد عثمان سپس حضرت علیؑ است. این عقیده ما و امامان و بزرگان ماست. یحیی بن معین

۱. تهذیب الکمال، ج ۱۷، ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۸۹.

۳. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۶۵ و ج ۵، ص ۴۹.

۴. بیهقی، المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۵۵.

می گفت: ابوبکر پس عمر پس حضرت علیؑ بعد عثمان^۱.
 ۴. ابو عمر ابن عبد البر می گوید: هر کسی حدیث ابن عمر را بگوید که ما در عصر رسول الله ﷺ این طور می گفتیم: «ابوبکر بعد عمر سپس عثمان و بعداً ساکت می شدیم (یعنی هیچ یک را بر دیگری برتری نمی دادیم و نام علی را نمی بردیم)، پس این مطلب، همان است که ابن معین آن را انکار کرده و درباره ابن عمر کلام تندی را به کار برده و از او به شدت انتقاد کرده است، زیرا کسی که به این گفتار باور داشته باشد، برخلاف تمامی فقها و محدثان اهل سنت، از گذشته تا حال، سخن گفته است، زیرا تمامی فقها و محدثان اهل سنت معتقدند: حضرت امیر علیؑ بعد از عثمان برترین مردم است و این مطلبی است که کسی در آن تردید نکرده، بلکه اختلاف در ترجیح حضرت امیر علیؑ یا عثمان بر یکدیگر است. هم چنین علمای سلف در برتری حضرت امیر علیؑ و ابوبکر بر یکدیگر اختلاف داشتند، و از اجماع و اتفاق همه علما چنین برمی آید که، حدیث ابن عمر خیال بافی ای بیش نیست و معنا و متنش نادرست است؛ گرچه ممکن است سندش صحیح باشد.^۲
 مطلب در خور توجه این است که، سلف و خلف به افضیلت حضرت علیؑ بر تمامی صحابه معتقدند و اهل سنت، حضرت علیؑ را خلیفه چهارم معرفی می کنند؛ با وجود این، ابن تیمیه خلافت حضرت را انکار یا در آن تشکیک می کند، و فضایل حضرت امیر علیؑ را

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. همان.

منکر می‌شود، و مطالبی را به ایشان نسبت می‌دهد که هیچ مسلمانی آنها را به زبان جاری نمی‌سازد. با این حال بعضی‌ها ابن تیمیه را جزء سلفیون و پیرو گذشتگان می‌دانند، ولی در واقع او نه سلفی بوده و نه از اهل سنت، حال چه سلفی را به معنای اهل فقه بدانیم و چه پیرو آثار و اخبار گذشتگان.

عسقلانی می‌گوید: تمامی علما اتفاق دارند بر این که سخن و حدیث ابن عمر باید توجیه شود؛ زیرا همه دانشمندان اهل سنت، سخن از برتری حضرت امیر علیه السلام بعد از عثمان به میان می‌آورند و به آن معتقدند و روایت بزّار از ابن مسعود این مطلب را تأیید می‌کند که، ما دایم حضرت علی علیه السلام را برترین شخصیت مدینه معرفی می‌کردیم و همه راویان این حدیث موثّقند، و این حدیث چنین توجیه می‌شود که ابن مسعود آن را بعد از قتل عمر گفته است. احمد، حدیث ابن عمر را این چنین توجیه می‌کند: ابن عمر در صدد بیان ترتیب در افضلیت بوده (یعنی چه کسی به ترتیب افضل است و کاری با خلفا ندارد).^۱ هم چنین می‌گوید: در روایت عبیدالله بن عمر در مناقب عثمان چنین آمده: و ما فلانی را با فلانی برابر نمی‌دانستیم و مقایسه نمی‌کردیم و...؛ و بعد مقایسه اصحاب پیامبر با هم دیگر را ترک کرده و بر یکدیگر ترجیح نمی‌دادیم. بعضی از سلف به این معتقد شده‌اند که حضرت علی علیه السلام بر عثمان برتری دارد، از جمله این معتقدان، سفیان ثوری است اما گفته شده که او سپس از این عقیده‌اش برگشت. هم چنین ابن خزیمه و گروهی

قبل و بعد از او به چنین مسئله‌ای (افضلیت حضرت علی علیه السلام) معتقد بوده‌اند. نیز گفته شده: حضرت علی علیه السلام و عثمان هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. این سخن را مالک در *المدوّنة* آورده و گروهی از جمله یحیی القطان از این مطلب تبعیت کردند. و از متأخرین ابن حزم آن را پذیرفته. حدیث ابن باب، برای همگی حجت است و ابن عبدالبر در آن اشکال کرده است... سپس سخن ابن معین را می‌آورد که مُنکر آرا و نظریات عثمانی‌ها می‌شود که در حُب عثمان غلو و افراط می‌کنند و از مقام حضرت علی علیه السلام می‌کاهند.

تردیدی در این نیست که هرکسی بر حُب عثمان و نقصان حضرت علی علیه السلام اکتفا کند و فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام را نبیند و آنها را منکر شود، وی مذمت شده و اعتقاد او باطل است. ابن عبدالبر معتقد است که این حدیث خلاف قول اهل سنت است...^۱

... ابن عمر به تقدیم و افضلیت حضرت علی علیه السلام بر دیگران اعتراف کرده... و بی‌هقی در *الاعتقاد* با سندش، که به ابو ثور و از او به شافعی می‌رسد نقل می‌کند: تمامی صحابه و پیروانشان به ترتیب بر افضلیت ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان، بعد حضرت علی علیه السلام اجماع دارند.^۲

مؤلف: ما شیعیان با استناد به قول خداوند متعال («...انفسنا وانفسکم») و ده‌ها آیه و روایت صحیح، و از جمله حدیث طیر (بار خدایا،

۱. همان، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۲۱.

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

انتشار تشیع در میان صحابه

یکی از معانی شیعه کسی است که حضرت علی علیه السلام را بر خلفای سه گانه برتر بداند، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مناقب و فضایل فراوانی برای حضرت علی علیه السلام ذکر کرده‌اند؛ از این روی دل‌بستگی و احترام به حضرت علی علیه السلام در میان بسیاری از صحابه و تابعین دیده می‌شد.^۱

۱. ذهبی درباره ابان بن تغلب چنین تعبیری می‌آورد: او در تشیع غالی، و یا چون شیعه بدون غلو و غیرمنحرف است. سپس می‌گوید: عنوان شیعه غالی با شیعه بدون غلو و انحراف، در مورد بسیاری از تابعین و پیروانشان، که افرادی پرهیزگار و درست‌کار بودند، به کار برده شده است. حال اگر احادیث این افراد، به اتهام شیعه بودن رد شود، بسیاری از احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بین می‌رود، و این تباهی و اخلاص آشکاری است. شیعه غالی در زمان سلفیون و عرف آنها کسی است که از سر ایراد و انتقاد، در مورد عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و عده‌ای که با حضرت علی علیه السلام جنگیدند، سخن می‌گوید و آنها را سب می‌کند... سپس می‌افزاید: ابان بن تغلب به این اعتقاد داشت که حضرت امیر علیه السلام از شیخین (ابوبکر و عمر) افضل است.^۲

۲. یقیناً ثابت شده که بسیاری از صحابه، حضرت علی علیه السلام را به شدت

۱. رجال الشیعه، ص ۹؛ مقالات الاسلامیین، ص ۵؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶؛ خطط الشام، ج ۶، ص ۳۴۵ و شریحی، یسألونک عن الدین، ج ۵، ص ۲۰۴.
۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶.

محبوب‌ترین خلق در نزد تو و من را بیاور...^۱ هیچ تردیدی در افضلیت حضرت علی علیه السلام بر تمامی صحابه نداریم.^۲

۵. اعتقاد صحابه و تابعین درباره حضرت علی علیه السلام

(الف) ابن عبدالبر می‌گوید: از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم، رضی الله عنهم، روایت شده: حضرت علی علیه السلام اولین فردی بود که اسلام آورد و این بزرگواران حضرت علی علیه السلام را بر سایرین ترجیح داده و به افضلیت حضرتش قائل بودند.^۳
(ب) حذیفه بن یمان می‌گوید: قسم به کسی که جان حذیفه در دست اوست، مسلماً اجر و پاداش عمل حضرت علی علیه السلام، یعنی کشتن عمرو بن عبد ود، در روز خندق، از پاداش اعمال تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله تا به امروز و تا روز قیامت برتر است.^۴

(ج) ذهبی در شرح حال زندگی حکم بن عتیبه (متولد ۴۶ هـ) می‌گوید: پیشوای بزرگ، عالم کوفه و صاحب سنت (یعنی مکتب فقهی) بود و پیروان بسیاری داشت و حضرت علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر برتر می‌دانست.^۵

۱. فضایل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۹۴۵.

۲. نک: سنن ترمذی، کتاب المناقب، ج ۵، باب ۲۱، ص ۶۳۶؛ ص ۶۳۶، ص ۱۸۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۴ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۳. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۰؛ الفصل فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۱۸۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۴ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۹۹۰، ص ۶۰ و برای آگاهی از کل واقعه به آخر همین نوشته مراجعه شود.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰۹ و نک: همان، ج ۱۰، ص ۶۸۳.

و با تمام وجود دوست می‌داشتند، او را از تمامی صحابه برتر می‌دانستند و حضرت علی علیه السلام را بر خود مقدم می‌داشتند و دوستی حضرت امیر علیه السلام در نزد آنها از نشانه‌های ایمان، و دشمنی با وی از علایم نفاق به شمار می‌رفت. در آن زمان همه هاشمی‌ها از شیعیان حضرت امیر علیه السلام بودند؛ هم چنین حذیفه بن یمان، زبیر بن عوام، خزیمه ملقب به ذوالشهادتین، ابوتیهان، هاشم بن عتبّه مشهور به مرقال، ابویوب انصاری و ابوسعید خدری - که گفته است: ما، منافقین را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با دشمنی حضرت علی علیه السلام می‌شناختیم - ابورافع، عدی بن حاتم طائی، حجر بن عدی کندی، سعید بن جبیر، عثمان و سهل فرزندان حنیف، ابی بن کعب، براء بن عازب، أحنف بن قیس، ثابت بن قیس بن خطیم، قیس بن سعد بن عبادة و پدرش، خباب بن ارت، بلال مؤذن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عبدالله و محمد فرزندان بدیل، قرظة بن کعب خزرجی، سلیمان بن صرد خزاعی، انس بن حرث، ابوقتاده انصاری، ابودجانة انصاری، سعد بن مسعود ثقفی عموی مختار، یزید بن نویره - که اولین شهید از اصحاب حضرت امیر علیه السلام در نهران بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو مرتبه بهشت را به او بشارت داده بود - نافع بن عتبّه و ابولیلی انصاری که نامش یسار بود و بعضی او را داود بن بلال گفته‌اند. ابولیلی از یاران بسیار نزدیک و اهل سرّ

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۸۶؛ الامام البخاری و صحیحہ الجامع، ص ۱۶۸ و نک: رجال الشیعه فی اُسَائدِ اهل السنه.

حضرت بود، که شب‌ها با حضرت امیر علیه السلام خلوت می‌کرده است. وی از دلباختگان ایشان بود که همراه حضرت به مدائن وارد شد و در صفین با حضرت امیر علیه السلام بود. در میان فرزندان او گروه زیادی به فقه و دانش یاد، و به علم و فهم و فضیلت شناخته می‌شوند.^۱

۳. ذهبی و ابن حجر افراد دیگری غیر از این صحابه را از شیعیان حضرت امیر علیه السلام شمرده‌اند که از جمله آنها ابوظفیل بود و کسانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و در رأس همه آنها غیر از بنی‌هاشم، سلمان، ابوذر، عمار، و مقداد و گروهی غیر از این افراد، که در رأس آنها ابوسفیان بود که می‌گفت: چه شده که این خلافت در دست پست‌ترین قبیله قریش (قبیله تیم که ابوبکر از آن قبیله بود) قرار گرفت...^۲

همان طور که تعداد زیادی از محدثین و فقهای اهل سنت، حضرت علی علیه السلام را بر عثمان ترجیح می‌دادند، و ذهبی نام آنها را در کتابش آورده است که عبارتند از: ۱. اعمش، سلیمان بن مهران، ۲. نعمان بن ثابت، ۳. شعبه بن حجّاج، ۴. عبدالرزاق صنعانی، ۵. عبیدالله بن موسی، ۶. عبدالرحمن بن ابی حاتم، ۳، ۷. سفیان ثوری.^۴

۱. الامام البخاری و صحیحہ الجامع، ص ۱۶۸.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲،

ص ۳۰۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳ و الامامة و السياسة، ص ۲۱.

۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۸.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۵۲.

سرآغاز تشیع از زمان صحابه

۱. ابو حاتم رازی^۱: به درستی که اولین اسمی که برای مذهبی در اسلام ظهور پیدا کرد، شیعه بود و آن لقب چهار نفر از صحابه به نام‌های ابوذر، عمار، مقداد و سلمان بود.^۲
۲. احمد امین می‌گوید: یقیناً تشیع با گروهی از صحابه شروع شد که در بالاترین حد ممکن حضرت علی علیه السلام را دوست داشتند، آنها معتقد بودند: حضرت علی علیه السلام به خاطر صفات ممتاز^۳ و منحصر به فردی که درباره‌ی ایشان روایت کرده‌اند، شایسته‌ترین فرد برای خلافت است، و از مشهورترین آنها سلمان، ابوذر و مقداد بود.^۴
۳. صبحی صالح می‌گوید: حتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از صحابه وجود داشتند که پیرو تربیت شده‌ی پیامبر اکرم، یعنی علی بودند.

۱. محمد بن إدريس غطفانی رازی، محدث و حافظ در ری به سال ۱۹۵ هـ. متولد شد و به شام و عراق و سرزمین‌های روم مسافرت‌ها کرد و در فهم متون حدیث و تفحص از سند احادیث بد طولایی داشت، از آثار اوست: تفسیر القرآن، الجامع فی الفقه، الزینه (معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۳۵). مذهب او، آن چنان که از سخنان لاکائی برمی‌آید، سلفی بوده است. نک: همان، ج ۱۳، ص ۲۶۰.

۲. الزینه فی الکلمات الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۰.

۳. همان طور که از احمد، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری نقل شده که، آن تعداد روایتی که در مورد فضائل حضرت علی علیه السلام با اسناد صحیح وارد شده در مورد احدی از صحابه ذکر نشده است. نک: فتح الباری، ج ۷، ص ۸۹ و تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۸۳.

۴. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۰۹.

از آنها می‌توان به ابوذر، مقداد، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوطیفیل، عباس و تمامی پسرانش، عمار، ابویوب و... اشاره کرد.^۱

۴. ابن خلدون می‌گوید: گروهی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شیعیان علی علیه السلام بودند، و ایشان را در خلافت از دیگران سزاوارتر می‌دانستند.^۲

بنابراین، رأی و نظر بسیاری از صحابه، تابعین، فقها و محدثین همین است، پس گریزی نیست که آن را با سخن و نظر ابن تیمیه بسنجیم و مقایسه کنیم تا موضع او در برابر سلف و موضع سلف در برابر او، روشن شود که بین او و سلف، فاصله بین شرق و غرب است.

۱. النظم الاسلامیه، ص ۹۶.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.



محمور دوہ

آیا سلفی تابع سنت
پیامبر اکرم ﷺ است؟

محور دوم

آیا سلفی تابع سنت پیامبر اکرم ﷺ است؟

این سؤال به ذهن تبادر می‌کند که آیا همه فقها و محدثین و آن کسانی که به خاطر ارتباط این فقها و محدثین با صحابه، به اینها معتقدند و ایمان دارند، دقیقاً و بدون هیچ انحرافی، تابع سنت رسول الله ﷺ بودند، یا این که گروهی از اینها به جهت کینه و دشمنی با حضرت امیر علیه السلام و یا به جهت دشمنی با رافضی‌ها - به اصطلاح خودشان - و یا به جهت حبّ نابه‌جای بعضی و غلّو در حبّ این افراد، با کتاب و سنت پیامبر اکرم ﷺ مخالفت می‌کنند؟ برای پاسخ بدین سؤال نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

۱. ترک مستحبات

ابن تیمیه می‌گوید: از این روست که عده‌ای از فقهای اهل سنت به ترک بعضی از مستحبات فتوا داده‌اند، چون که آن مستحبات شعار و علامت شیعه گردیده است؛ اگرچه ترک مستحبات، از این رو واجب

پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر و عمر را مسطح دیدم و ابن ابی هریره^۱ می‌گوید: در حال حاضر افضل، عدول از تسطیح به تسنیم (برجسته ساختن قبرها) است، چون مسطح نمودن قبرها شعار و علامت روافض شده، پس مخالفت با شیعه سزاوارتر است.^۲

۴. تکبیرات نماز میت

نراقی از بعضی از شارحین صحیح مسلم نقل می‌کند: چون اعتقاد به تکبیرات پنجگانه در نماز میت شعار و علامت شیعه است، تکبیرات پنجگانه ترک می‌شود. عبدالله مالکی در کتاب خودش معروف به فوائد مسلم چنین می‌گوید: یزید^۳ پنج تکبیر گفت و رسول گرامی اسلام پنج تکبیر می‌گفته، ولی این سنت چون علامت و شعار شیعه شده ترک می‌شود.^۴

۱. وی امام و بزرگ شافعیه بود. حسن بن حسین بغدادی قاضی از شخصیت‌های بزرگی بود که ریاست مذهب شافعیه به او رسید. وی فقه را از ابن سریج سپس از ابواسحاق مروزی یاد گرفت. او شرحی بر مختصر مزنی نوشته است. طبری، دارقطنی و دیگران از وی استفاده کردند. شهرت و آوازه‌اش بسیار گسترش پیدا کرد و در سال ۳۴۵ وفات یافت (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۰).

۲. نووی، المجموع، ج ۵، ص ۲۲۹؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۶۸ و فتح الباری، ج ۳، ص ۳۰۲.

۳. ظاهراً زید بن ارقم است. نک: نووی، المجموع، ج ۵، ص ۲۳۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الصلاة القبر، شماره ۹۵۷؛ سنن ابوداود، فی الجنائز، باب التکبیر علی الخبازة، شماره ۳۱۹۷؛ سنن ترمذی، فی الجنائز، ما جاء فی التکبیر علی الجنائز، سنن نسائی، ج ۴، ص ۷۲ و سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۷۳.

۴. مستند الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۰.

نشده که شعار و علامت شیعه است، بلکه چون با عمل به این مستحبات، مشابهت با تشیع حاصل می‌شود، سنی از رافضی جدا نمی‌شود و مصلحت جدایی از شیعه - به خاطر مخالفت و قطع رابطه با آنها - بسی عظیم‌تر است از مصلحت عمل به این مستحبات.^۱

۲. حنک انداختن

حافظ عراقی درباره کیفیت انداختن حنک عمّامه می‌گوید: من حدیثی که دال بر این باشد که حنک از سمت راست انداخته شود، نیافتم؛ مگر حدیث ضعیفی که طبرانی نقل کرده است. برفرض وجود چنین روایتی، شاید پیامبر اکرم ﷺ حنک را از جانب راست می‌انداختند و از سمت چپ عبور می‌دادند همان گونه که بعضی از صحابه این گونه عمل می‌کردند؛ اما چون این گونه حنک انداختن، شعار امامیه شده، سزاوار است این سنت ترک شود تا شباهتی با شیعه نداشته باشیم.^۲

۳. مسطح ساختن قبرها

در کتاب الوجیز و هم چنین در شرح الوجیز، یعنی فتح العزیز فی الفقه الشافعی می‌گوید: از قاسم بن محمد بن ابوبکر روایت شده که قبور

۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. زرقانی، شرح المواهب، ج ۵، ص ۱۳.

۵. صلوات بر غیر پیامبر ﷺ

زمخشری (ت ۵۳۶هـ.): اگر از من پرسیده شود که نظر تو درباره صلوات بر غیر پیامبر چیست؛ جواب می‌دهم، طبق قاعده جایز است که بر هر مؤمنی، صلوات و درود بفرستیم به دلیل قول خداوند متعال: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾^۱ او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۲ و به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست و به دلیل فرمایش «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»^۳، ولی برای علما در این باره تفصیلی است و آن این که، اگر صلوات بر غیر به دنبال صلوات بر پیامبر باشد، مانند قول تو که می‌گویی: صلی الله علی النبی و آله، در آن اشکالی نیست، اما اگر بر کسی غیر پیامبر از اهل بیتش

۱. احزاب، آیه ۴۳.

۲. توبه، آیه ۱۰۳ و قول خداوند تعالی در سوره بقره، آیه ۱۵۷: کسانی که چون بدیشان مصیبتی رسد گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم بر اینان صلوات و درودهایی از پروردگارشان است....

۳. صحیح بخاری، ج ۴، کتاب الدعوات، باب ۳۲، ص ۱۰۶، اسم ابی اوفی، علقمة بن خالد اسلمی و اسم پسرش عبدالله است و هر دو از اصحاب هستند. نک: عمدة القاری، ج ۲۲، ص ۳۰۹. چنان که پیامبر ﷺ بر غلامی از ابی مالک درود فرستاده است، چنان که احمد در مسند خویش (ج ۵، ص ۳۴۳) نقل کرده اگر چه در سند روایت ضعیفی است و در سند آن حریز بن عثمان ناصبی ناسزاگوی به امیرمؤمنان علی ﷺ وجود دارد. هم چنین وقتی پیامبر ﷺ، از سعد بن عباده عیادت کرد دستش به آسمان بلند کرد و چنین می‌فرمود: «خدایا! درودها و رحمت خودت را بر خاندان سعد بن عباده قرار بده.» اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸۳ و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۲.

به تنهایی صلوات فرستاده شود، همان گونه که بعضی‌ها عمل می‌کنند این کار مکروه است، زیرا اولاً، صلوات شعار و علامتی است برای یاد و نام پیامبر اکرم ﷺ و ثانیاً، این عمل اتهام شیعه بودن را به همراه دارد.^۱

۶. صدور فرمان قتل درود فرستنده بر علی ﷺ

موقعی که عده‌ای از قضات و مجتهدین حسود سلفی‌ها، از قاضی شهید نورالله شوشتری^۲ عبارت علیه الصلاة و السلام را در حق حضرت

۱. تفسیر الکشاف، ج ۳، ص ۵۴۱. نظیر این سخن را ابن قیم گفته، ر.ک: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

۲. آیت الله مرعشی می‌گوید: قاضی نورالله از شوشتر به مشهد هجرت کرد و در آن جا سال‌ها با تمام توان خود به امر تعلیم و تعلم مشغول بود. زمانی که در اکثر علوم از هم‌نوعان خودش پیشی گرفت و زمانی که دید در سرزمین هند هیچ قلبی در محبت آل محمد ﷺ نمی‌تپد و نیز هیچ نماد و پرچمی که بیانگر عشق و علاقه مردم به خاندان عصمت باشد، به اهتزاز در نمی‌آید، در سال ۹۹۳ هجری قمری برای تبلیغ و گسترش مذهب جعفری عازم این سرزمین شده و در اول شوال همان سال در شهر لاهور سکنا گزید؛ زمانی که سلطان جلال الدین اکبر شاه تیموری، از حیث مال و ثروت و مکتب از بزرگ‌ترین پادشاهان هند بود. این سلطان به بزرگی و عظمت و شرافت و فضایل سید پی برد و وی را از نزدیکان درگاه خود قرار داد، به گونه‌ای از ملازمین شاه و در بین یاران خاص شاه انگشت‌نما شد و ارج و قرب ویژه‌ای یافت. زمانی که قاضی القضاة دولت مرکزی از دنیا رفت سلطان وی را برای مقام قضاوت و افتا منصوب کرد ولی وی از قبول آن امتناع کرد، اما وقتی که با اصرار سلطان مواجه شد، پیشنهاد وی را پذیرفت، منوط بر این که در منازعات و اختلافات بر طبق اجتهاد و نظر خودش حکم کند، به شرط این که موافق با یکی از مذاهب چهارگانه باشد. بدین صورت قاضی تستری احترام و منزلت خود را در درگاه سلطان پایدار ساخت و فقه

علی علیه السلام شنیدند، بعضی از حاضرین وی را تقبیح کردند و به گمان این

← مذاهب پنجگانه (شیعه، حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی) را تدریس می‌کرد. وی در میان اقوال آن چهار مذهب آن قولی را که مطابق مذهب شیعه امامیه بود، ترجیح می‌داد. بعد از مدتی آوازه شهرت و فضایل سید در آن سرزمین پیچید، به طوری که قلوب بسیاری از محصلین از اطراف و اکناف برای استفاده از دانش و علوم وی بدو متوجه شد، از این رو حسادت حاسدان (با مشاهده فضایل و برتری‌اش) بیش از پیش گردیده و کاروانی از فتنه و توطئه را به راه انداختند به طوری که به ریختن خون قاضی نورالله فتوا دادند. موقعی که سلطان به درخواست آنها توجهی نکرد، در کمین وی بودند تا این که سلطان از دنیا رفت و پسرش، سلطان جهانگیر شاه تیموری، که فردی سست اراده و دهن‌بین بود، به جای وی نشست، لذا این افراد حسود فرصت را مغتنم شمرده، یکی از دانشجویان را برای رسیدن به امیال و اهداف خودشان به طور مخفیانه و عامل نفوذی پیش قاضی روانه ساختند؛ او در اندک زمان، توانست اطمینان و اعتماد قاضی را به دست آورد و از ندیمان و یاران نزدیک وی به حساب آید، به طوری که هیچ شک و شبهه‌ای از شیعه بودن دانشجو در دل قاضی شوشتری باقی نماند، و دانشجو نسخه‌ای از کتاب *احقاق الحق* را نوشته و آن را پیش سلطان جهانگیر آورده و علمای قوم نزد سلطان جمع شدند، و آتش خشم سلطان را علیه سید قاضی شعله‌ور ساختند تا این که سلطان به کندن لباس‌های قاضی دستور داد و او را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌های جسمی مورد آزار و اذیت قرار داده به شکلی که در زیر ضربات تازیانه خاردار متعصبین جاهل، تمامی گوشت بدن شریفش متلاشی شد... در نقلی دیگر این چنین آمده که بعد از این که ایشان را با شلاق خاردار زدند، در ظرفی مسی یا آهنی آتشی برافروختند و بر سر شریف او قرار دادند تا مگ او به جوش آمد و بدین ترتیب در سال ۱۰۱۹ هجری قمری به اجداد پاکش پیوست. این قول در نظر ما صحیح است، زیرا سند و مدارکش قوی و صحیح می‌باشد. *احقاق الحق*، ج ۱، ص ۱۵۹، مقدمه. جای بس تعجب و افسوس است که سلام و درود بر اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جرم و گناهی است که بخشیده نمی‌شود و کیفر و عقوبت آن مثله‌ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را منع و تحریم نموده‌اند، گرچه این مثله با حیوانات خطرناک و هار صورت پذیرد. ولی سب و دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام نه جرم است و نه گناه!!

که صلوات و سلام مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است او را بدعت‌گذار معرفی کردند و به ریختن خونس فتوا دادند. لذا در این باره طومار بزرگی نوشتند و همه آنها آن را امضا کردند، جز یکی از بزرگان که با آنها مخالفت نمود و در رد فتوای ظالمانه آنها، بیتی را به سلطان نوشت و فرستاد:

لحمك لحمي به حدیث نبوی ه بی صل علی نام علی بی ادبی ه،

اگر «لحمك لحمی» حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی است، ذکر نام علی صلی الله علیه و آله بدون صلوات بر او، کمال بی ادبی است سلطان به خاطر این بیت شعر از کشتن وی منصرف و محبت و دوستی قاضی نورالله در قلب وی افزون شد.^۱

۷. حکم درود و سلام بر غیر انبیا

ابن حجر می‌گوید: درود و سلام برای بزرگداشت شخص زنده مورد اتفاق است، اما در مورد سلام بر غیر انبیا اختلاف شده است: عده‌ای آن را به طور مطلق جایز دانسته‌اند (چه به تنهایی و چه بعد از سلام بر شخص زنده) و گروهی سلام دادن بر مرده را بعد از سلام بر شخص

۱. *احقاق الحق*، ج ۱، ص ۱۵۹. اگر حدیث «لحمك من لحمی» که از فضایل حضرت امیر علیه السلام می‌باشد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت باشد (یقیناً ثابت است) پس از کمال بی ادبی است هنگامی که نام مبارک علی علیه السلام برده شود، بر وی صلوات فرستاده نشود. به ر.ک: نشانی روایت در *بحارالانوار*، ج ۲۲، ص ۱۴۸ از سلیم بن قیس و ج ۲۳، ص ۱۲۶ از کمال الدین، و *امالی* از شیخ صدوق و ج ۳۸، ص ۲۴۷ از *کشف الغمّة* به نقل از: *مناقب خوارزمی*.

فرادا، زیرا پیامبر اکرم ﷺ چند شب در مسجد نماز گزاردند، سپس در روزهای دیگر ماه از منزل خارج نشدند و فرمودند: به غیر از نمازهای واجب، که افضل این است در مسجد به جماعت گزارده شود، باید نمازهای مستحب را در خانه‌هایتان به جای آورید، زیرا برترین نماز مرد آن است که در خانه‌اش ادا شود. بغوی می‌گوید: ولی قول اول صحیح‌تر است (یعنی قول عمر بر قول و فعل نبی اکرم ﷺ مقدم می‌شود!)^۱.

۱۰. آهسته خواندن بسم الله

رازی می‌گوید: حضرت علی رضی الله عنه در آشکار کردن بسم الله مبالغه می‌کردند، ولی وقتی حکومت به بنی‌امیه رسید، به خاطر این که نشانه‌های حضرت علی رضی الله عنه را از بین ببرند، در جلوگیری از آشکار نمودن بسم الله، نهایت تلاش خویش را به کار بردند.^۲

۱۱. عکس العمل معاویه در برابر سنت رسول الله ﷺ

الف) معاویه اولین کسی بود که برخلاف سنت رسول الله ﷺ انگشتر را در دست چپ کرد.^۳

۱. التهذیب فی فقه الشافعی، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۶. رازی بعد از این که ادله آشکار کردن بسم الله را می‌آورد، چنین می‌گوید: عمل حضرت علی رضی الله عنه در این باره موافق با ماست و هر کسی که حضرت علی رضی الله عنه را امام دین خود بداند، حتماً در دین و نفس خودش به (ریسمان محکم) چنگ زده است.

۳. ربیع الابرار، ج ۴، ص ۲۴.

زنده مشروع دانسته‌اند، ولی نباید به تنهایی بر میت سلام داد، زیرا این گونه سلام دادن نشانه رافضیان است. این مطلب را نووی از شیخ ابومحمد جوینی^۱ نقل کرده است.

با این که اکثر مفسران از جمله ابن عباس و ابن مبارک آیه شریفه «**وَسَلِّمْ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی**»^۲ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش، را به اصحاب رسول الله ﷺ تفسیر کرده‌اند.^۳

۸. چگونگی بستن عمامه

زرقانی نویسنده شرح المواهب می‌گوید: سنت در بستن عمامه، چنان است که پیامبر اکرم ﷺ می‌بستند، ولی چون امروز نشانی برای فقهای شیعه است، برای عدم مشابهت با آنها شایسته است که سنت رسول الله ﷺ در کیفیت بستن عمامه ترک شود.^۴

۹. مقدم داشتن قول صحابی بر سنت رسول الله ﷺ

بغوی می‌گوید: آیا نمازهای نافله به جماعت خوانده می‌شود یا فرادا؟ دو وجه است: یکی افضلیت جماعت، زیرا عمر مردم را در نمازهای نافله به امامت ابی بن کعب گردآورد. دوم، افضل بودن نماز

۱. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۷۵، مؤسسه دار الریان، بیروت.

۲. نمل، آیه ۵۹.

۳. طبری، تفسیر جامع البیان، ج ۱۱، ص ۴ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۹.

۴. شرح المواهب اللدنیه، ج ۵، ص ۱۳.

نقل نکنید، نشنیدم که معاویه حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کند، و تنها یک روز حدیثی نقل کرد.^۱

(د) حکم معاویه و حکم رسول الله ﷺ

ابن عبد ربّه می‌گوید: زمانی که نزاع بین عبدالرحمن بن خالد بن ولید و نصر بن حجاج، نزد معاویه در مورد عبدالله بن حجاج، غلام خالد بن ولید به درازا کشید، معاویه به حاجب خویش دستور داد: رسیدگی به دادخواهی آن دو را به تأخیر بیندازد تا مجلس رسمی شود. سپس معاویه در حالی که لباس گشادی پوشیده بود نشست و به آن دو اجازه داد و جلسه رسمی شد.

نصر بن حجاج گفت: عبدالله بن حجاج برادرم و پسر پدرم است... زیرا که پدرم به من وصیت کرده که عبدالله پسر اوست و عبدالرحمن گفت: عبدالله بن حجاج غلام من و پسر بنده و کنیز پدرم است، چون که در خانه پدرم متولد شده و بالیده است. معاویه سنگی را بیرون آورد و به نگهبان خود گفت: این سنگ را بگیر و به نصر بن حجاج بده، و به

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۶۷. از ابن ادریس نقل شده: از معاویه حدیثی را شنیدم و معاویه احادیث پیامبر اکرم ﷺ را بسیار کم نقل می‌کرد. از سعید بن جبیر روایت شده: معاویه تکبیر را روز عرفه ترک کرد، زیرا علی علیه السلام در چنین روزی تکبیر می‌گفت. در کتاب الرسالة شافعی چنین آمده: زمانی که ابودرداء به خاطر نقل خبری از پیامبر حجّت را بر ضدّ معاویه کامل دید و معاویه آن را نپذیرفت، به خاطر عظمت و احترام خیر پیامبر اکرم ﷺ سرزمین زیرفرمان معاویه را ترک کرد، زیرا معاویه خبر ثقه را ردّ کرد و به آن اعتنایی ننمود، چنان که معاویه حتی معراج پیامبر اکرم ﷺ را رؤیای صادق معرفی می‌کرد و آن را قبول نداشت. البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۱۲.

ب) ترک لبیک گفتن: از سعید بن جبیر نقل شده: در عرفه نزد ابن عباس بودیم، ابن عباس گفت: ای سعید، چرا مردم لبیک نمی‌گویند؟ گفتم: از معاویه می‌ترسند. ابن عباس از خیمه‌اش خارج شد و گفت: «لبیک اللهم لبیک» پوزه معاویه را به خاک می‌مالم «لبیک اللهم لبیک» بار خدایا! اینان را نفرین کن، زیرا سنت رسول الله ﷺ را به خاطر دشمنی با علی علیه السلام ترک کردند.

نورالدین سندی حنفی در شرح بر این روایت می‌گوید: «یعنی لأجل بغض علي عليه السلام؛ به خاطر دشمنی با علی». سپس توضیح می‌دهد علی علیه السلام به سنت‌های رسول الله ﷺ مقید بود و موبه مو آن را عمل می‌کرد، ولی اینان به خاطر دشمنی با او، سنت‌های رسول الله ﷺ را ترک نمودند.^۱

عبدالرزاق از ابن جبیر روایت می‌کند که گفت: شنیدم که ابن عباس در روز عرفه معاویه را لعن می‌کند. ابن جبیر گفت: از ابن عباس پرسیدم: ای پسر عباس، چرا این کار را می‌کنی؟ ابن عباس جواب داد: زیرا علی علیه السلام در این روز مردم را به تلبیه امر می‌کرد، ولی معاویه به خاطر بغض به علی علیه السلام از آن نهی می‌کند.^۲

(ج) بی‌توجهی به حدیث نبی اکرم ﷺ

ابن عساکر از رجاء بن حیوة چنین نقل می‌کند که گفت: معاویه از حدیث پیامبر اکرم ﷺ می‌گریخت و می‌گفت: از رسول خدا ﷺ حدیث

۱. سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۵۳ و السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۴۴.

۲. مناقب الامام امیر المؤمنین محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۲۰، ح ۷۸۱.

صحیح را، که ثابت شده از جانب رسول الله ﷺ بوده، به مجرد این که نشانه شیعیان است و یا به مجرد این که مانند مسئله تبلیه مورد اهتمام و توجه حضرت امیر علیؑ بوده ترک می کنند؛ آیا می توان این مدعیان را پیروان سنت رسول الله نامید؟! تا این که پیروی از این اشخاص واجب، و این پیروی مایه افتخار پیروی کننده باشد؟

ب) سعد به معاویه گفت: با علی جنگیدی، در حالی که به یقین می دانستی که علیؑ از تو به خلافت شایسته تر است. معاویه گفت: به چه دلیل؟ سعد گفت: زیرا رسول الله می فرمودند: «من كنت مولاه فعلي مولاه» معاویه گفت: تا به حال این اندازه در نظرم کوچک نشده بودی.^۱ مؤلف: این حدیث بی تردید صحیح است و علمای اهل سنت به صحت آن تصریح کرده اند. در این جا بعضی از سخنان علمای اهل سنت را درباره حدیث غدیر ذکر می کنیم:

۱. ابن حجر می گوید: حدیث غدیر روایت صحیحی است که هیچ شک و شبهه ای در او نیست. افراد زیادی از جمله ترمذی، نسائی و احمد این روایت را ذکر کرده اند و به طرق بسیار زیاد نقل شده و به همین جهت شانزده تن از اصحاب آن را نقل کرده اند و در روایت احمد چنین آمده که، سی نفر از اصحاب که این حدیث را از پیامبر شنیده بودند در زمان خلافت حضرت امیر علیؑ وقتی که جنگ و نزاع بالا گرفته بود، به نفع حضرت امیر علیؑ شهادت دادند و قریب به اتفاق، سندهای

نصر گفت: ای نصر، این سنگ طبق حکم رسول الله نصیب تو است، زیرا ایشان فرمودند: «الولد للفراش و للعاهر الحجر؛ بچه از آن زن و شوهر قانونی است و بهره زناکار سنگ است.» نصر گفت: آیا تو این حکم را درباره زیاد بن ابیه نیز جاری ساختی؟ معاویه گفت: آن حکم معاویه بود و این حکم رسول الله ﷺ.^۱

ه) می گساری معاویه

احمد بن حنبل می گوید: عبدالله بن بریده گفت: من و پدرم نزد معاویه رفتیم ما را بر روی فرشی نشانند، سپس برایمان غذا آوردند، خوردیم بعد شراب آوردند و معاویه خورد و به پدرم تعارف کرد، پدرم گفت: از وقتی که پیامبر اکرم ﷺ شراب را حرام کرده لب به آن نزده ام.^۲

۱۲. بی اعتنایی به حدیث پیامبر اکرم ﷺ

الف) از شعبی روایت شده که چنین گفت: یک سال نزد ابن عمر بودم، در این مدت فقط یک حدیث رسول الله ﷺ از وی شنیدم.^۳ مؤلف: بعضی از سلف، که از حدیث رسول خدا ﷺ و از نقل آن برای مردم می گریزند و علی رغم حرام بودن خمر آن را می نوشند، برای خود در مقابل حکم رسول الله ﷺ حکمی قائل می شوند و سنت

۱. العقد الفرید، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۴؛ المحدث الفاضل، ص ۵۵۱، و مع الدكتور

الغفاری، ص ۳۳۵.

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۰.

این روایت، صحیح و حسن هستند و به هر کسی که در این روایت خدشه‌ای کند، توجهی نمی‌شود.^۱

۲. ذهبی می‌گوید که این حدیث حسن و واقعاً عالی است و متن روایت متواتر است.^۲

۳. هم چنین ذهبی می‌گوید: طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جزء جمع کرد، من بخشی از آن را دیدم، وسعت و گستردگی روایاتش مرا به تعجب و تحیر واداشت و به وقوع چنین جریانی یقین کردم.^۳

۴. هم چنین می‌گوید: اما برای حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» اسناد و طرق نیکوی زیادی ذکر شده و من آن طرق را جداگانه آورده و نقل کرده‌ام.^۴

۵. زینی دحلان می‌گوید: حدیث غدیر به تواتر از امیرالمؤمنین، و هم چنین این روایت از پیامبر اکرم ﷺ به طور متواتر نقل شده است و این روایت را گروه بسیار زیادی نقل کرده‌اند. و تلاش کسانی که در تضعیف این روایت می‌کوشند بی‌ثمر است و این افراد کسانی‌اند که آگاهی‌ای از این علم ندارند.^۵

۱. الصواعق المحرقة، ص ۶۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۳۵.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۴. تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۲۳۱.

۵. اسنى المطالب، ص ۴۷.

۶. ابن عبدالبر می‌گوید: حدیث برادر خواندگی (أخوت) حضرت علی ﷺ با پیامبر و جریان خیبر و جریان غدیر، همه اینها از آثار مسلم و قطعی هستند.^۱

۱۳. اصرار بر تمام خواندن نماز در سفر

ابن حزم می‌گوید: عثمان در منی بیمار شد حضرت امیر ﷺ تشریف آوردند، به او گفته شد: شما برای مردم نماز بخوانید، امام ﷺ فرمودند: اگر بخواهید آن گونه که رسول خدا در سفر نماز می‌خواند (دو رکعت) برای شما نماز می‌خوانم. گفتند: نه، نماز عثمان؛ یعنی نماز کامل را بخوان، ولی حضرت امیر ﷺ نپذیرفتند.^۲

۱۴. مشورت برای ترور پیامبر اکرم ﷺ

روایات صریح و آشکاری در صحاح و سنن آمده است که مضمون و مدلول آنها چنین است: گروهی که در ظاهر از صحابه به حساب می‌آمدند شورایی برای ترور رسول خدا ﷺ بعد از بازگشت آن حضرت از غزوة تبوک طراحی کردند و طرح ترور رسول خدا ﷺ را در تلاشی بی‌ثمر به اجرا درآوردند؛ هنگامی که پیامبر ﷺ از گردنه عبور می‌کردند، آنان با پوشاندن سر و صورتشان بر عمار، که شتر پیامبر را سوق می‌داد، هجوم آوردند و با این کار می‌خواستند که شتر

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. المحلی، ج ۳، ص ۲۷۰؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۹۴؛ وسائل، ج ۸، ص ۴۶۶.

پیامبر برمد و پیامبر اکرم ﷺ به درّه سقوط کند و به خواسته‌های پلیدشان در آسیب‌رسانی به پیامبر برسند، اما آنان چنین اراده‌ای کردند و خدا هم اراده (ای دیگر) کرد و جز خواسته خداوند متعال محقق نشد. در این باره به بعضی از نصوص اشاره می‌کنیم:

(الف) مسند احمد: عبدالله از پدرش و پدر وی از یزید و او نیز از ولید، یعنی ابن عبدالله بن جمیع، و ولید هم از ابوظفیل این گونه نقل می‌کند: زمانی که رسول خدا ﷺ از غزوه تبوک برمی‌گشت دستور داد که منادی فریاد بزند همانا رسول الله ﷺ وارد گردنه می‌شود، کسی وارد گردنه نشود. هنگامی که حذیفه، زمام شتر رسول الله ﷺ را می‌کشید و عمار از پشت سر همراهی می‌کرد، ناگهان گروهی سواره، که سر و صورتشان را پوشانیده بودند، ظاهر شدند و عمار را در حالی که پشت شتر حضرت حرکت می‌کرد، محاصره کردند عمار در آن حال که به صورت مرکب‌های آن افراد می‌زد برگشت. رسول خدا ﷺ به حذیفه فرمودند: نگه دار، نگه دار، تا این که رسول خدا ﷺ پایین آمدند. وقتی که رسول خدا ﷺ از مرکب خودشان پایین آمدند و عمار نیز بازگشت، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای عمار، آیا این گروه را شناختی؟ عمار گفت: با این که سواره‌ها سر و صورت خودشان را پوشانده بودند، همه مرکب‌ها را شناختم (که کدام مرکب مال چه کسی است).

رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا دانستی چه می‌خواستند؟ گفت: خدا و رسولش داناترند. رسول خدا ﷺ فرمودند: می‌خواستند که شتر پیامبر را رم داده و رسول خدا را به درّه بیندازند. یکی از صحابه از عمار

پرسید: که تو را به خدا قسمت می‌دهم که اصحاب گردنه چند نفر بودند؟ عمار گفت: چهارده نفر. سپس به آن صحابی گفت: اگر تو هم جزء آنها باشی اصحاب گردنه و تروریست‌ها پانزده نفر خواهند بود. رسول خدا ﷺ نام سه نفر آنان را برد و آن سه نفر گفتند: قسم به خدا، ما ندای منادی رسول الله ﷺ را نشنیدیم و نمی‌دانیم آن گروه به چه منظوری این کار را انجام دادند؟ عمار گفت: شهادت می‌دهم که آن دوازده نفر باقی مانده، در این دنیا و در قیامت، دشمن خدا و رسولش هستند.^۱

(ب) سیوطی از عروة بن زبیر نقل شده: هنگامی که رسول خدا ﷺ همراه با اصحاب از تبوک به طرف مدینه برمی‌گشتند در بین راه گروهی از اصحاب علیه ایشان توطئه کردند تا این که ایشان را از گردنه به دره بیندازند. پیامبر اکرم ﷺ به حذیفه فرمود: آیا کسی از این گروه را شناختی؟ حذیفه گفت: مرکب فلانی و فلانی را شناختم. دوباره حذیفه گفت: تاریکی شب بود و من به طرف آنها رفتم، ولی آنها سر و صورت خودشان را پوشانده بودند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا فهمیدی که چه کاری می‌خواستند بکنند و چه چیزی را اراده کرده بودند، حذیفه گفت: قسم به خدا! متوجه نشدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۳، دار صادر؛ البداية و النهایه، ج ۵، ص ۲۶؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۶۲ و الموسوعة الحدیثیه، (مسند احمد)، ج ۳۹، ص ۲۱۰، ح ۲۳۷۹۲. تعلیق زنده بر مسند احمد می‌گوید: طبق شروط مسلم در صحت حدیث، سند این حدیث قوی است.

حاصل کلام این که، این گروه تروریست که قصد ترور پیامبر و ارتکاب این کار زشت را داشتند از صحابه پیامبر اکرم ﷺ بودند؛ و پیامبر اکرم ﷺ نیز به اینها لفظ «اصحاب» را اطلاق کردند، همان گونه که سیوطی به این مطلب تصریح کرده بود.

بعد از نقل جریان ترور حضرت رسول اکرم ﷺ باید دانست که مؤلفین در کتاب‌های خودشان نظایر این ترور را نقل کرده‌اند، اگرچه بعضی از این ترورها (مانند نقشه ترور حضرت امیر علیؓ) به مرحله عمل و تحقق نرسید. از سمعانی نقل شده است که در کوفه از شریف عمر بن ابراهیم حسینی از معنای گفتار ابوبکر که گفته بود: خالد آن چه را بدان امر شده بود انجام ندهد، پرسیدم؛ ابراهیم حسینی در جواب گفت: ابوبکر به خالد بن ولید دستور داده بود که حضرت امیر علیؓ را به قتل برساند. ابوبکر، بعد از آن دستور، پشیمان شد و خالد را از آن کار نهی کرد.^۱

طراحان نقشه ترور پیامبر اکرم ﷺ

۱. آنهایی که نقشه ترور حضرت را کشیدند چه کسانی بودند؟
ابن حزم به نقل از ولید بن جمیع، به نام پنج نفر از دوازده نفر تصریح می‌کند، اما این حدیث را ضعیف می‌پندارد؛ زیرا شخص ولید بن جمیع را تضعیف می‌کند، و در این باره چنین می‌گوید: ولید بن جمیع فردی

همانا آنها نقشه کشیده بودند که وقتی من به گردنه رسیدم مرا از گردنه به درّه بیندازند. گفتند: ای رسول خدا، آیا دستور نمی‌دهید تا گردنشان را بزیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خوش ندارم که مردم این گونه بگویند که همانا محمد ﷺ اصحاب خودش را کشت. سپس حضرت اسم این گروه را برای عمار و حذیفه گفت و فرمود: نام این افراد را مخفی کنید.^۱

ج) ابن کثیر نقل می‌کند: عمار و حذیفه گفتند که، ای رسول خدا، آیا دستور قتل آنها را نمی‌دهی؟ فرمودند: خوش ندارم که مردم این طور بگویند که محمد ﷺ اصحاب خودش را کشت.^۲

در جای دیگر ابن کثیر چنین گفته: خوش ندارم که مردم بگویند محمد ﷺ اصحابش را کشت. مسلم در کتاب خود به روایت حذیفه و این که در میان اصحاب حضرت، منافقین نیز حضور دارند، اشاره می‌کند و روایت حذیفه به واقعه عقبه اشاره دارد.

د) صحیح مسلم: حذیفه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: دوازده نفر از اصحاب من منافق هستند که هشت نفر از اینها به هیچ عنوان وارد بهشت نخواهند شد، همان گونه که شتر از سوراخ سوزن عبور نمی‌کند.^۳

۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۹؛ مکتبه المرعشی، نک: یوسفی، موسوعه التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۳۷.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، ج ۸، ص ۱۲۲ و مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۰، با اختلافی اندک.

ضعیف و خطاکار است و ما (ابن حزم) معتقد نیستیم که ولید بن جمیع حدیث جعلی را بداند و تشخیص بدهد، زیرا ولید بن جمیع اخباری را نقل کرده که در آن اخبار چنین آمده: همانا ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و سعد بن ابی وقاص در غزوه تبوک با پرت کردن پیامبر ﷺ از گردنه قصد کشتن ایشان را داشتند. ابن حزم می‌گوید: این حدیث دروغ است و خداوند جاعل و واضعش را ذلیل می‌کند. پس وجه تمسک به این حدیث از بین می‌رود و نمی‌توان به این حدیث تمسک جست.^۱

۲. تأملی در سخن ابن حزم

اولاً، انکار اصل واقعه ممکن نیست، و هم چنین نمی‌توان این مسئله را انکار کرد که واقعه ترور حضرت ﷺ را تعدادی از صحابه پیامبر، که کمتر از دوازده نفر نبودند، انجام داده‌اند و رسول خدا ﷺ نام آنها را ذکر و با اسم، آنها را برای حدیفه معرفی کرده است و حدیفه کاملاً آنها را می‌شناخت و به این خاطر، بعضی از صحابه حدیفه را قسم می‌دادند که آیا آنها هم جزء آن جمعیت (تروریست‌ها) دیده شده هستند؟ همان‌گونه که ذهبی به این مطلب به نقل از خلیفه ثانی تصریح می‌کند. ذهبی می‌گوید: حدیفه یکی از چهارده صحابه نجیب و پاک پیامبر است و پیامبر اکرم ﷺ اسم‌های منافقین را پنهانی به حدیفه یاد می‌دادند.

حدیفه اخبار فتنه‌هایی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، از پیامبر دریافت کرد. عمر، حدیفه را به خدا قسم می‌داد که آیا من هم از منافقین

هستم؟ حدیفه جواب می‌داد: تو نیستی، ولی بعد از این، شخص دیگری را مبراً نخواهم کرد.^۱

ثانیاً، راوی این حدیث، یعنی ولید بن جمیع، بدون هیچ شک و شبهه‌ای ثقة است و علمای رجال به آن تصریح کرده‌اند:

الف) عجلی به وثاقتش تصریح کرده است.^۲

ب) از ابن سعد روایت شده: ولید بن جمیع ثقة است و برای او احادیث مختلفی است.^۳

ج) ابن حبان او را جزء افراد ثقة به حساب آورده است.^۴

د) از احمد بن حنبل چنین نقل شده: در ولید بن جمیع عیب و ایرادی نیست.^۵

ه) از یحیی بن معین نقل شده که، ولید ثقة است.

و) از ابی حاتم نقل شده که ولید صالح است.

ز) ابی زرعه، استاد بخاری می‌گوید: او عیبی ندارد.

ح) از ذهبی نقل شده است که، ابونعیم او را توثیق کرده است.

بنابراین ولید بن جمیع ثقة است، و روایت «عقبه» هم طبق مبانی اهل تسنن موثق شمرده می‌شود.^۶ ولی ما در خصوص این افراد و این

۱. تاریخ الاسلام (الخلفاء)، ص ۴۹۴ و البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۵.

۲. تاریخ الثقات، ص ۴۶۵، شماره ۱۷۷۳.

۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۵۴.

۴. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۹۲.

۵. تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۶۶۱.

۶. الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۸ و تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۲۵، شماره ۷۳۰۷.

۱. المحلّی، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

نام‌ها اصرار نداریم؛ چون در روایتی دیگر، اسامی افراد دیگری که غیر از افراد قبلی هستند وارد شده است. ابن قتیبه افسراد دیگری را ذکر کرده، می‌گوید: منافقینی که در غزوه تبوک قصد داشتند پیامبر اکرم ﷺ را از گردنه به درّه بیفکنند، عبارتند از: عبدالله بن ابی، سعد بن ابی سرح، ابو حاضر اعرابی، جلاس بن سوید بن صامت، مجمع بن حارثه، ملیح تیمی، حصین بن نمیر، طلعه بن ابیرق، مرّه بن ربیع و رئیسشان ابو عامر.^۱

مؤلف: این روایت نقل مرسلی است و معلوم نیست این روایت را از کجا آورده و نقل می‌کند، بلکه ما در صدد اثبات این مطلب هستیم که در میان صحابه و سلف کسانی حضور داشتند که افراد صالحی نبودند، پس جایی برای تزکیه همه آنها نیست؛ لذا ادعای سلفی‌ها، مبنی بر پیروی بی‌چون و چرا از سیره و روش سلف، باطل می‌باشد.

علامه مقبلی می‌گوید: عدالت صحابه اغلبی است، این طور نیست که همه صحابه عادل باشند و در مورد آنها سهو و نسیان، غلط و هوا و هوس ممکن است؛ همان گونه که درباره سایر افراد امکان دارد و این که بسیاری از آنها بعد از حضرت رسول ﷺ مرتد شدند.

رسول الله ﷺ در حجة الوداع فرمودند: بعد از من کافر نشوید که بعضی با بعضی دیگر بجنگید.^۲

۱. المعارف، ص ۳۴۳.

۲. الأضواء علی الحدیث، ص ۲۹۸ و مانند این گفتار، کلام طه حسین در الفتنه الکبری (ص ۱۷۰) است و هم چنین گفتار احمد آمین در ضحی الاسلام (ج ۳، ص ۷۵) و ناصرالدین البانی در

۱۵. نمونه‌هایی از ترور و خشونت

همانطوری که نصب و دشمنی با اهل بیت پیامبر ﷺ جزء شاخصه‌های سلفیگری - وهابی - است؛ فتنه‌گری، خشونت، کتک زدن، اتهام، شهادت دروغ، آتش زدن خانه‌ها و اموال مخالفین و قتل و ترور با بدترین شیوه‌های ممکن نسبت به سایر مذاهب اهل سنت، از ویژگیهای اینان بوده و هست.

کسی که به تاریخ اسلام مراجعه کند و فتنه‌ها و اغتشاشاتی را که در بلاد اسلامی و بالاخص در بغداد اتفاق افتاده ریشه‌یابی کند، دستهای پنهان و آشکار سلفیها را در آن فتنه‌ها به خوبی مشاهده می‌کند و جالب اینکه مورخان نامی اهل سنت نیز به این حقائق اشاره کرده و سلفیان را متهم و محرک اصلی و صحنه‌گردان اغتشاشات و فتنه‌ها معرفی کرده‌اند.

برای نمونه به چند مورد از آشوبهای سلفیان به روایت ابن اثیر جزیری شافعی اشاره می‌شود:

۱- کشتار اهل سنت توسط حنابله: در سال ۳۱۷ هـ. فتنه‌ای عظیم میان پیروان ابوبکر مروزی حنبلی و سایر اهل سنت در بغداد رخ داد، به گونه‌ای که برای فرونشاندن آن، ارتش وارد عمل شد. علت فتنه این بود که پیروان

← سلسله الاحادیث الضعیفة و الموضوعة (ج ۱، ص ۸۲) و الشوکانی در ارشاد الفحول (ص ۱۵۸) و ابوریة در الأضواء (ص ۳۶۵) و رافعی در الاعجاز (ص ۱۴۱) و دکتر عذاب بن محمود حمش حموی. فقه الال بین الاهمال و تهمة الانتحال، ص ۱۵، چاپ سوریه.

مذهبی و امامت جماعت سلفیان جلوگیری کرد. مگر اینکه در نمازهای صبح و مغرب و عشاء «بسم الله» را با صدای بلند بخوانند.

ولی باز هم این تهدید مؤثر واقع نشد و از نابینایان که غالباً در مساجد بودند کمک می‌گرفتند و شافعیها را به قصد کشتن با چوب و عصاهای خود می‌زدند و سایر مخالفان را نیز تحمل نمی‌کردند. به ناچار دستورالعمل شدید اللحنی از طرف خلیفه عباسیان در بغداد منتشر شد که مضمون آن چنین بود: «شما حنابله گمان می‌برید صورتهای قبیح و بد منظران شبیه خداوند عز و جل است. و قیافه‌های پست و زشت شما نظیر پروردگار است. می‌پندارید: خداوند عز و جل دست، انگشتان و پا دارد، و نعلین او از طلاست، و موهای سر او پرپشت است، و از آسمانها به زمین می‌آید، منزه است خدا از آنچه که ظالمان و منکرین، نسبت می‌دهند. شما سلفیان بزرگان و پیشوایان را مورد طعن و اهانت قرار می‌دهید. و به پیروان و شیعیان آل محمد ﷺ نسبت کفر و گمراهی می‌دهید و از مسلمین می‌خواهید که از بدعتهای آشکار شما در دین و از مذهب فاجر و زدنان پیروی و تبعیت کنند در حالیکه هیچ دلیل و شاهی از قرآن بر تأیید آن ندارید. شما زیارت قبور پیشوایان دین را رد و انکار می‌کنید و زائران را متهم به بدعت‌گزاری می‌کنید. در حالی که خود شما به زیارت قبر بعضی از عوام الناس می‌روید، که هیچ ریشه و نسب و شرافت انتساب به رسول الله ﷺ را ندارند.

و به مردم دستور می‌دهید که به زیارت آن قبر بروند، و به او معجزات پیامبران، و کرامات اولیاء الله را نسبت می‌دهید. خدا لعنت

مروزی در تفسیر آیه شریفه ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱ گفتند: یعنی خداوند، روز قیامت پیامبرش را کنار خودش بر روی عرش می‌نشاند. (یعنی خدا را جسم و شبیه انسانها می‌دانند). اما سایر اهل سنت این تفسیر را نپذیرفته و گفتند: منظور شفاعت پیامبر در روز قیامت است.

این دو نظریه سبب بروز فتنه و کشتار شد، و عده کثیری از طرفین به قتل رسیدند.^۲

۲- درگیری شدید حنابله با اهل سنت: در سال ۳۲۳ هـ. کار حنابله -سلفیان- در بغداد بالا گرفت و از توان و موقعیت ویژه‌ای برخوردار شدند؛ لذا به بهانه‌های واهی -به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند یعنی به خانه‌های مردم یورش می‌بردند و اگر در آنجا شراب می‌دیدند آنرا نابود می‌کردند و اگر به آوازه خوانی برخورد می‌کردند او را کتک می‌زدند.

رفت و آمد مردان و زنان و کودکان را در کوچه و بازار زیر نظر داشتند. و اگر مردی را با زنی می‌دیدند فوراً تجسس و پرس و جو می‌کردند، اگر دلیل می‌آورد که این زن محرم اوست او را رها می‌کردند و در غیر اینصورت او را کتک می‌زدند و بازداشت می‌کردند و علیه او شهادت به فحشاء می‌دادند. و بالاخره وضعیت و امنیت بغداد را به هم ریختند.

به ناچار رئیس پلیس بغداد به اینان اخطار کرد که از این کارها دست بردارند و تجمع -حتی در حد دو نفرشان- را ممنوع کرد و از بحثهای

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۱.

کند آن شیطانی را که برای شما این منکرات و پستی‌ها را خوب جلوه داد. خلیفه سوگند یاد می‌کند - سوگندی که ملزم به وفای آن است - اگر دست از روش ناپسند فتنه‌گری و پیچک انحرافاتان برندارید شما را مورد ضرب و تبعید و کشتار قرار داده و ریشه‌کن می‌کنیم و گردنتان را می‌زنیم و منازل و محل کسب و کارت‌تان را به آتش می‌کشیم.^۱

۳- درگیری حنابله با شافعی‌ها: ابن اثیر می‌گوید در سال ۴۴۷ هـ. فتنه‌ای میان حنابله و شافعیها در بغداد اتفاق افتاد. سردسته این فتنه جوئی ابوعلی فرّاء و ابن التیمی بودند. سپس عده کثیری از هواداران آنها نیز وارد صحنه شدند و از بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و بستن قنوت در نماز صبح جلوگیری کردند و گروههایی از اینان به مسجد باب الشعیر آمده، و امام جماعت آن را از بلند خواندن بسم الله منع کردند، او هم قرآنی را از جیب خود درآورده و گفت: حال که چنین است «بسم الله» را از قرآن حذف کنید تا ما آن را در نماز نخوانیم. بالأخره موج این فتنه فراگیر شده و دامنه اختلافات را تا کاخ خلیفه عباسی رسانیدند.^۲

۴- حمله به بازار بغداد و کشتار مردم: «در سال ۴۶۹ هـ. هنگام ورود ابونصر قشیری به بغداد حنابله آتش فتنه‌ای را - علیه او - روشن کردند. گروهی از دشمنان او از پیروان حنابله به بازار - مدرسه نظامیه - حمله‌ور

شده، عده‌ای را کشتند و حوادث تلخی بوقوع پیوست.^۱

۵- درگیری حنابله با اهل سنت: در سال ۴۷۵ هـ. مشاجره‌ای بین گروهی از حنابله و بعضی از پیروان ابوالقاسم بکری مضرّی در بغداد رخ داد و منجر به شعله‌ور شدن آتش فتنه گردید و به خانه‌های بنی فراء یورش بردند، و درگیریها و آشوبهایی به پا گردید.^۲

۶- درگیری حنابله و کشتار شافعی‌ها و اصناف: در سال ۴۸۸ هـ. بین طائفه کرامیه - سلفیان - و سائر مذاهب اهل سنت در نیشابور، فتنه‌ای به پا شد که در نتیجه آن جمع دیگری از مردم به قتل رسیدند. احناف با شافعیها هم‌پیمان شدند و علیه سلفیان وارد عمل شدند. مدارس و مراکز فرهنگی آنان را ویران، و عده دیگری - اعم از سلفی‌ها و دیگران - کشته شدند و غائله عظیمی به پا گردید.^۳

۷- به آتش کشیدن مسجد توسط حنابله: در سال ۵۹۷ - آقای نظام الملک وزیر خوارزم شاه برای شافعیها در مرو مسجدی را ساخت که مشرف بر مسجد احناف بود.

پیشوای حنابله از این جریان ناراحت شد و اراذل و اوباش را جمع کرده و به مسجد حمله‌ور شدند و آن را به آتش کشیدند. خوارزم شاه از این پیش‌آمد ناراحت شده و پیشوای حنابله و عوامل اغتشاش را

۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. همان، ص ۲۸۵.

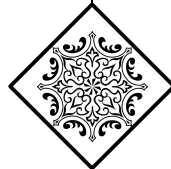
۳. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۶۴.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۸۲.

احضار کرد و همگی را ملزم به جریمه مالی سنگینی نمود.^۱ البته اینها غیر از غائله‌هایی است که در دوران ابن عبدالوهاب و بعد از او در عیینه، طائف، مکه، مدینه، یمن، عراق (کربلا) و حران اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن هزاران مسلمان گردید.

اگر بخواهیم این پرونده را باز کنیم و فجائع آنان را بازگو کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. و البته سفارش اکید دارم - که این پرونده برملا شود، و برای نسل جدید خوانده گردد، تا بدانند امروز دشمن واقعی امت اسلام کیست؟! آیا اینها که به ظاهر داعیه اسلام و دفاع از حقوق مسلمین را دارند ولی از پشت به مسلمین خنجر می‌زنند خطرشان از یهود کمتر است؟



محمور سوم

ادله مشروعیات خلافت ابوبکر

۲. افضلیت

۱. اجماع

محور سوم

ادله مشروعیت خلافت ابوبکر

دلایل مشروعیت خلافت ابوبکر در نزد اهل سنت

اهل سنت برای اثبات مشروعیت مذهبشان در تبعیت از ابوبکر به دو دلیل مهم استناد می‌کنند:

الف) وجود اجماع بر خلافت ابوبکر.

ب) اقامه ادله دهگانه بر افضلیت ابوبکر؛ زیرا امامت و خلافت باید در شخص افضل محقق شود.

الف) اجماع

به زودی از لابه‌لای سخنان بزرگان اهل سنت معلوم خواهد شد که اجماعی بر خلافت ابوبکر در کار نبوده و آنها مدعی‌اند که هیچ نیاز و ضرورتی به وجود اجماع نیست، بلکه برای مشروعیت خلافت فردی، حتی بیعت یک مسلمان هم کفایت می‌کند!

فخر رازی مدعی اجماع شده و چنین گفته: خداوند این امت را، که به بهترین امت وصف شده‌اند، توفیق داد تا ابوبکر را با اجماع،

امام بعد از رسول الله ﷺ قرار دهند.^۱

مرحوم مجلسی می‌گوید: فخررازی امام اهل سنت، در کتاب *نهاية العقول* خود اعتراف می‌کند که اجماعی بر خلافت ابوبکر در زمان او وجود نداشته، بلکه اجماع با مرگ سعد بن عبادہ منعقد شد و مرگ سعد بن عبادہ در زمان خلافت عمر رخ داد.^۲

مؤلف: همان گونه که ابن عبد ربه اندلسی تصریح دارد: سعد بن عبادہ را بعضی به دستور حکومت مدینه به قتل رساندند.

ابن عبد ربه می‌گوید: عمر مردی را به سوی شام روانه کرد و گفت: سعد را به بیعت دعوت کن و او را با هر وسیله ممکن به این عمل مجبور نما، و اگر از بیعت سرباز زد، به یاری خداوند علیه او اقدام کن. این مرد وارد شام شد و سعد را در باغی در حوران ملاقات کرد، و وی را به بیعت فراخواند. سعد جواب داد که، هرگز با قرشی بیعت نخواهم کرد. مرد گفت: من حتماً تو را خواهم کشت. سعد جواب داد: حتی اگر مرا بکشی باز چنین کاری نخواهم کرد. و مرد گفت: آیا از امری که امت پذیرفته و اقدام کرده‌اند سرکشی می‌کنی؟ سعد جواب داد: یقیناً بیعت نخواهم کرد و آن مرد وی را با تیری کشت.^۳

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۶۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۵ و *مرآة العقول*، ج ۲، ص ۱۲۳ و ج ۴، ص ۴۱۸.

۳. *العقد الفرید*، ج ۴، ص ۲۶۰. عمر، محمد بن مسلم و خالد بن ولید را فرستاد تا سعد را به قتل برسانند و هر کدام تیری را به طرف او انداخته و او را به قتل رساندند و این گونه تبلیغ کردند که او را گروهی از جنیان کشته‌اند، زیرا سعد ایستاده بول کرده بود! و حال آن که ←

و اینک به برخی از اقوال، پیرامون عدم لزوم اجماع در تعیین امام اشاره می‌کنیم:

۱. ماوردی شافعی (م ۴۵۰ هـ) چنین می‌گوید: عده‌ای معتقدند: اجماع فقط با جمهور اهل حلّ و عقد از هر شهری منعقد می‌شود، تا رضایت عمومی درباره آن بیعت، حاصل و امامت شخص مورد نظر به اجماع تأیید شود، ولی این رأی و مذهب با شیوه بیعت ابوبکر، که فقط با بیعت حاضران انجام گرفت و منتظر افراد غایب از مجلس بیعت نشدند، ردّ می‌شود.^۱

۲. قرطبی (م ۶۷۱ هـ) می‌گوید: اگر یک نفر از اهل حلّ و عقد با کسی بیعت کند، برخلاف نظر بعضی از علما، دیگران نیز باید از او پیروی کنند، زیرا عمر با ابوبکر چنین بیعتی کرد.^۲

۳. غزالی (م ۴۷۸ هـ): اجماع در امامت شرط نیست، بلکه امامت هر چند همه امت بر آن متفق نشوند، منعقد می‌شود، زیرا وقتی امامت به ابوبکر رسید، بی درنگ به رتق و فتق امور مسلمین پرداخت و منتظر نماند تا اخبار بیعت سقیفه به صحابه‌ای که دور از سقیفه بودند، برسد و کسی هم به این مطلب اعتراضی نکرد.^۳ چون در تحقق امامت، اجماع شرط نشده، برای بیعت شمار و حدّ مشخصی تعیین نشده است. دلیل این مطلب این

← بخاری ایستاده بول کردن را از سنت‌های نبوی شمرده است. بخاری، ج ۱، کتاب الوضوء، باب ۶۲، ص ۶۶ و *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۲۳۵ به نقل از: بلاذری. و در *الکامل* ابن اثیر آمده: «و الله حتی ارمیکم بکل سهم فی کناتی» حوادث سال یازدهم هجری.

۱. الاحکام السلطانیة، ص ۳۳.

۲. جامع احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳. البته اعتراضات و احتجاجات فراوان بود، ر.ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴.

بکشید، و بینی حباب بن منذر را شکست ... و هر کسی از بنی هاشم را که به خانه حضرت زهرا علیها السلام پناه برده بودند تهدید و آنها را از خانه آن حضرت بیرون کرد، و اگر عمر نبود خلافتی برای ابوبکر نبود و کار وی سامان نمی‌گرفت.^۱

بعد از این اظهارات که از علمای اهل سنت ملاحظه شد، چگونگی جریان بیعت ابوبکر معلوم می‌شود و این که به اجماع امت اسلام نبوده است، بلکه این بیعت از رأی شخصی یک نفر نشأت گرفت، کسی که با اصرار و تهدید و درستی و شکستن بینی و لگدکوب کردن، امور را به نفع ابوبکر پیش برد تا این که خلافتش پا گرفت. در ذیل به عباراتی در این باره توجه کنید:

۱. قرطبی بعد از ذکر این سخن عمر که هنگام کشته شدنش گفته بود: اگر «سالم بن معقل» زنده بود شورایی قرار نمی‌دادم، چنین می‌گوید: به اعتقاد من این سخن عمر حاکی از این است که خلافت از رأی و نظر شخصی او نشأت می‌گرفت^۲ (نه اجماع و رأی مردم).

۲. بخاری فرمایش حضرت علی علیه السلام را به ابوبکر روایت می‌کند: تو با زور و پافشاری ماجرا را به سود خویش پیش بردی، در حالی که ما معتقد بودیم که از خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله نصیبی داریم. پس از این سخن، اشک از دو چشمان ابوبکر جاری شد.^۳

است که امامت تنها با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد منعقد می‌شود.^۱

۴. ابن عربی مالکی (م ۵۴۳ هـ.): در صحیح بودن بیعت با امام حضور همه مردم لازم نیست، بلکه وجود دو یا یک نفر در صحت عقد بیعت کافی است.^۲

۵. ایجی (م ۷۵۶ هـ.): بدان اگر امامت با بیعت و اختیار مردم محقق شود، دیگر نیازی به اجماع امت نیست؛ زیرا دلیلی از نقل و عقل بر اجماع وجود ندارد، بلکه بیعت یک یا دو نفر از اهل حلّ و عقد کفایت می‌کند، چنان که صحابه، که در دینشان استوار بودند، به بیعت یک یا دو نفر بسنده کرده و آن را پذیرفتند؛ مانند بیعت عمر با ابوبکر و بیعت عبدالرحمن بن عوف با عثمان.^۳

پرسش این است که آیا تمامی صحابه پیامبر به چنین بیعتی مبادرت کردند و به آن راضی شدند؟ یا این که عمر بن خطاب تنها کسی بود که چنین بیعتی را تحکیم و تأکید و مخالفان را تهدید کرد. در این باره به سخن ابن ابی الحدید اشاره می‌کنیم:

عمر بیعت ابوبکر را تثبیت کرد و در سقیفه به خوار داشت مخالفان پرداخت، و زمانی که زیر شمشیرش را برآورد عمر آن را شکست و به سینه مقداد زد و سعد بن عباد را در سقیفه به زیر پای خود افکند و گفت: سعد را

۱. الارشاد فی الاحکام، ص ۴۲۲.

۲. شرح سنن الترمذی، ج ۱۳، ص ۲۲۹. وی محمد بن عبدالله اندلسی ایشبیلی است. نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۹۸.

۳. المواقف فی علم الکلام، ج ۸، ص ۳۵۱.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴ و درج ۷، ص ۵۹ تصریح دارد به این که، «بأنه لیس من الإمامیة؛ او از امامیه نیست».

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. صحیح بخاری، ج ۵، کتاب المغازی: خبیر، ص ۸۲ و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۵۴.

۵. سید مرتضی علم‌الهدی می‌گوید: محققین از امامیه می‌گویند: حضرت علی یک لحظه هم با خلفا بیعت نکرد.^۱
۶. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! در ذهنم نمی‌گنجید، که عرب خلافت را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیتش بگیرد.^۲
۷. ابن ابی الحدید: شایسته است که انسان خردمند، درباره خودداری شش ماهه حضرت امیر علیه السلام از بیعت با ابوبکر، تا زمان وفات حضرت زهرا علیها السلام بیندیشد، اگر علی علیه السلام عملش درست بود، پس ابوبکر در به دست آوردن خلافت اشتباه کرده است، ولی اگر ابوبکر عملش صحیح باشد، پس علی علیه السلام در پرهیزش از بیعت و عدم حضور در مسجد، بر خطا بوده است.^۳
۸. نامه حضرت علی علیه السلام به معاویه: ای معاویه، و گفته‌ای که مرا چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت می‌کشاندند. سوگند به خدا! خواستی نکوهش کنی اما ستودی، خواستی رسوا سازی که خود را رسوا کرده‌ای.^۴

تصریح غزالی به درست نبودن اجماع

ذهبی: ابوحامد غزالی در کتاب *سّر العالمین و کشف ما فی الدارین* خود، درباره حدیث «من کنت مولاه...» چنین می‌گوید: عمر در روز غدیر به

۳. مسعودی آورده: هنگامی که در روز سقیفه با ابوبکر بیعت شد، و در روز سوم با حضور عموم مردم دوباره بیعت صورت گرفت حضرت علی علیه السلام از منزل خارج شد و چنین فرمود: خلافت را به ضرر ما تباه کردی، با ما هیچ مشورتی انجام ندادی و رعایت حقوق ما را نکردی. ابوبکر در جواب گفت: بله، ولی من از ایجاد فتنه ترسیدم، [عجبا فتنه‌ای از این بالاتر!] تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود کسی از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکرد.^۱
۴. نیز مسعودی گفته: به طور یقین حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر سر باز زد، پس به حضرت گفتند: دستت را برای بیعت دراز کن، ولی حضرت امتناع ورزید. دست حضرت را به زور جلو کشیدند، ولی حضرت انگشتان خودشان را بستند، و همگی کوشیدند که انگشتان حضرت را باز کنند، نتوانستند. سرانجام ابوبکر از روی ناچاری دست خود را بر دست حضرت در حالی که انگشتان ایشان بسته بود، کشید تا بیعت حاصل شود!^۲

مؤلف: همان گونه که ذهبی گفته: مسعودی، اخباری و معتزلی است و از طبقات سبکی هم معلوم می‌شود که وی شافعی مذهب بوده است.^۳

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۰ و السنن الکبری، ج ۶، ص ۴۸۹.

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۴۶ و الشافی، ج ۳، ص ۲۴۴. در بحار الانوار (ج ۳۰، ص ۲۹۵) نیز چنین آمده که عمر گفت: من شهادت می‌دهم که حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد و دستش را برای بیعت به سوی وی دراز نمود.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۶، شماره ۲۲۵.

۱. الفصول المختاره، ص ۱۲۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۴.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

علی علیه السلام گفت: به‌به! سرور و صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمن شدی. ابو حامد می‌گوید: این سخنان عمر، نشانه پذیرفتن ولایت حضرت امیر علیه السلام است، ولی بعد از مدتی به خاطر حب ریاست و آراستن لشکرها و برافراشتن پرچم‌ها^۱ و افزایش سربازان برای فتح شهرها، و نیز برخورداری از قدرت خلافت، هوای نفس بر او غالب شد، بنابراین، مردم را به رفتاری خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ادار کرد؛ عموم مردم هم به فرمایش پیامبر در مورد خلافت اعتنایی نکردند ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۲؛ ولی آنها آن را پشت سر افکندند و آن را به بهایی اندک فروختند و چه بد معامله‌ای کردند.

ذهبی می‌گوید: غزالی بسیاری از اقوال باطل و بیهوده امامیه را آورده،^۳ نمی‌دانم عذرش در روز قیامت درباره این سخنان چه خواهد بود! ظاهراً او بعدها از سخنان خود عدول کرده و حق را پذیرفته است! زیرا او دریایی از دانش بود...^{۴-۵} آری این سخن از ذهبی اعتراف است که غزالی این جملات را گفته است.

۱. النهایه، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۷.

۳. مجموعه رسائل الامام الغزالی، ص ۴۸۳.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۰۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۰۱؛ در شرح حال حسن بن صباح اسماعیلی و تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۳۵۶.

۵. از این سخنان برمی‌آید که ذهبی این مطالب را از غزالی می‌داند، منتها تلاش می‌کند که بگوید از نظر خود برگشته است.

ب) دلایل افضل بودن ابوبکر

دلیل دوم بر خلافت ابوبکر این است که وی از سایر صحابه افضل بود. ایجی در شرح مواقف چنین می‌گوید: به اعتقاد ما و اکثر قدمای معتزله، برترین فرد پس از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر است و به اعتقاد شیعه و اغلب متأخرین معتزله، علی علیه السلام برترین فرد بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است.^۱

دلایلی که ابوبکر را افضل صحابه معرفی می‌کند

اهل سنت ده دلیل برمی‌شمرند:

دلیل اول: قول خداوند متعال: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى * وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾^۲؛ با تقواترین مردم از آن دور داشته خواهد شد. همان کس که مال خود را در راه خدا می‌بخشد تا پاک شود و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را پاداش دهد، بلکه هدفش تنها جلب رضای پروردگار والایش می‌باشد.

ایجی در شرح مواقف می‌گوید: بیشتر مفسران معتقدند که آیه شریفه در شأن ابوبکر نازل شده است و چون علما نیز چنین تفسیری را پذیرفتند، پس ابوبکر با تقواترین فرد خواهد بود، و هر کسی که متقی‌ترین مردم باشد، او در نزد خداوند متعال عزیزترین فرد است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ پس ابوبکر

۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۵.

۲. لیل، آیه‌های ۱۷-۱۹.

یگانه فرد افضل در نزد خداوند متعال خواهد بود.

جواب این استدلال: نخست این که این آیه شریفه درباره جریان ابودحداح و صاحب درخت خرما نازل شده است و ربطی به ابوبکر ندارد.^۱ درباره شأن نزول این آیه چنین آمده: مردی از انصار درخت خرمایی داشت و همسایه‌ای که گاهی بعضی از خرماهای نارس درخت به خانه همسایه می‌افتاد و بچه‌های او این خرماها را می‌خوردند. مرد انصاری نزد پیامبر شکایت برد و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: این نخل خودت را در مقابل نخلی در بهشت به من بفروش؛ وی پذیرفت و از پیش پیامبر اکرم ﷺ خارج شد. در بین راه ابو دحداح را دید، ابو دحداح به وی گفت: آیا نخل خودت را در برابر چیزی (باغ نخل) که بهتر از آن است به من می‌فروشی؟ او قبول کرد و گفت: آن درخت خرما در عوض باغ از آن تو باشد. ابو دحداح نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، این نخل را در مقابل نخلی از بهشت، از من بخرید. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: می‌خرم و درخت بهشتی از آن تو خواهد بود. پیامبر اکرم ﷺ همسایه مرد انصاری را فرا خواند و مرد همسایه، درخت خرما را تحویل گرفت. لذا خداوند متعال آیه شریفه ﴿و اللیل اذا یغشی... * ان سعیکم لشیء﴾ سوگند به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند... که سعی و تلاش شما گوناگون است را نازل فرمودند.^۲

ثانیاً، زمانی استناد به آیه شریفه مقبول است که سند حدیثی که مدعی است، این آیه شریفه در حق ابوبکر نازل شده، صحیح باشد؛ در حالی که هیشمی در سند این روایت مناقشه می‌کند و می‌گوید: در سلسله حدیث، نام مصعب بن ثابت وجود دارد و او شخصی ضعیف است،^۱ و او نوه عبدالله بن زبیر است و در نتیجه نوه پسر ابوبکر نوه دختری ابوبکر از طرف اسماء است و شاید او می‌خواسته به جد مادری اش بنازد. به هر روی انحراف و دشمنی این افراد با اهل بیت رسول الله ﷺ مشهور است. هم چنین افراد دیگری نیز روایات منقول از او را ضعیف دانسته‌اند، از جمله احمد بن حنبل و یحیی بن معین. از ابوحاتم نقل شده که گفته است: سخن مصعب حجت نیست و از نسائی نیز نقل شده: مصعب راوی معتمد و مطمئن نیست.

ثالثاً، عایشه معتقد است که هیچ آیه‌ای درباره آنها نازل نشده، چون گفته است: خداوند متعال هیچ آیه‌ای را درباره ما نازل نکرده است.^۲ دلیل دوم: حدیثی که اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند: به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی عمر و ابوبکر اقتدا کنید.^۳ کیفیت استدلال: «اقتدوا» فعل امر است و خطاب شامل همه مسلمانان از جمله حضرت علی ؑ است. از این رو پیروی حضرت از شیخین واجب است.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵.

۲. البخاری، ج ۶، ص ۴۲؛ تاریخ ابن الأثیر، ج ۳، ص ۱۹۹؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۹۶؛

الاعانی، ج ۱۶، ص ۹۰.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۷۲ و مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۷۵.

۱. ابن ابی حاتم رازی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۳۴۳۹.

۲. تفسیر الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۰ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰.

جواب: شاید این دلیل از استوارترین و بهترین دلایل اهل سنت برای افضلیت شیخین باشد و به همین سبب روایت شده که اتفاق نظر شیخین و راه و روش آن دو حجّت است، اما بر این استدلال اشکالاتی وارد است:

اشکال اول: سند حدیث، همان گونه که مناوی در شرح خود بر جامع الصغیر آورده، ضعیف است.^۱

الف) ابوحاتم این حدیث را مخدوش دانسته، بزار و ابن حزم هم این حدیث را صحیح نمی‌دانند.^۲

ب) عقیلی می‌گوید: حدیث منکر است و اساسی ندارد.^۳

ج) ترمذی بعد از این که حدیث را از سفیان نقل می‌کند، چنین می‌گوید: سفیان بن عیینه در نقل این حدیث روش راست و درستی به کار نگرفته است؛ یعنی تدلیس کرده است، چون که گاهی آن را از «زائده» نقل می‌کند، که او هم خود از عبدالملک بن عمیر بازگو می‌کند، و گاهی در این حدیث نامی از «زائده» نمی‌برد.^۴

د) ذهبی از ابوبکر نقّاش نقل می‌کند: این حدیث، تصور باطلی

بیش نیست.^۵

۱. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲. محاضرات فی الاعتقادات، ج ۱، ص ۳۴۵.

۳. تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۷۵.

۴. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۸، ۲۷۲ و ج ۵، ص ۲۳۷.

۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۵.

۶. الدر النضید من مجموعة الحفید، ص ۹۷ و أسنی المطالب فی احادیث مختلفة المراتب، ص ۴۸.

۷. نگا مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۳۲.

هد) دار قطنی می‌گوید: این حدیث ثابت و درست نیست، و راوی آن، عمرانی، ضعیف است.^۱

و) فرغانی (ت ۷۴۳ هـ): در شرح منهاج بیضاوی چنین می‌گوید: یقیناً این حدیث ساختگی است.^۲

ز) ذهبی می‌گوید: سند حدیث پوچ و بی‌ارزش است.^۳

ح) از ابن حجر نقل شده که او نیز این حدیث را آشکارا نادرست و باطل می‌دانسته است.^۴

ط) هیشمی می‌گوید: در سند حدیث نام راوی‌ای وجود دارد که او را نمی‌شناسم. هم چنین می‌گوید: در سند حدیث نام یحیی بن عبدالحمید حمانی، که شخص ضعیفی است، دیده می‌شود.^۵

ی) از شیخ الاسلام هروری نقل شده: این حدیث ساختگی است.^۶

ک) ابن درویش در سستی و نادرستی این حدیث سخنانی آورده است. اشکال دوم: مسلم است که صحابه در بسیاری از موارد در رفتار و گفتار، با شیخین مخالفت کردند،^۷ پس آیا می‌توان گفت صحابه به

۱. فیض القدر، ج ۲، ص ۵۶.

۲. همان.

۳. الضعفاء، ج ۴، ص ۹۵.

۴. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۷.

۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۲.

خاطر این مخالفت، فاسق هستند؟

اشکال سوّم: در موارد بسیاری شیخین با هم دیگر اختلاف داشتند، در این صورت باید مسلمانان به چه کسی اقتدا می‌کردند؟ در این جا برای نمونه به چند مورد از آن اختلافات اشاره می‌کنیم: عمر به نوشته‌ها و اوامر ابوبکر، آب دهان می‌انداخت.

عیبته بن حصین و اقرع بن حابس نزد ابوبکر آمدند و گفتند: ای خلیفه رسول الله، در نزدیکی ما زمین شوره‌زاری است که گیاهی در آن نمی‌روید و منفعتی ندارد، اگر صلاح بدانی آن را به ما ببخشی تا در آن زمین زراعت کنیم و امیدواریم که خداوند متعال به ما نفعی برساند. ابوبکر زمین را به آن دو نفر داد و در باب این واگذاری به این دو نفر چیزی نوشت و برای آنها شاهد گرفت. آن دو نزد عمر رفتند تا عمر را بر آن چیزی که ابوبکر نوشته بود، شاهد بگیرند؛ وقتی که محتوای نامه را بر عمر خواندند او نامه را از دست آن دو گرفت و بر آن آب دهان انداخت و آن را مچاله کرد. آن دو نفر نیز برآشفتنند و سخنان تند و بدی به عمر گفتند. عمر^۱ گفت: رسول خدا ﷺ به هنگام نوپایی اسلام و اندک شمار بودن پیروان آن، چون می‌خواست آن دو را با اسلام آشنا کند، سهمی را به آنها اختصاص می‌دادند، ولی اکنون خداوند متعال اسلام را عزت داده است، پس بروید و نهایت کوشش خود را به کار ببندید، خداوند متعال به شما رحم نکند اگر مورد ترحم قرار گیرید.^۲

۱. باز هم طبق معمول اجتهاد کرد.

۲. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۲.

پرواضح است اختلاف بین شیخین از زمان سابق و در عهد رسول الله ﷺ نیز بوده است و پس از آن نیز ادامه یافت. در این جا نمونه‌ای از اختلافات آن دو را در پیشگاه حضرت رسول الله ﷺ بیان می‌کنیم: از ابن ابی ملیکه نقل شده: نزدیک بود که دو فرد نیکوکار (عمر و ابوبکر) هلاک شوند.

زمانی که هیئتی از بنی تمیم پیش رسول خدا ﷺ آمد، نزدیک بود دو خیر، یعنی عمر و ابوبکر هلاک شوند. یکی از آن دو (عمر و ابوبکر) به اقرع بن حابس حنظلی، که از طایفه بنی مجاشع بود، اشاره کرد ولی دیگری به شخصی غیر از اقرع. ابوبکر به عمر گفت: قصد تو مخالفت با من بود، عمر گفت: با تو مخالفت نکردم و آن دو در محضر پیامبر اکرم ﷺ، غوغا و هیاهو به پا کردند. در این هنگام آیه شریفه ﴿يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم...﴾^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را نزد رسول خدا بلند نکنید، نازل شد.

باید به موارد یاد شده قول ابن ابی‌الحدید را افزود که بین عمر و ابوموسی اشعری و مغیره درباره حسودترین مردم مناظره‌ای درگرفت و به اعتقاد عمر، ابوبکر حسودترین مردم بوده که این نشان دهنده عمق اختلاف بین آن دو است.^۲

اشکال چهارم:^۳ آمدی می‌گوید: سخن درباره قول «اقتدوا» این

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۹۱ (تفسیر سوره حجرات)؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۶.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰.

۳. الاحکام، ج ۱، ص ۲۳۴.

چنین است: لازمه این حدیث این است که، اتفاق ابوبکر و عمر بر امری، حتی در صورت مخالفت دیگر صحابه، برای مسلمین حجت باشد؛ در حالی که همین مسئله، مخالف اجماع صحابه است؛ یعنی صحابه اجماع دارند که در صورت مخالفت دیگر صحابه رسول الله ﷺ، توافق و همراهی عمر و ابوبکر حجت نیست.

اشکال پنجم: اگر این حدیث با آن معنایی که اهل سنت مدعی آن هستند، صحیح باشد، یقیناً تصریحی بر امامت این دو نفر خواهد بود، و در این صورت بین صحابه بر سر تعیین جانشین بعد از پیامبر اختلاف پیش نمی‌آمد، در حالی که چنین اختلافی اتفاق افتاد: بعضی به امامت حضرت امیر رضی الله عنه و بعضی به خلافت ابوبکر متمایل شدند، و انصار ندای «از ما امیری و از شما امیری» را سر دادند و ابوبکر نیز برای مقابله با انصار، به قوم خود (قریش) و نزدیکی‌اش با رسول الله ﷺ و مانند آن استدلال کرد. وی می‌گفت: ای گروه انصار، رسول خدا ﷺ شما و دیگران را به تبعیت از مادر همه امور دستور دادند، پس نباید با دستور رسول خدا ﷺ مخالفت بکنید.

ما به یقین می‌دانیم که با وجود مثل این دلیل، به دلیل دیگری تمسک جسته نمی‌شود و چون این دلیل ذکر نشده است در می‌یابیم که آن حدیث ساختگی است.

اشکال ششم: به استناد اختلاف‌های فراوان میان ابوبکر و عمر، که به مواردی از آنها اشاره شد، این حدیث مردم را به اطاعت از دو عمل مخالف، بلکه متناقض، دعوت می‌کند و چنین دستوری هرگز شایسته مقام رسول الله ﷺ نیست.

اشکال هفتم، احتمال تحریف بسیار است و شاید رسول خدا ﷺ این گونه فرموده‌اند: ای ابوبکر و عمر، به دو چیزی که بعد از من است، اقتدا کنید؛ یعنی عمر و ابوبکر مأمور شدند تا از آن دو چیز تبعیت کنند و آن دو چیز بعد از پیامبر، همان قرآن و عترت رسول الله ﷺ بود. همان گونه که در روایتی مشهور، که مورد اتفاق همگان است، حضرت فرمودند: من دو شیء گران‌بها در نزد شما به ودیعه می‌گذارم: قرآن و عترتم.^۱

شیخ صدوق می‌گوید: اهل سنت حدیث را به صورت «إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ» روایت نکرده‌اند، بلکه هر دو، ابوبکر و عمر، را به صورت مرفوع روایت کرده‌اند و بعضی‌ها نیز به صورت منصوب، یعنی ابابکر و عمر، آورده‌اند. اگر حدیث صحیح باشد، در حالت نصبی معنای حدیث این گونه خواهد بود: «ای ابوبکر و عمر، از دو چیزی که بعد از من خواهد بود اطاعت کنید»، و در حالت رفعی این چنین معنی می‌شود: «ای مردم، مخصوصاً شما دو نفر (ابوبکر و عمر) به دو چیز بعد از من، یعنی قرآن و عترت تمسک جوید.»^۲

از ابن حجر نیز نقل شده: «این حدیث از احادیث مالک بن انس نیست، بلکه روایت آن از حذیفه بن یمان معروف است. دارقطنی

۱. ترمذی، *الجامع الصحیح*، ج ۵، ص ۶۰۹، ح ۳۶۶۳؛ *مصنّف ابن ابی شیبہ*، ج ۷، ص ۴۱۸ و *مسند احمد*، ج ۷، ص ۷۵، *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۱۹۴ و *الفتاوی الکبری*، ج ۲، ص ۳۹۱. ابن تیمیّه به متواتر بودن این حدیث از پیامبر اکرم ﷺ اعتراف دارد، با این که منش او اعتراف به فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ نیست.

۲. *صلاة التراويح*، ص ۵۸.

می‌گوید: عمری حرف‌های باطل را از مالک نقل می‌کند. ابن مندۀ می‌گوید: عمری سخنان ناروا و ناشناخته‌ای دارد...^۱ از عبری در بحث اجماع شرح منهاج الاصول بیضاوی، نقل شده: یقیناً حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی اُبی بکر و عمر» جعلی است.^۲

دلیل سوم: فرمودۀ پیامبر به ابودرداء: به خدا قسم! خورشید - غیر از پیامبران - تاکنون بر مردی بافضیلت‌تر از ابوبکر نتابیده است.

جواب: طبرانی این حدیث را در کتاب خود اوسط روایت کرده، ولی سند حدیث ضعیف است؛ زیرا نام اسماعیل بن یحیی بن تمیمی، که شخصی بسیار دروغ‌گوست، در سند حدیث دیده می‌شود. در سند دیگر این حدیث، بقیة بن ولید به چشم می‌خورد و همان گونه که هیشمی گفته، وی شخصی ضعیف و فریب‌کار است.^۳

دلیل چهارم: فرمودۀ پیامبر اکرم ﷺ: عمر و ابوبکر بر میانسالان بهشت - جز انبیا - مهترند.

چگونگی استدلال: هر کسی بزرگ قومی باشد، وی امام و مقتدای قومش است؛ لذا علی رضی الله عنه از جمله کسانی خواهد بود که باید از شیخین اطاعت کند.

جواب: نخست این که، بزار و طبرانی از ابوسعید روایت کرده‌اند که هیشمی می‌گوید: در سند حدیث، نام علی بن عباس آمده که شخصی

۱. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲. الرواشح السماویة، ص ۱۹۴.

۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۴.

غیرقابل اعتماد است. هیشمی این حدیث را از بزار و او هم از عبیدالله بن عمر روایت می‌کند و چنین می‌گوید: راوی حدیث از عبیدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ملک است که به حدیث او اعتنا نشده و مورد اطمینان نیست.^۱

ثانیاً، این خبر محال است، زیرا همه اهل بهشت جوان هستند و در بینشان فرد کهن سال وجود ندارد. این روایت را بنی‌امیه جعل کردند، تا با حدیث رسول خدا ﷺ درباره امام حسن و حسین رضی الله عنهما: «آن دو بزرگوار، سرور جوانان اهل بهشتند»^۲ مقابله کنند.

دلیل پنجم: فرمودۀ پیامبر اکرم ﷺ: شایسته نیست برای قومی که ابوبکر در میانشان حضور دارند، دیگری بر وی مقدم شود.

جواب: ابن جوزی این حدیث را در ردیف احادیث جعلی آورده و گفته است: این حدیث دروغ است که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است.^۳

دلیل ششم: پیش انداختن پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر را برای امامت در نماز، با این که نماز با فضیلت‌ترین عبادت است. این انتخاب برای امامت نماز، به دستور پیامبر اکرم ﷺ بود و کسی که در جایگاه رسول خدا ﷺ نماز گزارد و به دستور پیامبر، امامت مسلمانان را بر عهده گیرد، شایستگی حکومت و خلافت را بعد از پیامبر خواهد داشت.

احمد می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ با ترجیح دادن ابوبکر به امامت

۱. همان، ص ۵۳.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۷ نک: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۱۸.

صغری بر کسانی که از جهت قرائت بهتر بودند، خواست شایستگی و اولی بودن وی را به امامت کبری به صحابه نشان دهد.^۱ روشن است که اهل سنت به دو جهت، توجه ویژه‌ای به این حدیث داشته‌اند:

۱. وجود حدیث در صحیحین و مسانید با چندین سند مختلف.
 ۲. از آن جهت، که افضل عبادات نماز است، انتخاب ابوبکر به امامت نماز، دلیل بر تأیید و صلاحیت وی به خلافت خواهد بود.
 جواب اول: صحابه این حدیث را یا به طور مرسل و یا از عایشه نقل کرده‌اند، در این صورت عایشه واسطه نقل خواهد بود و وی به دو دلیل به نقل این حدیث اهمیت فراوانی قائل بود:

۱. او مخالف و دشمن حضرت علی علیه السلام بوده است.^۲
 ۲. دختر ابوبکر بوده است. عایشه هیچ‌گاه ذکر نیکی‌ها و فضایل حضرت علی علیه السلام را بر نمی‌تافت.^۳

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: اما آن زن (عایشه) پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شده و کینه و دشمنی در سینه‌اش چون کوره آهنگری شعله‌ور گردیده است.^۴ از مسروق روایت شده که پیش

عایشه رفتیم و کنارش نشستیم، تا برایم حدیثی بگوید. غلام سیاه‌چرده خود عبدالرحمان را صدا زد. غلام آمد و ایستاد، گفت: ای مسروق، آیا می‌دانی چرا نام این غلام را عبدالرحمان گذاشتم؟ گفتم: نه، گفت: زیرا من عبدالرحمن بن ملجم را دوست دارم.^۱

از معمر روایت شده: روزی درباره دو حدیث از عروه، که عایشه درباره علی علیه السلام نقل کرده و نزد زهری بود، سؤال کردم، زهری گفت: تو را با آن دو (عایشه و عروه) و حدیثشان چه کار؟ خداوند به آن دو نفر داناتر است و من به رفتار و گفتار آن دو درباره بنی‌هاشم به دیده شک می‌نگرم.^۲

جواب دوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأکید داشتند که سپاه اسامه روانه شود و بزرگان صحابه از جمله ابوبکر و عمر نیز در این سپاه حضور داشتند و در مدینه نبودند، پس چگونه می‌توان امامت ابوبکر را در نماز جماعت مدینه پذیرفت؟

عسقلانی می‌گوید: واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن جوزی، ابن عساکر و دیگران، حضور ابوبکر را در سپاه اسامه روایت و تأیید کرده‌اند.^۳ ذهبی می‌گوید: وقتی که صبح پنجشنبه شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۵۰. عایشه از شهادت حضرت علی اظهار خوشحالی می‌کرد

ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۰؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲،

ص ۴۳۸ و مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۴.

۳. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۴.

۱. کشف القناع، ج ۱، ص ۵۷۳ و المواقف، ج ۸، ص ۳۶۵.

۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۴.

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹ و صحیح البخاری، ج ۱،

ص ۱۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. نهج البلاغه، ص ۴۳۹، خطبه ۱۵۲.

قرطبی در این باره می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در غزواتی که فرماندهی آن را بر عهده داشتند، فردی از صحابه را جانشین می‌کردند.^۱ بلاذری می‌گوید: سعد بن عباده جانشین پیامبر اکرم ﷺ در مدینه بود.^۲ ابن تیمیه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ بسیاری را به جانشینی خود قرار داد، ولی هرگز صلاحیت جانشینی پس از رحلت پیامبر را نداشتند، همانند ابن ام مکتوم و بشیر بن منذر.^۳

جواب چهارم: پیامبر از منزل خارج شدند و ابوبکر را از محراب کنار زده و خود، آن نماز را خواندند. نمازگزاری و امامت ابوبکر فقط یک بار بوده نه روزهای متمادی. حتی اگر فرض کنیم^۴ که این امامت چندین بار اتفاق افتاده باشد، رفتن پیامبر برای اقامه نماز، در حالی که پاهایشان را به زمین می‌کشیدند، بهترین دلیل مخالفت ایشان با امامت ابوبکر در نماز و برکنار کردن او از آن است.

جواب پنجم: اهل سنت گفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ پشت سر ابوبکر نماز گزارده، معنای این ادعا این است که ابوبکر، امام پیامبر اکرم ﷺ نیز شده است، ذهبی نیز چنین ادعایی را درباره عبدالرحمن بن عوف مبنی بر این که پیامبر پشت سر او نماز گزارده است، مطرح کرده است.^۵

اسامه پرچمی بستند و اسامه با پرچم بسته شده از مدینه خارج شد، و آن را به بریده بن خصیب تحویل داد و منطقه جرف را لشکرگاه قرار داد، و همه مهاجرین و انصار از جمله ابوبکر و عمر و ابو عبیده به شرکت در این غزوه مأمور شدند.^۱ بعدها اسامه بر ابوبکر اعتراض نمود، و با او بیعت نکرد و چنین گفت: من فرمانده ابوبکر هستم، چگونه با او بیعت کنم!

از عایشه روایت شده که رسول خدا ﷺ رحلت کردند و ابوبکر در سُئح حضور داشت. اسماعیل می‌گوید: منظور من منطقه «عالیه» است. عمر به پا خاست و گفت: به خدا قسم! پیامبر نمرده است. عایشه می‌گوید که عمر گفت: به خدا قسم! جز زنده بودن رسول الله ﷺ در ذهنم نمی‌گنجد و خدا او را زنده می‌کند و وی دست و پای کافران را قطع خواهد کرد.^۲

با توجه به این اشارات آشکار، عدم حضور ابوبکر در مدینه ثابت می‌شود، پس چگونه می‌توان گفت که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه او را به امامت در نماز دستور داده‌اند!

جواب سوم: با این که بسیاری از صحابه، با دستور پیامبر اکرم ﷺ، به جای ایشان، امامت در نماز را بر عهده گرفتند، ولی هیچ کدام مدعی امامت یا خلافت نشدند، و دیگران نیز برای آنها ادعای امامت نکرده‌اند.

۱. تاریخ الاسلام، غزوات النبی، ص ۷۱۴.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۱۹؛ مخالف و ضد این روایت در همان (ج ۴، ص ۲۶۱) ملاحظه شود.

۱. تفسیر جامع احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۹۱.

۴. نک: محاضرات، ج ۱، ص ۳۵۱ و سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۷۹.

جواب ششم: اهل سنت به صحت اقتدا به شخص فاسق قائلند، لذا امامت جماعت مقام شامخ و والایی نیست که بتوان آن را دلیل امامت کبری و خلافت مسلمانان دانست.

از ابوهریره نقل شده: ادای نمازهای واجب، پشت سر هر مسلمان، چه فاجر چه صالح، بر شما واجب است؛ اگرچه امام مرتکب گناهان کبیره شود.^۱

از عبدالکریم بگاء نقل شده: محضر ده تن از صحابه پیامبر اکرم ﷺ را درک کردم که همه پشت سر ائمه جماعت فاسق و ظالم نماز می‌گزارند.^۲

شوکانی می‌گوید: صحابه زنده در صدر اسلام، و نیز تابعین، بر درستی نماز جماعت به امامت ستم‌کاران اجماع فعلی - و احتمالاً قولی - داشته‌اند، زیرا ائمه جماعات در آن دوران، حاکمان و فرمانروایان بودند و مردم در شهرهای مختلف با امامت امیرانشان نماز می‌گزارند و در آن زمان، دولت و حکومت از آن بنی امیه بود و حال بنی امیه و حال امیرانشان در فسق و فجور بر کسی پوشیده نیست. بخاری از ابن عمر نقل می‌کند که وی پشت سر حجّاج نماز می‌گزارد.^۳

۱. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۶۲ و نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۶۳ به نقل از بخاری.

۲. نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳. وی حجّاج بن یوسف ثقفی بود. ذهبی درباره وی چنین می‌گوید: خداوند متعال حجّاج را در رمضان المبارک سال ۵۹ هجری قمری در میان سالی هلاک نمود و او شخصی بسیار ظالم و متکبر و ناصبی و خبیث بود که خون‌های بسیار زیادی را ریخت و... ما او را سب می‌کنیم و نه تنها محبتی به او نداریم، بلکه به خاطر خدا و با نیت خالص، او را دشمن می‌داریم. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۳.

کتاب مسلم و اهل سنن روایت کرده‌اند: ابوسعید خدری پشت سر مروان، موقعی که خطبه نماز عید را بر نماز مقدم داشت و موقع جابه‌جا نمودن منبر پیامبر اکرم ﷺ نماز گزارد.^۱

جواب هفتم: طبق نظر اهل سنت پیامبر اکرم ﷺ در حال احتضار بودند و به دلیل تب شدید، گفتارشان - نعوذ بالله - چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت، از همین رو با دستور ایشان برای آوردن دوات و قلم به بهانه هدیان‌گویی مخالفت کردند.

بر این اساس در بی‌اعتنایی به اوامر ایشان نمی‌توان تفاوتی بین آوردن دوات و قلم، و امر به نماز قائل شد.

جواب هشتم: اگر دستور پیامبر درباره اقتدای به ابوبکر در نماز، فقط برای یک نفر مانند عایشه، نشانه و حجت امامت و خلافت ابوبکر است، پس چرا فرمایش پیامبر در روز غدیر «من کنت مولاه...»، که در حضور هزاران نفر از مسلمانان با بالا بردن دست حضرت امیر ﷺ صورت گرفت، دلیل و حجت بر امامت و خلافت حضرتش نباشد؟ جواب نهم: بعید نیست که این حدیث، توطئه دقیق و برنامه‌ریزی شده عایشه بوده باشد.

ابن ابی الحدید می‌گوید: از استاد خود پرسیدم که آیا شما معتقدید که عایشه پدرش را برای امامت در نماز تعیین کرده و رسول الله ﷺ چنین کاری را نکرده باشد؟

جواب داد: بدان که من چنین سخنی نمی‌گویم، ولی حضرت علی ﷺ

۱. نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۶۳.

است، و در سند دیگرش، که از عایشه نقل شده، نام علی بن عبدالرحمن واسطی دیده می‌شود که هیشمی در مورد وی می‌گوید: من او را نمی‌شناسم.

ثالثاً، حدیث ادامه‌ای دارد که متأسفانه از ذکر آن خودداری می‌شود، و آن چنین است: اما برادری دینی و اسلامی افضل است.^۱ لذا افضلیتی برای ابوبکر بر سایر مسلمانان باقی نمی‌ماند (چون همه با هم برادرند).

رابعاً، این حدیث با حدیثی که جندب آن را نقل می‌کند، در تناقض است. او می‌گوید: قبل از وفات پیامبر اکرم ﷺ پنج مرتبه این سخن را از ایشان شنیدم که فرمودند: پناه می‌برم به خدا از این که کسی از شما دوست من باشد.^۲

دلیل نهم: فرموده پیامبر اکرم ﷺ: پس از پیامبران، ابوبکر آن گاه عمر بهترین مردمانند، و درباره دیگران خداوند آگاه‌تر است.

جواب: اولاً، خود ابوبکر به این که بهترین مردم نیست اعتراف می‌کرد و می‌گفت: من متولی امور شما شده‌ام، در حالی که بهترین شما نیستم. در جای دیگر چنین می‌گوید: مرا رها کنید که بهترین شما نیستم.^۳

ثانیاً، بسیاری از صحابه و شمار در خور توجهی از معروف‌ترین آنها از جمله سلمان، ابوذر، مقداد، جناب، جابر، ابوسعید خدری، زید بن ارقم^۴،

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۴.

۲. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۷.

۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۳۹ و مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳.

۴. ابن حزم، الفصل، ج ۴، ص ۱۸۱؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۸۰. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹۲.

این گونه می‌گوید. تکلیف من غیر از تکلیف اوست، زیرا ایشان در آن زمان حاضر بودند، ولی من حاضر نبودم.

دلیل هفتم: بهترین کسان امت من، ابوبکر و بعد عمر است.

جواب: اولاً حدیث دنباله‌ای دارد که بعضی از اهل سنت از ذکر آن خودداری می‌کنند و آن این که حضرت فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا ﷺ، در مورد علی علیه السلام چیزی نمی‌گویی؟ فرمود: ای فاطمه، علی نفس من است. چه کسی درباره خودش (نفس خود) سخن می‌گوید! بنابراین علی علیه السلام بعد از رسول الله ﷺ افضل مردم بود.^۱

ثانیاً، همان گونه که در کتاب التنزیه تصریح شده این حدیث ضعیف است.

دلیل هشتم: روایت پیامبر ﷺ که فرمودند: اگر می‌خواستم دوستی غیر از پروردگارم انتخاب کنم، حتماً ابوبکر را برمی‌گزیدم.

جواب: نخست این که این حدیث با حدیث دیگری معارض است، که پیامبر اکرم ﷺ عثمان را خلیل و دوست خویش انتخاب کرده و این گونه فرموده‌اند: یقیناً هر پیامبری از امت خویش دوستی دارد و دوست من عثمان است، پس عثمان از ابوبکر افضل خواهد بود.

ثانیاً، این حدیث ضعیف است^۲، چون در سندی که ابوهریره نقل کرده، داود بن یزید اودی وجود دارد که به گفته هیشمی شخصی ضعیف

۱. تنزیه الشریعة المرفوعة، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲. همان، ص ۳۹۲.

با نهایت تسامح و خوش بینی می توان گفت که ابوبکر از مکه تا مدینه، شش هزار درهم به همراه داشت و می دانیم که این مبلغ در برابر هزینه ها و نیازهای دولت بزرگ اسلامی، بسیار ناچیز و غیر قابل توجه است.

جواب سوم: همان گونه که ابن کثیر، ابن سعد، ابن هشام، طبری و بخاری نقل کرده اند، در تمامی مدّت، ابوبکر تنها یک رأس شتر آن هم با دریافت قیمتش به پیامبر اکرم ﷺ و حکومت اسلامی تقدیم کرده است.^۱ جواب چهارم: اگر او دارای چنین اموالی بود، آیا شایسته نبود مقداری از آن اموال را برای برطرف کردن نیاز پدرش، ابوقحافه مصرف نماید، در حالی که پدرش در منصب منادی خورشخانه در خدمت عبدالله بن جدعان بود.^۲

جواب پنجم: بی گمان احادیثی که در مورد ثروت ابوبکر نقل شده به لحاظ سند، جعلی است. از عایشه روایت شده به اموال پدرم در زمان جاهلیت، که یک میلیون (هزار هزار) اوقیه بوده، افتخار می کردم، که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خاموش باش ...

۱. البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۳؛ السیرة النبویه، ج ۳، ص ۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۷ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۴.

۲. الاغانی، ج ۸، ص ۳۴۲؛ مسامرة الاوائل، ص ۸۸ و کلبی، المثالب، ص ۳، در بعضی کتابها این چنین آمده که پدر ابوبکر، اجیر یهود بوده تا به فرزندان آنها تعلیم دهد، همان طور که این مطلب در کتاب الزام النواصب (ص ۱۶۲) ذکر شده است. البته بین دو روایت صریح، منافاتی وجود ندارد (جارچی آشیزخانه و تعلیم فرزندان یهود) شاید ابی قحافه، سمت تعلیم فرزندان یهود را در عالم جوانی و نشاط خودش بر عهده داشت.

عامر بن واثله^۱ و ...، و از تابعین حکم بن عتیبه^۲ و ...، علی بن ابی طالب را از ابوبکر برتر می دانستند، آیا همه آن بزرگواران با رسول الله ﷺ مخالفت می کردند؟

دلیل دهم: فرموده حضرت رسول الله ﷺ: چه کسی همانند ابوبکر است او کارهای بسیاری را انجام داد، دخترش را به عقد من درآورد، و بارها به خاطر من فداکاری کرد و اموالش را در اختیار من قرار داد. جواب اول: حدیث جعلی است، و سیوطی^۳ و ابن عراق^۴ آن را جزء موضوعات قرار داده اند.

جواب دوم: پیامبر اکرم ﷺ به اموال ابوبکر نیازی نداشتند، چنان که ابن تیمیه به این مطلب تصریح کرده است.^۵

توضیح مطلب چنین است که پیامبر اکرم ﷺ قبل از ازدواج با خدیجه رضی الله عنها، تحت کفالت عمویشان ابوطالب بودند، ولی بعد از ازدواج با خدیجه، تمامی اموال خدیجه در تصرف ایشان بود. یادآوری می شود که این وضعیّت مالی حضرت قبل از هجرت بوده است. اما بعد از هجرت،

← ص ۱۰۹. خداوند متعال ابوبکر را رحمت کند که دخترش را به عقد من در آورد و برای هجرت به مدینه تشویق کرد (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۱۲۴).

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۹۰.
 ۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰۹.
 ۳. اللئالی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۹۵.
 ۴. تنزیه الشریعة المرفوعه، ج ۱، ص ۳۹۲. ذهبی این روایت را با اختلاف کمی با سند دیگر نقل کرده است و در سیر اعلام النبلاء (ص ۲۳۶) آن را ضعیف دانسته است.
 ۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۸۹. ابن تیمیه احتیاج پیامبر ﷺ به اموال ابوبکر را انکار کرده است.

است؛ به این دلیل که عمر^۱ بن خطاب از کجا این همه اموال را به دست آورده بود، که مازاد بر حاجت و نیازش باشد، تا این که نصف اموالش را در راه اسلام انفاق کند؛ چون که او در زمان جاهلیت چوپان^۲ یا هیزم‌کش بوده و یا به معامله و خرید و فروش الاغ^۳ می‌پرداخت، پس این همه اموال زیاد را از کجا به دست آورده بود؟

اما در مورد عثمان بن عفان: اولاً، انفاق و بخشش اموال عثمان به «جیش عسرة» از جعلیات است و اما در مورد آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ﴾^۴ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند منت نمی‌گذارند... این سوره و آیه مذکور اولین سوره مدنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است، با این که جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجری اتفاق افتاده است لذا این آیه شریفه هیچ ارتباطی به جنگ تبوک و انفاق عثمان (بر فرض قبول ادعای انفاق) ندارد.

ثانیاً، این ادعا، که این آیه در مورد انفاق عثمان نازل شده، با سخن

۱. ابن الاثیر می‌گوید او دلال بود، النهایه، ج ۱، ص ۱۱۹ و زبیدی می‌گوید: او شتر و الاغ،

کرایه می‌داد. و در برابر این -دلالی- مزد دریافت می‌کرد. تاج العروس، ج ۱۷، ص ۷۳.

۲. بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۲۷۵.

۳. حنبلی، نهایه الطلب، ص ۲۵ و العقد الفرید، ج ۱، ص ۴۸. سخن عمرو بن عاص:

تصویری که من از این پدر و پسر (عمر و پدرش) در ذهن دارم این است که هر کدام بسته‌ای از هیزم را بر سرشان حمل می‌کنند، در حالی که لباسشان (از شدت فقر) از زانوهایشان تجاوز نمی‌کند.

۴. بقرة، آیه‌های ۲۶۲ و ۲۷۴.

جواب: اولاً، در سند حدیث، نام ابراهیم بن یعقوب جوزجانی ناصبی وجود دارد که دشمنی وی با علی عَلِيٌّ و عترت پاک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معروف است.^۱

ثانیاً، ذهبی ادعای عایشه را مردود می‌داند و این گونه تعلیق می‌زند: می‌گویم: هزار دوم، قطعاً باطل است، چون که داشتن این مقدار مال برای پادشاهان آن زمان هم ممکن نبود (چه رسد به ابوبکر).^۲

ثالثاً، به درستی که عایشه، عصر جاهلیت را درک نکرده بود تا بر اموال پدرش افتخار کند، زیرا عایشه بعد از بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چهارم یا پنجم بعثت متولد شده بود.^۳

ملاحظه

اصلاح خطایی فاحش:

پیش از این نیز نظیر چنین ادعایی در مورد خلیفه دوم و سوم (عمر و عثمان) شده بود، مبنی بر این که این دو اموالشان را در راه گسترش اسلام صرف، و به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقدیم کردند. چنین ادعایی بی‌اساس

۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۷۵ و تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۲۵ نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۸۶ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۷۵؛ شرح حال قاسم بن عبدالواحد بن ایمن، شماره ۶۸۲۳.

۳. الاصابه، ج ۴، ص ۳۵۹. البته نظر ما راجع به سن عایشه غیر از این است و از این که قبل از پیامبر، او با شخصی به نام مطعم ازدواج کرده و سن او هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از بیست سال بوده است (محبی الدین نووی، تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ص ۶۱۵).

اما احادیثی که در باب فضایل جعل شده است قابل شمارش نیست، چون که روافض^۱ احادیث زیادی را در مورد فضیلت اهل بیت علیهم السلام جعل کردند! و جاهلان اهل سنت نیز با جعل احادیثی که در فضیلت معاویه بود، به مقابله با آنان برخاستند؛ البته در این جعل احادیث ابتدا از شیخین (ابوبکر و عمر) شروع کردند و بعد به فضایل معاویه پرداختند.^۲

بیضاوی در تناقض است، زیرا او معتقد است که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. در حالی که ثابت کردیم، ابوبکر نیز چنین اموالی را نمی توانست داشته باشد.

ثالثاً، چگونه این ادعا پذیرفته شود که عثمان «جیش عسرة» را تجهیز کرده، با این که تعداد لشکر ۲۵ هزار نفر - غیر از خدمه (غیر نظامیان که تدارکات لشکر را بر عهده داشتند) - بود، در حالی که طبق ادعایی که شده، عثمان دویست شتر را برای لشکر آماده کرده بود. بین چه قدر فاصله است بین ادعایی که شده و واقعیتی که اتفاق افتاده است.^۱

در پایان بحث سخنی از عسقلانی را به عنوان شاهد می آوریم:
امام احمد بن حنبل می گوید: سه نوع از کتابها هستند که اصل و اساسی برای آنها نیست و عبارتند از: کتابهایی که در مورد غزوات (جنگها) نوشته شده اند. تفاسیر و کتابهایی که از اخبار و حوادث آینده خبر می دهند (پیش گویی). می گویم (عسقلانی): سزاوار است، به کتابهای یاد شده، کتابهایی که در باب فضایل اصحاب نوشته شده اضافه شود، زیرا این کتابها پر از احادیث ضعیف و جعلی است.

۱. عسقلانی می گوید: از حدیث عبدالرحمن بن سمره چنین برمی آید که عثمان در آن جنگ هزار دینار را آورد و به حجره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت. در حدیث حذیفه این چنین آمده که عثمان ده هزار دینار آورد. ولی سند این روایت سست است و شاید ده هزار درهم صحیح باشد تا با روایتی که هزار دینار را عنوان می کند مطابقت کند. احمد و ترمذی از حدیث عبدالرحمن بن حباب نقل می کنند که عثمان در جنگ عسره، سیصد شتر به سپاه اسلام کمک کرد. فتح الباری، ج ۷، ص ۶۷.

۱. در اصطلاح عالمان اهل سنت، کسی که حضرت علی علیه السلام را دوست بدارد و او را بر خلیفه اول و دوم مقدم بدارد، رافضی یا غالی در تشیع نامیده می شود، چنان که ابن حجر عسقلانی در کتاب هدی الساری (مقدمه فتح الباری، ص ۴۸۳)، به آن تصریح می کند.
۲. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۰۶، مقدمه دار الکتب العلمیه.



محمور چهارم

شورا و دور کردن

علی علیه السلام از خلافت

محور چهارم

شورا و دور کردن علی علیه السلام از خلافت

بعد از این که به میزان اعتبار و مشروعیت خلیفه اول پی بردیم و این که مشروعیت خلافت او، براساس اجماع و افضلیت و شایستگی نبود، بلکه خلافت او از رأی و نظر شخصی عمر بن خطاب ناشی شد، میزان مشروعیت خلافت عمر نیز روشن می شود، و این که خلافت او به خاطر وصیتی بود که خلیفه اول کرد، یا بهتر است این طور بگوییم که خلافت خلیفه دوم با رأی و نظر عثمان و با کتابت او و با تأیید ابوبکر پا گرفت. پس از این دو مرحله شایسته است تأملی بکنیم بر شالوده و روش شورایی که خلیفه دوم آن را تشکیل داد؛ شورایی که در ظاهر، هدف از آن این گونه عنوان شده بود که امت اسلامی بدون زعیم و رهبر نماند، و عمر بن خطاب نیز به شخص معینی نظری نداشته باشد، ولی حقیقت امر چیز دیگری بود و آن کنار گذاشتن حضرت علی علیه السلام از خلافت و تصدی امور مسلمین و فراهم آوردن زمینه برای انتخاب

عثمان به عنوان خلیفه بعد از عمر بود که به زودی شرح وقایع آن در صفحات بعدی خواهد آمد.

مؤلف: با صراحت تمام می‌توان گفت که شورا نقشه‌ای از پیش طراحی شده و سیاستی دقیق و برنامه‌ریزی شده، از زمان وفات رسول الله ﷺ بلکه قبل از وفات ایشان بود تا حضرت علی را از به دست گرفتن خلافت و رهبری مسلمین بازدارند و این نقشه و توطئه از لابه‌لای سخنان و عملکرد آنها به خوبی آشکار است که از جمله آنها نقشه ترور پیامبر اکرم ﷺ در عقبه، که قبلاً بدان اشاره شد، و سرپیچی آنها از پیوستن به سپاه اسامه علی‌رغم تأکیدات فراوان پیامبر اکرم ﷺ و لعن و نفرین متخلفین از این دستور است. باز از جمله آن موارد، جلوگیری پیامبر اکرم ﷺ از نوشتن وصیتی است که در مورد آن وصیت فرمودند: «هرگز بعد از آن گمراه نمی‌شوید»، که با کمال تأسف به اشرف پیامبران، اتهام جنون و هذیان و مریضی زدند و هم چنین اختلاف، دعوا و نزاع، ایجاد اغتشاش و سر و صدا و داد و فریاد در محضر شریف پیامبر ﷺ از جمله کارهای آنها بود. بالاتر از این، حکومت و دولت وقت با تمامی توان با هر حرکتی که در جهت حمایت و دفاع از حضرت علی آغاز می‌شد، برخورد می‌کرد؛ به طوری که حکومت، حضرت امیر علی و یارانش را به شیوه‌های گوناگون تهدید می‌کرد:

الف) موضع‌گیری ابوبکر در برابر تبلیغ نام حضرت علی

عبدالعزیز جوهری می‌گوید: ابوبکر خطبه فدکیه حضرت فاطمه را

شنید، سخنان حضرت بر او سخت آمد، و بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم، چرا به این گفتار و حرف‌ها توجه می‌کنید! چنین آرزوهایی در زمان رسول خدا نبود؛ از ضعیفان (زنان) کمک می‌خواهید و از زنان یاری می‌جوید، مانند ام طحال که برای او محبوب‌ترین افراد از خانواده‌اش، بدکاره‌ترین آنها بود. آگاه باشید اگر من بخواهم بگویم، هر آینه خواهم گفت و اگر بگویم، حتماً افشا خواهم کرد و مادامی که به حال خودم و گذاشته شوم، ساکت خواهم بود. آن‌گاه رو به انصار کرد و گفت: ای گروه انصار، سخنان سفیهان شما به من رسید، شما شایسته‌ترین افراد زمان رسول خدا بودید که پیامبر بر شما وارد شد و شما او را پناه دادید و یاری کردید، من دست و زبانم را علیه کسی از شما که استحقاق تنبیه ندارد، باز نخواهم کرد. سپس از منبر پایین آمد.

ابن ابی الحدید می‌گوید: این سخنان ابوبکر را به نقیب یحیی ابن ابی البصری خواندم و به او گفتم: این سخنان تعریض بر چه کسی بود؟ گفت: تصریح بود نه تعریض. گفتم: اگر تصریح بود سؤال نمی‌کردم. خندید و گفت: به علی بن ابی طالب تصریح دارد. گفتم: آیا تمامی این کلام برای علی بود؟ گفت: پسر (این کار) ریاست و قدرت است. گفتم: جواب انصار چه بود؟ گفت: انصار آشکارا به نفع حضرت علی و خلافت او شعار دادند، ابوبکر از متشنج شدن اوضاع علیه خودش ترسید و آنها را نهی و تهدید کرد.^۱

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۵ و بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۲۹.

ب) موضع‌گیری عمر در مورد تبلیغ نام علی علیه السلام

بخاری این چنین می‌نویسد: از ابن عباس نقل شده: مردانی از مهاجرین را تعلیم می‌دادم که از جمله آنها عبدالرحمن بن عوف بود، در آن هنگام که من در «مِنی» در چادر او بودم و عبدالرحمن در آخرین حج خلیفه ثانی (عمر) نزد وی بود. ناگهان عبدالرحمن پیش من بازگشت و گفت: امروز مردی نزد امیرالمؤمنین عمر آمده و می‌گوید: ای امیرالمؤمنین، نظر تو درباره فلانی چیست؟ او می‌گوید که اگر عمر بمیرد حتماً با فلانی بیعت می‌کنم. به خدا قسم! بیعت با ابوبکر کار عجولانه‌ای بیش نبود که تمام شد. عمر عصبانی شد و گفت: من ان شاء الله عصر هنگام، برای مردم سخنرانی می‌کنم و مردم را از همراهی با غاصبان امور برحذر خواهم داشت ...^۱

جاحظ می‌گوید: مردی که گفت اگر عمر بمیرد حتماً با علی علیه السلام بیعت می‌کنم، عمار بن یاسر بود و این سخن وی عمر را عصبانی و به خواندن خطبه واداشت.^۲

ج) عکس‌العمل عمر در برابر تبلیغ نام عثمان

حارثه بن مضرَب روایت می‌کند: با عمر حج می‌گزاردیم، در این هنگام مردی فریاد می‌زد: امیر بعد از عمر، عثمان است.^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۴، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی، ص ۱۷۹.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲-۲۵.

۳. سیر اعلام النبلاء (الخلفاء)، ص ۱۵۵ و تاریخ ابن عساکر، ص ۱۷۸.

علی رغم این که عمر شاهد این اعلام و شعار بود، ولی هیچ واکنشی از خود نشان نداد و باعث این نشد که به منبر برود و مردم را تهدید کند و بترساند.

در تأیید مطالب پیش گفته، می‌توان به سه حادثه تاریخی ذیل استناد کرد:
۱. روزی عمر بن خطاب به عبدالله بن عباس گفت: ای عبدالله، چه چیزی باعث شد که قومتان مانع خلافت شما شود؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، نمی‌دانم. عمر گفت: بار خدایا، مرا ببخش. قوم شما نمی‌خواستند که نبوت و خلافت یک جا در شما جمع بشود و شما خودبینانه و متکبرانه در آسمان‌ها اوج بگیرید و حرکت کنید.^۱

۲. ابن عباس روایت می‌کند: در اوایل خلافت عمر نزد او رفتم، گفت: ای عبدالله، از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را در چه حالی رها کردی و آمدی؟ گمان کردم که منظورش عبدالله بن جعفر است، گفتم: او را در حالی که با هم سن و سالانش بازی می‌کرد، رها کردم. گفت: منظورم عبدالله بن جعفر نیست، بلکه منظورم بزرگ اهل بیت شما (حضرت علی علیه السلام) است. گفتم: در حالی که علی علیه السلام قرآن بر لب زمزمه می‌کرد و با سطل آب نخل‌های فلانی را آبیاری می‌کرد، رها کردم.

گفت: ای عبدالله، اگر در مورد سؤالی که اکنون از تو می‌پرسم، پنهان‌کاری کنی خون قربانی‌ها بر گردن تو است (باید کفاره بدهی): آیا

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۹.

باز او (حضرت علی علیه السلام) به خلافت نظر دارد؟ گفتم: بله. باز عمر سؤال کرد: آیا گمان می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت او تصریح داشته است؟ گفتم: بله، به علاوه از پدرم در مورد آن چیزی که حضرت امیر علیه السلام اظهار می‌دارد، سؤال کردم. گفت: راست می‌گوید. عمر گفت: در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت حضرت علی علیه السلام نکته روشنی وجود ندارد. آری، اندک گفتاری است که تکلیفی به وجود نمی‌آورد و عذری را از بین نمی‌برد. زیرا گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مقام و شأن علی علیه السلام مطالبی ایراد می‌کرد، ایشان می‌خواستند که هنگام مریضی‌شان بر جانشینی علی علیه السلام تصریح بکنند، که من به خاطر دلسوزی و حفظ اسلام، مانع از این تصریح شدم. قسم به صاحب این کعبه! قریش هرگز بر اطاعت حضرت علی علیه السلام اتفاق نظر ندارند و جمع نمی‌شوند. اگر خلافت به حضرت علی علیه السلام می‌رسید، عرب از اطراف و اکناف، بر او می‌شوریدند، و رسول الله صلی الله علیه و آله دانست که همانا من از نیت او باخبرم، پس از این کار دست کشید و خداوند ابا داشت جز آن چه را حتمی شده بود، روان و جاری گرداند.^۱

ابن ابی الحدید می‌گوید: احمد بن ابی طاهر صاحب کتاب تاریخ بغداد، این خبر را با سندش در کتاب خود آورده است.

۳. تحریک دیگران بر ضد علی علیه السلام

عمر به سعید بن عاص گفت: به گمانم تو بر من گمان بد می‌بری که

من پدرت را کشتم؟ قسم به خدا! دوست داشتم که من پدرت را بکشم و اگر می‌کشتم، برای کشتن شخص کافر عذر نمی‌خواستم؛ اما در جنگ بدر، به پدرت رسیدم و او را دیدم در حالی که مانند گاو شاخ‌هایش را آماده می‌کرد، تا برای جنگ مهیا شود و دو طرف دهانش مثل قورباغه کف کرده بود. زمانی که پدرت را در این حال دیدم، ترسیدم و از او فاصله گرفتم. پدرت گفت: ای پسر خطاب، کجا می‌روی؟ در این هنگام علی علیه السلام برخاست، و در برابر او مقاومت کرد. به خدا قسم! از جایم تکان نخوردم، تا این که علی علیه السلام او را کشت. علی علیه السلام که در مجلس حاضر بود و گفتگو را می‌شنید فرمودند: خدایا، مرا ببخش. شرک همراه آن چه که داشت از بین رفت و اسلام گذشته‌ها را محو کرد - ای عمر - چرا مردم را علیه من می‌شورانی؟^۱

ماجرای شورا

الف) آرزوی خلیفه

وقتی که عمر احساس کرد - بعد از حادثه ترور - مرگش نزدیک شده، گفت: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، حتماً او را خلیفه قرار می‌دادم، چون که وی امین مردم بود و اگر سالم، غلام ابی حذیفه زنده بود، یقیناً او را خلیفه قرار می‌دادم، زیرا سالم عاشق خداوند بود!

مؤلف: این دو نفر هیچ سهمی در خدمت رسانی به اسلام نداشتند. بله، ابو عبیده از اعوان و انصار عمر، در جریان بیعت ابوبکر بود، و در

۱. أنساب القرشیین، ص ۱۹۳؛ الارشاد، ص ۴۶ و الأیام المکیة، ص ۱۰. چاپ بیروت.

۱. همان، ج ۱۲، ص ۲۰.

هجوم و غارت خانه حضرت زهرا علیها السلام شرکت داشت. در صفحات بعدی برخی از خصوصیات این دو نفر روشن خواهد شد.

ابوعبیده به کنیزش گفت: در مورد آن چیزی که زنان از من بدشان می آید، راست بگو. گفت: زنان از تو بدشان می آید، زیرا وقتی عرق می کنی بوی سگ می دهی. گفت: راست می گویی، چون خانواده ام به من شیر سگ می دادند.^۱

شوشتری می گوید: اسمش عامر بن جراح است و به دروغ از طرف پیامبر حدیث جعل کرده اند که، ابا عبیده، امین امت بود. قسم به جانم! وی امین این دو مرد (ابوبکر و عمر) و خائن اهل بیت پیامبر بود. او با عمر، بنیان گذار اصلی خلافت ابوبکر، همکاری نزدیکی داشت و در نقلی دیگر، از کاتب بودن عامر بن جراح برای دو خلیفه، سخن به میان آمده است.^۲ او از جمله کسانی بود که می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام مبالغه کرده و تا آن اندازه پیش می رفت که اگر می توانست، بگوید علی را عبادت کنید، می گفت. و ابوعبیده از جمله شاهدان این حدیث جعلی که خداوند متعال هرگز برای ما اهل بیت، خلافت و نبوت را جمع نمی کند بود که به پیامبر نسبت داده بودند. به این سخن، خلیفه اول، ابوعبیده و سالم غلام حدیفه و معاذ بن جبل شهادت دادند.^۳

اما سالم^۱ از بزرگان حزبی بود که به کمک آنها خلافت را از اهل بیت پیامبر، دور کردند. روایت شده که سالم همراه عمر هجرت کرد، و گفته شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین او و ابوبکر یا بین سالم و ابی عبیده ابن جراح^۲ عقد اخوت بست، و عمر هم در تعریف و ثنای او مبالغه می کرد، و تحسین او را به حدی رساند که خواست او را بعد از خودش خلیفه قرار دهد، با این که اجماع امت در این بود که پیامبر فرموده است: «حاکمان و خلفا باید از قریش باشند»، در حالی که «سالم» از بیگانگان و از وابستگان به عرب بود.

به همین دلیل ابن عبدالبر بعد از قول عمر که گفته بود: «اگر سالم زنده بود شورا برقرار نمی کردم» چنین می گوید: معنا و مفهوم این سخن عمر در نزد من این است که خلافت از رأی و نظر شخصی عمر نشأت می گیرد.^۳

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: سالم از جمله کسانی بود که با جمعی هم پیمان شدند، که اگر پیامبر از دنیا برود یا کشته شود، نگذارند خلافت به اهل بیت وی برگردد. سالم از جمله منافقینی است که آیه **«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا»**^{۴-۵} به خدا سوگند یاد می کنند که (در غیاب پیامبر

۱. سالم بن معقل اهل اصطخر، از نواحی فارس بود و در نقلی دیگر چنین آمده که وی فارسی و از کرمد بوده است (الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۳۵).

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. توبه، آیه ۷۳.

۵. بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۰۱.

۱. عیون الاخبار، ج ۴، ص ۹۷.

۲. قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۴۱۶.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷ (چاپ قدیم) و مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۴۳۶ و ج ۸،

ص ۴۲۰.

سخنان کفرآمیز) نگفته‌اند در مورد آنها نازل شده است؛ و باز از جمله کسانی بود که وقتی دیدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دست مبارکشان را بالا برده، بعضی از آنها گفتند: به دو چشمش نگاه کنید که مثل دو چشم دیوانه می‌چرخد؛ پس جبرئیل آیه **﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾** را از طرف خداوند نازل کرد.^۱

شوشتری می‌گوید: از عجایب این است که عرب، با این که قوم عجم را به شدت تحقیر می‌کند، ولی سالم را به خاطر نقش ارزنده‌ای که در رساندن آنها به خلافت داشت، در نهایت درجه بزرگ می‌شمارد.^۲

ب) عمر تعیین خلیفه را رد می‌کند، سپس خلیفه تعیین می‌کند

زمانی که اطرافیان عمر از او خواستار تعیین خلیفه شدند، در ابتدا، این مسئله را با این سخن رد کرد: خوش ندارم در حال حیات و یا ممات مسئله خلافت را به دوش بکشم، ولی بعد، با انتخاب اعضای شورا از این گفتارش عدول کرد.

در این جا ابن ابی الحدید تعلیقه‌ای می‌زند و این چنین می‌گوید: آیا تعیین شورا، بالاترین مصداق تحمّل مسئولیت نبود؟ چه فرقی است بین تعیین کردن خلیفه به این صورت که به اسم شخص تصریح داشته باشد و بین منحصر کردن افراد خلافت و تعیین ترتیب آنها که کدام در اولویت قرار دارد؟^۳

ج) انتخاب شش نفر

عمر فقط شش نفر از صحابه پیامبر را برای خلافت انتخاب کرد که عبارتند از: علی علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف.

د) نکته‌ای تأمل برانگیز

چرا عمر در این انتخاب برای عباس و یا برای اشخاص مهمی همچون عمار بن یاسر، ابوذر و مقداد، و یا برای انصار، که ابوبکر در مورد آنها گفته بود: ما امیران و حاکمان و شما وزرا هستید، نقشی قائل نشد، بلکه به قریش اکتفا کرد. سرچنین گزینشی این بود که اکثر آنها از حضرت علی علیه السلام روی‌گردان بودند.

شیخ محمد حسین کاشف الغطاء می‌گوید: حقیقت و ماهیت این شورا نقشه و توطئه‌ای واقعی و شورایی ظاهری بود، و آن شورا با مهارتی زیرکانه، علی‌رغم نظر مسلمانان برای تحمیل عثمان به عنوان خلیفه بر امت اسلامی تشکیل شده بود. نتیجه این تصمیم و تدبیر در تاریخ اسلام و مسلمین، آثار نامطلوبی داشته که هنوز هم مسلمین از نتایج این شورا در رنج و عذابند.

ه) تشکیل اجتماع و جلسه با اعضای شورا

عمر به آنها نگاه کرد و گفت: آیا همه شما به خلافت بعد از من طمع دارید؟ ولی آنها در این باره پاسخی ندادند. عمر همان سخن را تکرار

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۰ و آیه ۵۱ سوره قلم.

۲. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶۱۶ و مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۱۰.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۶۰.

کرد. زبیر برخاست و چنین گفت: چه دلیلی دارد که خلافت از ما دور شود؟ تو خلیفه شدی و به هدفت رسیدی، در حالی که ما در اسلام آوردن و قربابت و خویشاوندی با پیامبر و در قریشی بودن از تو چیزی کم نداریم. عمر به او نگاه کرد، و چنین گفت: آیا از درونتان خبر ندهم؟ جواب دادند: اگر بخواهیم که درباره ما نگوئی تو قبول نخواهی کرد، پس بگو. عمر رو به زبیر کرد و گفت: ای زبیر، تو فرد کم ظرفیت و زود رنجی هستی و در یک حال نیستی: در وقت خوشی و شادمانی مؤمن، ولی در وقت غضب کافر هستی (یعنی اگر کارها بر وفق مرادت باشد خوشحال و الا کافر هستی)، روزی انسانی و روزی دیگر شیطان. اگر خلافت به تو برسد، روزت را به خاطر یک مدّ جو در بطحاء، به نزاع و کشمکش سپری می کنی. ای کاش می دانستم روزی که شیطان هستی و روزی که غضبناک می شوی چه کسی به داد مردم خواهد رسید؟ تا زمانی که بر این صفت باشی، خداوند زعامت این امت را به تو واگذار نمی کند. سپس عمر در حالی که به خاطر سخنانی که طلحه درباره او به ابوبکر به هنگام وفات ابوبکر گفته بود، از او کینه به دل داشت به او رو کرد و گفت: آیا بگویم یا سکوت اختیار کنم؟ طلحه گفت: بگو، به خاطر این که تو حرف نیک بر زبان جاری نمی کنی. عمر گفت: بدان، من تو را از زمانی که انگشتت در جنگ احد قطع شده و به خاطر تکبری که در تو به وجود آمده بود، می شناختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر سخنی که در روز نازل شدن آیه حجاب گفتی، با خشم بر تو از دنیا رحلت کرد.^۱

بعد به سعد چنین گفت: در وجود تو تدبیر و سیاست نیست، بلکه تو صاحب تیر و کمان هستی و شکارچی ای بیش نیستی.

سپس به عبدالرحمن بن عوف گفت: اما تو ای عبدالرحمن، اگر نصف ایمان مسلمین با ایمان تو مقایسه شود، ایمان تو برتری پیدا می کند، ولی امثال تو به خاطر ضعفان بر این کار صلاحیت ندارد. قبیله بنی زهره کجا و امر خلافت کجا؟

در نهایت رو به حضرت علی علیه السلام کرد و گفت: محض اخلاص هستی، اگر مزاحی که در تو هست، نبود، یقیناً خلافت از آن تو بود. بدان به خدا قسم! اگر تو عهده دار خلافت باشی، مردم را بر حقیقت روشن و راه و روشی آشکار، وامی داری.

عمر رو به عثمان کرد و گفت: تو آماده باش، گویا آینده تو را این گونه می بینم که قریش به خاطر محبتی که به تو دارند، امر خلافت را به تو خواهند سپرد، و تو در عوض، بنی امیه و بنی ابی معیط را بر مردم مسلط می کنی و غنایم را بدانان اختصاص می دهی پس گروهی از پابرهنه ها

← نازل شد، طلحه در حضور کسی که سخن وی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده بود، گفت:

حجاب زنان پیامبر امروز به دردشان می خورد، چون که به زودی پیامبر می میرد و ما با زنان پیامبر ازدواج می کنیم. هم چنین جاحظ می گوید: اگر کسی به عمر بگوید، تو اظهار داشتی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که از این شش نفر راضی بودند از دنیا رفتند، پس چگونه است که اکنون به طلحه می گویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند، در حالی که ایشان به خاطر آن سخنان از تو ناراحت بودند؟ اگر کسی چنین سخنی به عمر بگوید، مانند آن است که وی را با نیزه بزرگی هدف قرار می دهد، اما چه کسی جرئت دارد که کمتر از این سخن را هم به عمر بگوید؟ ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱. جاحظ می گوید: سخنی که طلحه بر زبان جاری کرده بود، این بود که وقتی آیه حجاب ←

و فقرای عرب، به خاطر عملکردت به تو حمله ور می‌شوند و یقیناً تو را در خانه‌ات خواهند کشت. به خدا قسم! اگر قریش این کار را انجام دهد (تو را به خلافت برساند)، تو هم در مقابل آنها، موارد فوق را انجام می‌دهی. اگر تو این کارها را انجام بدهی یقیناً مردم تو را خواهند کشت. سپس عمر موی پیشانی عثمان را گرفت و گفت: زمانی که این اتفاقات رخ داد، سخنان مرا به یادآور، چون که یقیناً این وقایع اتفاق خواهد افتاد.

ابن ابی الحدید می‌گوید: تمامی این خبر را استادمان ابوعثمان در کتاب «السفیانیه» خودش نقل کرده است.^۱

(و) تعیین هیئت نظارت

سپس عمر هیئتی را تعیین کرد تا به مراحل انتخاب خلیفه اشراف داشته باشند. عمر گفت: بعضی از بزرگان انصار را حاضر کنید، و آنها فقط ناظر باشند و حق رأی و دخالت در انتخاب خلیفه ندارند. هم چنین حضرت حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس را حاضر کنید که همراه شما باشند، چون که آن دو نفر به شما نسبتی نزدیک دارند، تا با حضورشان جلسه و اجتماع شما با برکت باشد. اما آنها در امر انتخاب خلیفه دخالتی نکنند!^۲

(ز) چگونگی انتخاب

۱. دیکتاتوری و درشت‌خویی: عمر به ابی طلحه انصاری، که رئیس شهربانی بود، رو کرد و گفت: پنجاه نفر از انصار را حاضر کرده و این گروه شش نفره را به تعجیل در انتخاب خلیفه مجبور کن، و آنها را در خانه‌ای جمع کرده و خودت همراه با یارانت بر در خانه بایست، تا این شش نفر مشورت کرده و یک نفر را از میان خودشان انتخاب کنند. اگر پنج نفر بر فردی اتفاق نظر داشتند و یک نفر امتناع کرد، گردن وی را بزن و اگر چهار نفرشان بر شخصی اتفاق نظر داشتند، ولی دو نفر امتناع کردند، گردن هر دو را بزن. و اگر سه نفر از آنها بر یک نفر اتفاق نظر داشتند، ولی سه نفر دیگر مخالفت کردند، نگاه کن آن سه نفری که یکی‌شان عبدالرحمن است و شخصی را که آن سه نفر برمی‌گزینند انتخاب کن، و اگر سه نفر دیگر در مخالفتشان اصرار ورزیدند، گردن آن سه نفر مخالف را بزن، و اگر سه روز گذشت و بر انتخاب کسی اتفاق نظر پیدا نکردند، گردن هر شش نفرشان را بزن و امر تعیین خلیفه را به مسلمانان واگذار.

۲. ترساندن اعضای شورا: عمر اعضای شورا را ترساند و از تأخیر تعیین خلیفه بر حذر داشت که مبادا معاویه یا عمرو بن عاص بر آنها مقدم شوند و از این موقعیت به نفع خود بهره‌برداری کنند. اما بعید نیست که عمر با این سخنان به این دو نفر چراغ سبز نشان داده باشد، که اگر نتیجه انتخابات به نفع آنها نباشد، اعلان جدایی و استقلال از دولت کنند و از حکومت مرکزی سرپیچی کنند، و نتیجه مورد نظر آنها

۱. همان. مسعودی در مروج الذهب (ج ۳، ص ۲۵۳) می‌گوید: جاحظ کتابی در یاری معاویه بن ابی سفیان تألیف کرد... (نک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴؛ تاریخ المدینه، ص ۹۲۵ و الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۵).

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۷.

همان نامزدی شیخ امویان، یعنی عثمان و تعیین او به عنوان خلیفه بود. عمر در حالی که به اعضای شورا رو کرده بود، گفت: ای یاران محمد ﷺ، خیر خواه هم‌دیگر باشید، که اگر این کار را انجام ندهید، عمرو بن عاص و معاویه در امر خلافت بر شما غلبه خواهند کرد.

تعلیقه‌ای از شیخ مفید: شیخ مفید می‌گوید: عمر با این سخنان می‌خواست که معاویه و عمرو بن عاص را برای کسب خلافت تشویق کند و آن دو را با خلافت تطمیع کند، چون که معاویه از طرف عمر استاندار و حاکم شام و عمرو بن عاص نیز امیر و حاکم مصر بود. عمر ترسید که عثمان ضعیف شود و خلافت به دست حضرت علی ﷺ بیفتد. این سخنان را به مردم القا کرد، تا به معاویه و عمرو بن عاص برسانند که اگر خلافت به حضرت علی ﷺ رسید، این دو نفر حکومت شام و مصر را به دست گیرند، و از حکومت مرکزی تبعیت نکنند.^۱

ح) امام علی ﷺ از توطئه پرده برمی‌دارد و توطئه‌گران را رسوا می‌کند

۱. حضرت علی ﷺ به عمویش عباس فرمودند: خلافت از دست ما ربوده شد. عباس گفت: چه کسی این خبر را به تو داد؟ حضرت فرمودند: چون عمر، مرا با عثمان هم‌ردیف کرد و گفت: با اکثریت همراه باشید. سپس گفت: با عبدالرحمن باشید، در حالی که عبدالرحمن داماد عثمان است و این دو با یک دیگر اختلافی ندارند.

پس یا عبدالرحمن خلافت را به عثمان واگذار می‌کند و یا این که عثمان خلافت را به عبدالرحمن واگذار می‌کند.^۱

۲. موضع‌گیری علی ﷺ در برابر شورا: حضرت علی ﷺ در حدیثی که به خطبه شفشقیه معروف است، این چنین می‌فرماید: «تا این که عمر راه خود را پیمود (درگذشت)، امر خلافت را در جماعتی قرار داد، که مرا هم یکی از آنها به حساب آورد. پس بارخدا، از تو یاری می‌طلبم، برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که کردند. چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته درباره من شک و تردید نمودند، تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا) هم‌ردیف شده‌ام!»^۲

ط) ارزیابی اعضای شورا

هر کسی که به تاریخ و سوابق زندگی افراد شورا مراجعه کند، درمی‌یابد که اکثر اینها از مخالفین و کینه‌توزان حضرت علی ﷺ بودند:

۱. عثمان: رئیس و بزرگ امویان بوده و جایگاه اموی‌ها در مورد اهل بیت و خصوصاً علی ﷺ روشن و آشکار است، زیرا حضرت علی ﷺ سرهای بزرگان اموی را از تشنان جدا کرده بود و آنها کینه حضرت را در دل داشتند.

۲. عبدالرحمن بن عوف: داماد عثمان بود.

۳. سعد بن ابی وقاص: او به دلیل این که دایی‌هایش از امویانی

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۹ و بهج الصباغه، ج ۹، ص ۴۸۹.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵.

۱. همان، ج ۳، ص ۹۹.

بودند که به دست حضرت امیر علیه السلام کشته شده بودند و مادرش حمنه، دختر ابوسفیان بود با حضرت دشمنی داشت. به این دلیل سعد، بعد از کشته شدن عثمان، از بیعت با حضرت امیر علیه السلام سر باز زد.

۴. طلحه: او نیز به خاطر نزاعی که حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر، در جریان خلافت داشت؛ و نیز به دلیل کینه عایشه به امیرالمؤمنین، با حضرت امیر علیه السلام دشمن بود.

حضرت علی علیه السلام در این حدیث، به بعضی از این تعلق خاطر آنها به یکدیگر اشاره می‌کند: «ولیکن (باز هم صبر کردم و در شورا حاضر شدم) و در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مصلحت در همه جا با آنان همراه شدم) پس مردی از آنها به واسطه حسد و کینه‌ای که داشت دست از حق شست و به راه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است)، و مرد دیگری به جهت دامادی و خویشی خود با عثمان از من روی گرداند و دیگر کارهای زشت آنها.»^۱

نظر علانی: انتخاب نامزد از میان شش نفر راه را هموار ساخت تا امویان خلافت را به دست گیرند و هم چنین زمینه را برای بنا کردن کاخ مجد و بزرگی امویان بر شانه‌های مسلمین فراهم آورد، سید میر علی هندی به این نتیجه رسیده است.

بی میلی و بی‌اعتنایی عمر به مصالح مسلمین او را واداشت این شش نفر را از میان اهل مدینه برگزیند، بی آن که از سیاست سلف خویش

پیروی کند. امویان حزب و گروهی قوی در مدینه داشتند و به این دلیل، تشکیل شورا به دست عمر، زمینه را برای حيله و دسیسه امویان فراهم آورد. امویان کسانی بودند که پرچم دشمنی را علیه اسلام بلند کردند، سپس اسلام آوردند، تا با سوء استفاده از اسلام، منافع خود را تأمین، کاخ‌های مجد و بزرگی خود را بر شانه‌های مسلمین پی ریزی کنند.^۱

ی) نکته‌هایی تاریک در شورا

۱. به خاطر عدم حضور امت در جریان انتخابات و به خاطر نبود آزادی واقعی برای انتخاب کنندگان، شورا از حقیقت آزادی رأی و هویت واقعی تهی بود.

۲. استفاده از افرادی که با حضرت علی دشمنی داشتند.

۳. دور نگه داشتن انصار از شورا.

۴. ترجیح دادن عبدالرحمن بن عوف بر دیگران

۵. اکتفا به خصوص این شش نفر به بهانه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در

حالی که از این شش نفر راضی بودند رحلت نمودند، و حال آن که رضایت پیامبر مخصوص این شش نفر نبود، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بیشتر صحابه راضی بودند، به علاوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق رأی و نظر اهل سنت، از تمامی صحابه به دلیل عدالتشان، به گمان اهل سنت، و هم چنین از تمامی کسانی که در بیعت شجره حاضر بودند، رضایت داشتند.

۶. شورا روحیه رقابت علیه یکدیگر را در میان اعضایش ایجاد

۱. باقر شریف قرشی، الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱.

۱. همان.

کرد. زبیر در ایام خلافت عمر می‌گفت: قسم به خدا! اگر عمر بمیرد، من با کسی جز حضرت علی علیه السلام بیعت نمی‌کنم.

ک) رأی و نظر معاویه درباره شورا

با این که شورا توطئه‌ای از پیش طراحی شده برای مسلط ساختن امویان بر مسلمانان بود و چنین نیز شد، با این حال معاویه به این تقسیم‌بندی و به نقشه‌ای که نتایج آن به نفع امویان بود، راضی نشد، بلکه راه دیگری را در سر می‌پروراند، و آن این بود که باید نامزد امویان، بدون انتخاب، مستقیماً مشخص می‌شد. به همین دلیل است که معاویه به این شورا اعتراض می‌کند و آن را عامل تفرقه مسلمانان می‌خواند.

معاویه به ابی‌الحصین^۱ گفت: شنیدم که آدم عاقل و خوش حافظه‌ای هستی پس در مورد چیزی که از تو می‌پرسم مرا آگاه کن. گفت: در هر موردی چیزی که به ذهنت می‌رسد، سؤال کن. گفت: چه چیزی باعث

۱. ذهبی می‌گوید: ابی‌حصین همان عثمان بن عاصم است که ثقه، عثمانی و مردی صالح و متقی بود! و در نقل حدیث، دروغ نمی‌گفت... از ابی‌حصین روایت شده: ما حدیث «من کنت مولا...» را نشنیده بودیم تا این که آن حدیث از خراسان آمد و اباسحاق آن حدیث را با صدایی زشت و ناروا اعلام کرد و مردم نیز از او پیروی کردند. ذهبی می‌گوید: حدیث «من کنت مولا...» بدون هیچ شک و تردیدی ثابت است و اما ابوحصین، عثمانی است و در میان مردم کوفه عثمانی بودن خیلی نادر است... از ابن‌عباس نقل شده است: در حالی که ابی‌حصین از دست بنی‌امیه متواری شده بود با او ملاقات کردم گفت: اینها (پسران بنی‌امیه) به خاطر دینم مرا تحت پی‌گرد قرار داده‌اند، به خدا قسم! هرگز دینم را به آنها نخواهم داد! (سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵). اما نزد ما شیعه، شخصی مهمل و بی‌اعتبار است.

شد که کار مسلمانان و رهبرانشان به جدایی و اختلاف انجامید؟ گفتم کشته شدن عثمان (منظور او شورش علیه عثمان و تحریک و حمله مردم به او بود). او می‌خواست با این سخن دل معاویه را به دست بیاورد و به او نزدیک شود. معاویه رو به او کرد و گفت: درست نگفتی. گفت: حرکت علی علیه السلام به سوی تو برای جنگ. معاویه گفت: درست نگفتی. گفت: من بیشتر از این دو مورد نمی‌دانم. معاویه گفت: بدان که چیزی جز شورای شش نفره عمر، امور مسلمین را به هم نریخت و وحدت آنها را به هم نزد. دلیل این مطلب این است که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با هدایت و دین حق مبعوث کرد، تا این دین حق را بر تمامی دین‌ها برتری دهد، اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند. پیامبر به آن چه خداوند متعال به آن امر کرده بود، عمل کرد تا زمان رحلتش فرا رسید. پیامبر ابوبکر را برای نماز مقدم داشت و وی را برای امور دنیای مسلمانان برگزید. معاویه اضافه می‌کند: ابوبکر، عمر را خلیفه قرار داد و عمر هم راه و روش ابوبکر را پیمود، سپس عمر شورای شش نفره را تشکیل داد، اما هر کدام از آن شش نفر، خلافت را فقط برای خودش می‌خواست، و قومش به خلافت او امید داشت، و هر کدام از آنها تمایل زیادی به خلافت نشان دادند. اگر عمر هم مانند ابوبکر، برای مردم، خلیفه انتخاب می‌کرد، اختلافی در بین مردم ایجاد نمی‌شد.^۱

۱. العقد الفرید، ج ۳، ص ۷۳.

ل) اجتماع اعضای شورا

۱. اعضای شورا در محل بیت المال، بنا بر نقلی دیگر در خانه مسور بن مخرمه^۱ جمع شدند و گفتگو درباره شایسته‌ترین فرد برای خلافت را شروع کردند. امیرالمؤمنین سخنانش را این گونه آغاز کرد: «کسی قبل از من به ندای حق و صلۀ رحم و بخشش پیشی نگرفته، سخنان مرا بشنوید و به خاطر بسپارید، ممکن است جریان خلافت را بعد از این روز این گونه ببینید که شمشیرها به خاطر آن بیرون کشیده شده، و در عهدها و پیمان‌های خلافت خیانت می‌شود، تا جایی که بعضی از شما بزرگان، گمراه شدگان و پیرو جاهلان بشوید.»^۲

۲. تهدید ابی طلحه و عقب‌نشینی‌ها: ابی طلحه شروع به تهدید اعضای شورا کرد و گفت: قسم به خدایی که جان عمر در دست اوست! بیش از سه روزی که به آن امر شدید، مهلت نخواهم داد. روز سوم طلحه برخاست و حق خودش را به عثمان بخشید، و این عمل او به خاطر کینه وی از امام علیه السلام بود. زبیر برخاست و حق خودش را به امام بخشید. سعد بن ابی وقاص هم حقیقتش را به عبدالرحمن بخشید جناح‌بندی صورت پذیرفت، و نتیجه شورا مشخص شد و فقط یک نفر با حضرت امیر علیه السلام همراه شد.

۳. دعوت از علی علیه السلام و عثمان: ابن عوف به پسر خواهرش مسور

رو کرد و گفت: ای مسور، برو علی علیه السلام و عثمان را صدا بزن. مسور گفت: ابتدا کدام یک را صدا کنم. عبدالرحمن جواب داد: هر کدام را که خواستی. مسور رفت و امام علیه السلام و عثمان را صدا زد و مردم جمع شدند. ابن عوف به مردم گفت: به من مشاوره بدهید تا مردم به خانه‌هایشان برگردند. عمار برخاست و چنین گفت: اگر می‌خواهی بین مسلمین اختلافی نباشد، با علی علیه السلام بیعت کن. مقداد نیز برخاست و گفت: عمار درست می‌گوید که اگر با علی علیه السلام بیعت کنی ما نیز از او پیروی می‌کنیم.

۴. موضع‌گیری گروه‌های اموی: موضع‌گیری عمار و مقداد بر امویان سخت آمد و آنها را رنجاند و گفتار عمار و مقداد را تقبیح کردند و عبدالرحمن بن عوف را به انتخاب عثمان، که ستون امویان بود، فراخواندند.

عبدالله بن ابی سرح^۱ برخاست و با صدای بلند گفت: اگر می‌خواهی قریش با هم دیگر اختلاف پیدا نکنند، با عثمان بیعت کن. عبدالله بن ابی ربیع^۲ برخاست و گفت: ابن ابی سرح راست می‌گوید، اگر با عثمان

۱. عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان و از طرف عثمان والی مصر و کاتب رسول الله صلی الله علیه و آله بود. وی مرتد شد و به کفار پیوست، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور دادند که کشته شود، ولی عثمان برای او پناهندگی خواست. این قصه در تاریخ معروف است (نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۴ و سنن ابی داود، ج ۸، کتاب الحدود، ص ۴۳۵).

۲. عبدالله بن ابی ربیع^۲ مخزومی، کسی است که قریش وی را همراه با عمرو بن عاص برای مطالبه و استرداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به سوی نجاشی در حبشه فرستاد. وی کسی است که در روز فتح مکه همراه حارث بن هشام به ام هانی، خواهر حضرت علی علیه السلام پناهنده شد، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خون او را مباح کرده بود. حضرت علی علیه السلام

۱. مادرش عاتکه دختر عبدالرحمن بن عوف بود (سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۱).

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۵.

بیعت کنی، از او اطاعت می‌کنیم.

- موضع‌گیری دیگر عمار: عمار برخاست و به ابن ابی سرح دشنام داد و با خشم به او گفت: تو چه زمانی خیرخواه اسلام بودی؟

آری، عمار راست می‌گوید، زیرا ابن ابی سرح از دشمن‌ترین و کینه‌توزترین مردم به رسول الله ﷺ بود و زمانی که پیامبر اکرم ﷺ مکه مکرمه را فتح نمودند، دستور داد که او را بکشند، هر چند به پرده کعبه چسبیده باشد.

آری، گروه‌هایی که این چنین هستند در امور مسلمین دخالت کرده و آینده آنها را رقم می‌زنند.

- موضع‌گیری سوم عمار: وقتی که بنی هاشم و بنی امیه صحبت کردند، جدال بینشان بالا گرفت؛ عمار در حال رفتن این چنین می‌گفت: ای مردم، خداوند متعال شما را با نبی خویش تکریم کرد و با دینش عزت داد، تاکی خلافت را از اهل بیت رسولش منحرف خواهید کرد؟

- موضع‌گیری فردی از قبیله مخزوم: مردی از قبیله مخزوم برخاست و سخنان عمار را قطع کرد و چنین گفت: ای پسر سمیه، از حدّ خودت

← خواستند آن دو را بکشند، ولی خواهرش ام هانی مانع شد. سپس امّ هانی پیش پیامبر اکرم ﷺ آمد و واقعه را به پیامبر شرح داد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: کسانی را که تو پناه دادی ما نیز پناه دادیم. ابن ربیعہ کسی است که وقتی عثمان در خانه خود زندانی شد، خواست به او کمک کند، ولی در نزدیکی مکه از مرکبش افتاد و مُرد (الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۲ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۲۵ و تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۹۲).

تجاوز کردی. انتخاب حاکم به دست قریش برای خودشان، به تو چه ربطی دارد؟

گویی این که مرد مخزومی، فرمایش رسول اکرم ﷺ در مورد عمار را فراموش کرده بود؛ «عمار همراه حق است.»^۱

- موضع‌گیری سعد بن ابی وقاص و چراغ سبز وی به عبدالرحمن: سعد بن ابی وقاص به عبدالرحمن بن عوف رو کرد و گفت: قبل از این که در بین مردم فتنه و آشوب شود، کار را تمام کن.

همه مردم نیت واقعی سعد را از سخنانش می‌فهمند، که مراد وی از این سخن شجره ملعونه است.

- موضع‌گیری قاطع امام ﷺ: عبدالرحمن رو به سوی امام کرد و چنین گفت: آیا تو بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ابی‌بکر و عمر با من بیعت می‌کنی؟

امام با گوشه چشم به او نگاهی کرد، و با منطق اسلام، که عبدالرحمن آن را نمی‌فهمد، به او گفت: طبق کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کرده^۲ و به اجتهاد خودم عمل می‌کنم.

مؤلف: عملکرد شیخین متناقض بود، وقتی که ابوبکر دست به کاری می‌زد و نامه‌ای را می‌نوشت، عمر بن خطاب به امضای وی آب دهان

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۳۹ و تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۴۷۶.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۲؛ جوهری، السقیفه، ص ۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۳۰ و جصاص، الفصول فی الاصول، ج ۴، ص ۵۵.

می‌انداخت و نامه او را پاره می‌کرد، همان‌گونه در جریان عیینه و اقرع چنین شد. بنابراین کدام یک را باید قبول کنیم؟ رأی و نظر ابوبکر در مورد قاتل مالک بن نویره، که نقض کننده رأی و نظر عمر بن خطاب بود، شاهد دیگری بر اختلاف و تناقض بین دو شیخ است. و آیا عمل به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله کافی نیست و باید رفتار شیخین نیز در کنار آن باشد!؟

- نظرخواهی از عثمان: عبدالرحمن بن عوف بعد از آن که این شرط امام علیه السلام را رد کرد به عثمان رو کرد و شروطش را با او بازگفت و عثمان بی‌درنگ پذیرفت، و دستش را دراز کرد و ابن عوف دست وی را با دست خویش فشرد و چنین گفت: خدایا، آن چه به ذمه من بود بر عهده عثمان نهادم.

جمعیت اموی فریاد زدند و صدای خوشحالی آنان بالا گرفت، زیرا ستون و سرآمد اموی به برکت برنامه ریزی حکومت قبل، پیروز شده بود.

م) سخنان و موضع‌گیری‌ها بعد از انتخاب خلیفه

۱. سخنان امام علیه السلام به ابن عوف: به خاطر سرنوشتی که امت دچار آن شد، امام با ناراحتی از مجلس خارج شده و به ابن عوف چنین فرمودند: به خدا قسم! این کار را انجام ندادی جز به خاطر آن که امید داشتی کاری را که دو رفیق‌تان (عمر و ابوبکر) در مورد هم‌دیگر انجام دادند، عثمان نیز در حق تو انجام دهد. خداوند متعال عطر منشیم^۱ را به

۱. منشیم نام زنی است که در مکه عطار بود و قبیله خزاعه و جرهم هر زمان که می‌خواستند ←

بینی‌تان بزند (شما را نسبت به هم‌دیگر دشمن قرار دهد).

۲. خطاب امام به قریش: امام به قریش رو کرده و چنین فرمودند: این اتحادتان مقابل ما، اولین توطئه شما ضد ما نیست و صبر برای ما زیباست. خداوند متعال در برابر آن چه شما انجام می‌دهید یاور ماست.

۳. ابن عوف، فاتح خیبر را تهدید می‌کند: ابن عوف برخاست و با سخنش امام علی علیه السلام را چنین تهدید کرد: ای علی، خودت را به کشتن نده. امام با اندوه مسجد را ترک کردند و چنین فرمودند: به زودی کتاب به اجل خودش می‌رسد (به زودی سرنوشت‌ها محقق خواهد شد).

۴. موضع‌گیری عمار: عمار به عبدالرحمن رو کرد و چنین گفت: ای عبدالرحمن، بدان به خدا قسم! علی علیه السلام را با وجودی که از جمله کسانی است که به حق قضاوت می‌کنند و با حق عدالت می‌ورزند، ترک کردی.

۵. موضع‌گیری مقداد: مقداد در حال خروج از مسجد چنین می‌گفت: به خدا قسم! سراغ ندارم بعد از پیامبر مصیبت‌هایی که برای اهل بیتش وارد شده بر کسی وارد شده باشد. شگفتا از قریش! که فردی را کنار گذاشت که در قضاوت دادگرت‌ترین و داناتر و باتقواتر از او سراغ

← بجنگند، از عطر او استفاده می‌کردند و زمانی که از عطر استعمال می‌کردند، کشته‌هایشان زیاد می‌شد. صحاح و مجمع‌البحرین، ماده «نشم». هم چنین گفته شده منشیم زنی بود که با عرب داد و ستد می‌کرد و از آنها سود می‌برد، و عرب عطر این زن را می‌خرید، ولی گروهی از عرب اموال و عطرهای این زن را غارت کردند، این خبر به قوم و قبیله وی رسید و آنها نیز هر کسی که بوی عطر وی را داشت، کشتند. بعد این قصه مثل گردید، مجمع‌البحرین، پاورقی.

۲. نکته‌ای تأمل برانگیز: آیا کافی نبود عبدالرحمن با علی علیه السلام براساس کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کند؟ آیا در این دو نقص و کاستی بود که وی می‌خواست سیره شیخین را بر کتاب و سنت بیفزاید؟ آیا عدم موافقت علی علیه السلام و پذیرفتن پیروی از سیره و روش ابی‌بکر و عمر نقصی برای ایشان محسوب می‌شود، که خلافت را از ایشان دور کند؟ آیا اعتراف عثمان و تعهد وی به عمل بر طبق سیره شیخین، کمال و امتیاز محسوب می‌شود، به گونه‌ای که بر حضرت علی علیه السلام مقدم، و انتخاب شود؟

شایسته است به نکته‌ای اشاره کنیم: موضع‌گیری حضرت علی علیه السلام، آن کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمودند: «علی همراه حق است و حق هم با علی علیه السلام است و حق هر جا که علی علیه السلام بگردد، با وی است»^۱ بهترین دلیل و روشن‌ترین شاهد بر عدم مطابقت سیره و روش شیخین بر کتاب و سنت، و مخالفت آن با شرع، است. از این رو امام علیه السلام با احدی سازش نکرد و با آنها در این مورد مسامحه‌ای نداشت، بلکه با صراحت کامل، سیره و روش آن دو را رد و تقبیح کرد و بطلان آن سیره را آشکار ساخت، و این که تأیید آن سیره، اگرچه به لفظ و گفتار باشد، جایز نیست.

۳. موضع‌گیری عمر، پاداش کار عثمان: گفته شده: موضع‌گیری عمر و ترتیب و تشکیل شورایی که به خلافت شیخ اموی منجر شد، در

ندارم. بدانید به خدا قسم! اگر من اعوان و انصاری می‌یافتم...

۶. موضع‌گیری ابن عوف: در این هنگام ابن عوف کلام مقداد را قطع کرد و چنین گفت: ای مقداد، از خدا بترس، زیرا من به خاطر فتنه‌ای که ایجاد می‌کنی، بر تو می‌ترسم.^۱ در این قسمت کتاب، جریان توطئه و برنامه‌ریزی قریش بر ضد علی علیه السلام تمام شد؛ توطئه‌ای که اسم شورا را با خودش یدک می‌کشید. پس صبر برای ما زیباست و خداوند متعال یاور ما.

(ن) حادثه‌ها و موضع‌گیری‌ها

۱. سیل اعتراضات به موضع‌گیری ابن عوف: از ابی وائل نقل شده است: به عبدالرحمن بن عوف گفتم: چگونه با عثمان بیعت نموده و علی علیه السلام را ترک کردید؟ عبدالرحمن در جواب گفت: من تقصیری ندارم، مذاکره را اول با علی علیه السلام شروع کردم و گفتم که با تو بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره و روش ابی‌بکر و عمر بیعت می‌کنم. اما علی علیه السلام در جواب گفت: تا آن اندازه که خودم بتوانم. سپس به عثمان پیشنهاد دادم و او قبول کرد.^۲

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۷۰. از حضرت امیر علیه السلام خواستند که بر طبق کتاب خداوند متعال و سنت پیامبرش و سیره ابوبکر و عمر عمل کند، ولی حضرت امیر علیه السلام عمل به سیره آن دو نفر را رد کرد و فرمود: درباره شما بر طبق کتاب خدا و سنت نبی، آن مقدار که بتوانم، عمل می‌کنم. جصاص، الفصول فی الاصول، ج ۴، ص ۵۵؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۴؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۳۰ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷.

۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵ و تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

دادم. این جواب را از طرف من به مردم برسان. همان گونه که روشن شد، این رأی و نظر شخصی ابوبکر است، نه رأی و اجماع ملت.

۴. آیا احدی با حضرت امیر علیه السلام قابل مقایسه است؟ آیا بعد از

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحابه برتر از او وجود داشت؟

(الف) ابن ابی الحدید می گوید: اما اقدام و حرکتی که حضرت علی علیه السلام در روز خندق با عمرو بن عبد وّد انجام داد، با شکوه تر و بزرگ تر از آن است که گفته شود کاری بزرگ و باشکوه بود. ارزش اقدام حضرت امیر علیه السلام، با سخنان استادم، ابوهدیل معلوم می شود. کسی از او پرسید: شأن و منزلت کدام یک از این دو علی علیه السلام یا ابوبکر، در نزد خداوند تبارک و تعالی بالاتر است؟ جواب داد: ای پسر برادرم، به خدا قسم! مبارزه حضرت علی علیه السلام با عمرو در روز خندق، با اعمال تمامی مهاجرین و انصار و عبادت هایشان برابری می کند، و چه بسا بر آنها برتری دارد؛ چه رسد به عمل شخصی مثل ابوبکر!

(ب) آن چه مناسب با این حال و مقام است، روایت حذیفه است،

۱. کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۸، حدیث ۱۴۱۷۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۰ و ابن حبّان، الفقات، ج ۲، ص ۱۹۲. در روایت دیگری از زبید بن حرث این گونه نقل شده که وقتی که مرگ ابوبکر فرارسید، نزد عمر فرستاد، تا این که وی را بعد از خودش خلیفه قرار دهد. مردم گفتند: آیا شخص غلیظ و درشت خویی را خلیفه ما قرار می دهی؟ اگر عمر را بر ما حاکم قرار دهی، او غلیظ تر و بدخلق تر و درشت خوتر خواهد شد. وقتی عمر را خلیفه ما می کنی هنگام ملاقات پروردگار چه جوابی به او می دهی؟ ابن ابی شیبّه، المصنّف، ج ۸، ص ۵۷۴؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۷۱؛ تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۴۱۳ و کنز العمال، ج ۵، ص ۹۷۸.

واقع پاداشی به عثمان، و به جای آوردن حق وی بود، و نیز تقدیر از او به خاطر عملی که در زمان مرگ ابی بکر انجام داده بود. زمانی که ابوبکر از عثمان خواست که وصیت او را بنویسد و عثمان نام عمر بن خطاب را در وصیت نوشت. قصه از این قرار است:

متقی هندی می گوید: از عثمان بن عبیدالله بن عمر این گونه نقل شده است: زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید، عثمان را خواست و وصیتش را بر او املا کرد، و قبل از این که نام کسی را بگوید، بی هوش شد و عثمان نام عمر بن خطاب را نوشت، وقتی که ابوبکر به هوش آمد، به عثمان گفت: اسم کسی را نوشتی؟ گفت: از بیماری تو و از تفرقه ای که بعد از مرگ تو در امت ایجاد می شد ترسیدم، و اسم عمر را نوشتم. ابوبکر گفت: رحمت خدا بر تو باد! آگاه باش اگر اسم خودت را هم می نوشتی، یقیناً شایسته خلافت بودی!

طلحه بن عبیدالله نزد ابوبکر آمد و گفت: من فرستاده مردم هستم که می گویند، تو در زمان حیاتت درشت خویی عمر را بر ما می دانستی، پس چطور بعد از مرگ خودت امور ما را به دست عمر سپردی؟ خداوند متعال درباره این عملت از تو سؤال می کند، چگونه جواب خداوند متعال را خواهی داد؟ ابوبکر گفت: مرا کمک کنید تا بنشینم. سپس با تندی گفت: آیا مرا از خداوند می ترسانید؟! هر کسی که خیال کند که من در کار شما سستی کردم، حتماً ناامید شده - یعنی از ناحیه من در کار شما سستی نشده - است هرگاه خداوند در این باره از من سؤال کند، این طور جواب می دهم: بهترین مردم را بر بندگان خلیفه قرار

تا این که علی علیه السلام به سوی او حرکت کرد و وی را کشت. قسم به آن کسی که جان حذیفه در دست اوست! در آن روز اجر و پاداش علی علیه السلام بزرگ‌تر از اجر اعمال امت محمد صلی الله علیه و آله تا امروز و تا روز قیامت است.^۱ در پایان، گفتگوی صریحی که ابوهدیل روایت می‌کند برای خواننده محترم عرضه می‌کنیم، گفتگویی که خلاصه این کتابچه و نوشته می‌باشد و آن مطالب به طور واضح و روشن بیان شده است.

۵. مناظره‌ای که ابوهدیل عَلاَف^۲ آن را نقل کرده و می‌گوید: وارد شهر رقه^۳ شدم به من گفتند که در «دیرزکن» مرد دیوانه‌ای است که نیکو سخن می‌گوید. پیش او رفتم و با پیرمردی خوش‌سیما مواجه شدم، که تکیه داده بود و سر و محاسنش را شانه می‌زد. به او سلام دادم، او هم جواب سلام مرا داد. گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل عراق. گفت: مردم عراق اهل ظرافت و ادب هستند. گفت: از کجای عراق هستی؟

← مگر علی بن ابی طالب. قال زید: قلت لابن مسعود: انهم الناس عن النبي حتى لم يبق معه الاّ علي علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنيف؟ فقال: انهم الناس الا علي وحده و ثاب الي النبي نفر، و كان اولهم عاصم بن ثابت و ابودجانه..

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۰؛ مفید، الارشاد، ص ۵۵؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۵؛ اعلام الوری، ص ۱۹۵ و شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. محمد بن هذیل بن عبدالله بن مکحول بصری، شیخ بصریان در مکتب اعتزال بوده و از علمای اعتزال به شمار می‌رفته و صاحب مقالات متعددی در مذهب خودش می‌باشد. نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ طبقات المعتزله، ص ۴۴؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۶۶ و وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۲۶۵.

۳. از شهرهای سوریه است.

حتّی روایت وی رساتر از سخن استاد ابن ابی الحدید است: قیس بن ربیع از هارون عبدی، او هم از ربیعه بن مالک سعدی روایت کرده است: پیش حذیفه آمدم به او گفتم: ای ابا عبدالله، مردم درباره علی علیه السلام و فضایل او حرف‌هایی می‌زنند، و اهل بصیرت هم به آنها می‌گویند: شما در تحسین علی علیه السلام مبالغه می‌کنید؛ آیا حدیثی درباره علی علیه السلام نقل می‌کنی، که آن را برای مردم بیان کنم؟ گفتم: ای ربیعه، در مورد علی علیه السلام از من چه می‌پرسی، و چه چیزی درباره او به تو بگویم؟ سوگند به کسی که جان حذیفه در دست اوست! اگر تمامی اعمال امت محمد صلی الله علیه و آله از زمانی که خداوند متعال وی را به پیامبری مبعوث کرده تا امروز، در یک کفه ترازو قرار داده شود و فقط یکی از اعمال علی علیه السلام در کفه دیگر قرار داده شود، آن عمل علی علیه السلام بر تمامی اعمال امت محمد صلی الله علیه و آله برتری خواهد داشت. ربیعه گفت: هرگز این مدح شما را نمی‌توان پذیرفت؛ یعنی باور کردنی نیست و انسان از شنیدن آن مبهوت می‌شود، ای ابا عبدالله، به گمانم، این مدح شما زیاده‌روی و مبالغه باشد. حذیفه گفت: ای احمق، چگونه قابل تحمل نباشد، زمانی که عمرو بن عبد ود از خندق عبور کرد و ترس و وحشت بر اصحاب پیامبر چیره شده بود و عمرو بن عبد ود مبارز می‌طلبید و تمامی اصحاب از مبارزه سرباز زدند و عقب نشستند؟ مسلمانان کجا بودند!^۲

۱. اللکع در نزد عرب یعنی عبد، آن‌گاه برای بیان حماقت و مذمت استفاده شده است... و بیشترین استعمالش در مورد شخص لثیم و پست است. النهايه ومجمع البحرين.

۲. شیخ مفید در ارشاد از ابن مسعود نقل می‌کند که در جنگ احد همه مسلمانان فرار کردند

امیری، و از شما امیری و امانت در مورد مهاجرین، زبیر بن عوام گفت: من فقط با علی علیه السلام بیعت می‌کنم. دستور بر ضد او صادر شد و شمشیرش را شکستند. ابوسفیان بن حرب آمد، و به حضرت امیر علیه السلام عرضه داشت: اگر بخواهی مدینه را از پیاده نظام و سواره نظام پر می‌کنم. سلمان فارسی خارج شد و به زبان فارسی گفت: «کردید و نکردید و ندانید که چه کردید». هم چنین مقداد و ابوذر و...، وضعیت مهاجرین و انصار از این قرار بود.

ای اباهذیل، مرا از سخنان ابوبکر بر فراز منبر رسول الله آگاه کن؛ زمانی که گفت: به درستی که شیطانی هست که بر من چیره و غالب می‌شود، پس هر وقت مرا عصبانی دیدید از من دور شوید. و از من دوری کنید تا مبادا بر موها و پوست هایتان واقع شوم (تا مبادا به شما ضربه‌ای بزنم).^۱ وی بر فراز منبر چنین می‌گوید: من دیوانه‌ام، چگونه شما جایز دانستید که ولایت مجنون را قبول کنید؟

ای اباهذیل، در مورد عملکرد و گفتار عمر به من توضیح بده؛ زمانی که گفت: دوست دارم مویی در سینه ابوبکر باشم. سپس بعد از این سخن در روز جمعه گفت: یقیناً بیعت با ابوبکر کاری عجولانه و بی تأمل بوده که خداوند متعال ما را از شر آن حفظ کرد و هر کسی شما را به چنین بیعتی (بی فکر و عجولانه) دعوت کند، او را بکشید.^۲ عمر زمانی

گفتم: از اهل بصره هستم. گفت: مردم بصره اهل تجربه و علمند. گفت: تو کیستی؟ گفتم: ابوهذیل علف هستم. گفت: ابوهذیل متکلم هستی؟ گفتم: آری. از جای برخاست و مراد در جای خودش نشاند. بعد از سخنانی که رد و بدل شد، گفت: در مورد امامت به چه چیز معتقد هستی؟ گفتم: کدام امامت را می‌گویی؟ گفت: چه کسانی را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم کردید؟ گفتم: کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم کرده بود. گفت: او چه کسی بود؟ گفتم: ابوبکر. به من گفت: ای اباهذیل، چرا ابوبکر را ترجیح دادید و انتخاب کردید؟ گفتم: به خاطر این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بودند: بهترین خودتان را مقدم کنید و به فرد افضل، ولایت و حکومت بدهید، و همه مردم نیز به خلافت ابوبکر رضایت دادند. گفت: ای اباهذیل، اشتباه کردی؟

اما این که گفتمی: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شخص را مقدم کنید و حکومت را به افضلان بدهید، من به تو می‌گویم که ابوبکر بر فراز منبر گفت: من حاکم شما شدم، در حالی که با حضور علی علیه السلام در میان شما، من بهترین شما نیستم.^۱ اگر مردم به ابوبکر دروغ بستند، در این صورت با دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و یا این که خود ابوبکر دروغ می‌گفت، منبر رسول الله محل جلوس دروغ‌گویان نیست.

اما این که گفتمی: مردم از ابوبکر راضی بودند، اکثر انصار گفتند: از ما

۱. ابن عبد ربّه در العقد الفرید (ج ۲، ص ۳۴۷) می‌گوید: باز ابوبکر خطبه خواند و گفت: همانا من حاکم شما شدم، در حالی که بهترین شما نیستم. پس اگر مراد عمل به حق یافتید، کمکم کنید، و اگر باطل یافتید، جلو مرا بگیرید.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۰ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۶.
۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰.

دوست دارد که مویی بر سینه ابوبکر باشد، و در زمان دیگر دستور قتل کسی را صادر می‌کند که بیعتی مانند بیعت ابوبکر را پایه‌ریزی کند.

ای اباهذیل، در مورد کسانی که گمان می‌کنند، پیامبر اکرم ﷺ برای خودش خلیفه تعیین نکرد؛ ولی ابوبکر، عمر را انتخاب کرده و عمر، جانشینی برای خودش اختیار نکرد، خیر بده که من این اعتقادات شما را متناقض می‌یابم.

ای اباهذیل، درباره عمر خیر بده. وقتی که امر خلافت را در شورای شش نفره‌ای قرار داد و گمان کرد که آن شش نفر از اهل بهشت هستند. بعد گفت: اگر از جمع شش نفره دو نفر با چهار نفر مخالفت کند آن دو نفر را بکشید و اگر سه نفر با سه نفر مخالفت کرد آن سه نفری را که عبدالرحمن در بین آنان نیست بکشید. آیا دستور وی به کشتن اهل بهشت مجوز شرعی داشت؟

ای اباهذیل، از عمر وقتی که زخمی شد خیر بده، که عبدالله بن عباس پیش او آمد و گفت: او را بی‌تاب یافتم. گفتم: ای امیرالمؤمنین، این بی‌تابی برای چیست؟ گفت: ای پسر عباس، بی‌تابی من برای خودم نیست، لکن نگرانی من به خاطر امر خلافت است که چه کسی بعد از من آن را به دست می‌گیرد؟

ابن عباس می‌گوید: گفتم: طلحة بن عبیدالله را خلیفه قرار بده. گفت: مردی تندخویی است، پیامبر اکرم ﷺ او را به این صفت می‌شناخت، من امور مسلمین را به شخص تندخو، خشن و درشت خوی نمی‌دهم.

گفتم: زبیر بن عوام را خلیفه قرار ده. گفت: مردی بخیل است و شایستگی خلافت را ندارد، زیرا که او حتی در روابط زناشویی بسیار خسیس و تنگ‌نظر می‌باشد، به طوری که کمال خست و سخت‌گیری جاهلانه را با همسرش اعمال می‌کند و دوک نخعی را از همسرش دریغ می‌دارد. من امور مسلمین را به شخص بخیل نمی‌دهم.

گفتم: سعد بن ابی وقاص را خلیفه قرار بده. گفت: مردی صاحب اسب و کمان است، (فردی نظامی است) و نظامی‌گری از لوازم خلافت نیست. گفتم: عبدالرحمن بن عوف را خلیفه قرار بده. گفت: مردی است که نمی‌تواند خانواده‌اش را اداره کند.

گفتم: عبدالله بن عمر را خلیفه قرار بده، بلند شد و نشست. سپس گفت: ای پسر عباس، خدا را در این سخن در نظر نگرفتی؛ آیا مردی را که بلد نیست چطور زنش را طلاق بدهد، حاکم قرار دهیم؟

گفتم: عثمان بن عفان را خلیفه قرار بده. گفت: به خدا قسم، اگر او را خلیفه قرار دهیم، پسران ابی معیط را بر مسلمانان، مسلط می‌کند و نزدیک است که مردم او را بکشند. این حرف را سه بار تکرار کرد.

گفت: من به خاطر این که از دشمنی او به امیرالمؤمنین علیؑ با خبر بودم، ساکت شدم. گفت: ای پسر عباس، از دوستت یادی کن. گفتم: علیؑ را خلیفه قرار بده.

گفت: به خدا قسم! بی‌تابی من فقط به این دلیل است که ما حق را از صاحبانش غصب کردیم. به خدا قسم! اگر او را خلیفه قرار دهیم، یقیناً

مردم را به راه روشن رهنمون می‌سازد، و اگر مردم از او اطاعت کنند، آنها را وارد بهشت می‌کند. عمر این حرف‌ها را گفت، ولی بعداً سرنوشت خلافت را به دست شورای شش نفره سپرد، پس وای بر عمر از پروردگارش!...^۱

۶. خلاصه‌گفتار: این گفتگو، چکیده و خلاصه مباحثی است که در این کتابچه آمده؛ به گونه‌ای که اگر ما می‌خواستیم این کتابچه را در چند نکته خلاصه کنیم، این نکات همان موضوعاتی می‌شد که این شخص در گفتگویش با اباهذیل تبیین کرده، که این موضوعات عبارتند از:

۱. اجماع و افضلیت، یکی از دلایل خلافت ابوبکر مطرح شد، که به زیبایی در این مورد اشکال، و آن را رد کرد.

۲. به مشروعیت خلافت بعد از ابی‌بکر اشکال کرد، چون خلافت عمر با وصیت و انتخاب ابوبکر بود، در حالی که عمر از بیعت ابوبکر به امری عجولانه‌ای تعبیر می‌کند که خداوند از شر آن حفظ کرد، این گفتار به عدم رضایت عمر به روش انتخاب خلیفه‌اول اشاره می‌کند.

۳. عمر به افراد تشکیل دهنده شورا توجه کرده است، ولی چگونه توانسته دستور قتل کسانی را صادر کند که اهل بهشت هستند؟ چگونه و به چه دلیل عمر سه نفری را که ابن عوف در میانشان است مقدم می‌کند؟

۴. سپس اسرار نخبگان و نامزدها و آنهایی را که برای خلافت، اهلیت دارند فاش می‌کند، و بعد خلافت علی علیه السلام را تثبیت می‌کند و می‌پذیرد،

آن‌گاه به شایستگی ایشان برای تصدی امر خلافت معترف می‌شود و این که حق (خلافت) وی در این مدت (از خلافت ابوبکر و عمر) غصب شده و با وجود این اعتراف، برای تعیین خلیفه، شورا تشکیل می‌دهد!

﴿ اَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾^۱

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کسی که هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية علي أمير المؤمنين عليه السلام.

قم مقدس، نجم‌الدین طبری

۱۴۲۶/۲/۷ هـ.

۱. تَلْكَرَةُ الْخَوَاصِّ، ج ۱، ص ۳۵۲ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۶، شماره ۲۶۰.

۱. یونس، آیه ۳۵.

تقریظ علامه محقق،

آیه الله شیخ باقر شریف قرشی (دام ظلّه)

سپاس خدایی را که کتابش را برای هدایت و رحمت بر بندگانش، چونان نسیم‌های رأفت و مهربانی برآمده از رحمت خداوندی، بر بنده و فرستاده‌اش نازل کرد؛ کتابی که موجب آرامش و راحتی و علم و آگاهی نسل‌های مختلف است و دروذهای ناب و خالص را بر راهنمایان دینی و داعیان به سوی خدا بر روی زمین به ارمغان آورد. اسلام با ارزش‌ها و سرچشمه‌هایش نورافشان است، مثل خورشیدی که به راهی استوار رهنمون است. و گروهی که از اسلام بهره‌ای ندارند، و خود را منتسب به اسلام کرده‌اند و از جمله آنان سلفی‌ها، یعنی وهابیون هستند که اسلام و اهل بیت نبوت را منکرند و اسلام نیز از آنان بیزار است.

شایسته است که از تلاش خلاق استاد فداکار، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ نجم‌الدین طبسی (رعاه الله و أعزه) قدردانی کنیم و این اظهار سپاس به خاطر کتاب نفیس و پرارزشی است که به رشته تحریر

درآورده و در آن حقایقی را درباره این گروه متعصب بر ملا کرده است و با تألیف این کتاب پر ارزش، کتابخانه اسلامی را نورانی گردانده است. خداوند متعال عزیزش بدارد و به عنوان ذخیره‌ای برای اسلام حفظ کند.

باقر شریف قرشی

۱۸ / شعبان / ۱۴۲۸

قم المقدسه

مقدمه استاد و دانشمند فرهیخته

حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی (حفظه الله)

سپاس خدایی که پروردگار جهانیان است و سلام و درود بی پایان الهی بر نبی بزرگوار اسلام، محمد مصطفی ﷺ و بر خاندان پاک و مطهرش باد. بعد از این که آرای سلفی‌ها و خیال‌بافی‌های سران و نظریه پردازان آنها از جمله ابن تیمیه را مشاهده نمودیم با اظهار تعجب و استبعاد از آن چیزهایی که به زبان جاری می‌سازند خودمان را با ده‌ها پرسش رویارو می‌یابیم از جمله آن سؤالات این است که چرا این گروه نقش و اهمیت عقل را در فهم اسلام انکار و با این دستاویز که به ظواهر اعتماد می‌کند، به تحجّر روی می‌آورد؟ به چه دلیل این گروه ادعا می‌کنند اسلام با تعقل مخالف است و این اندیشه را گسترش می‌دهند و دیگر این که جایگاهی برای عقل در فهم و حلّ مسائل و قضایای اسلامی وجود ندارد. آیا این ادعا افترا بی بر دین و سخنی عاری از آگاهی و حقیقت نیست؟ چرا فرموده‌های صریح پیامبر اکرم ﷺ درباره مقام والای حضرت علی علیه السلام و فضایل بی‌شمارش را نادیده می‌گیرند و انکار می‌کنند؟

به چه دلیل تأکیدات رسول گرامی اسلام درباره شأن و منزلت حضرت علی علیه السلام را ترک کردند؟ به چه دلیل سینه‌هایشان از بغض و کینه و دشمنی با، باب علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که همراه حق و حق همراه او بوده آکنده است و دشمنی با برکننده در خیبر و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر بتول و پدر حسنین را به جایی رسانده‌اند که به پست‌ترین درجات نفاق رسیده‌اند. آنها عدالت و شجاعت و تقوای حضرت امیر علیه السلام و نقش بی‌بدیل ایشان در گسترش اسلام و اعتلای کلمه حق را انکار می‌کنند. امثال ابن تیمیه با کمال بی‌شرمی و گستاخی از شأن و منزلت حضرت امیر علیه السلام می‌کاهند و با کمال جسارت و بی‌ادبی ادعا می‌کنند که عدالتی که برای دیگران بوده برای علی علیه السلام ظاهر نشده است.^۱ به چه دلیل سلفی‌ها اصرار دارند که خلفا سه نفر بوده‌اند و می‌کوشند خلافت حضرت علی علیه السلام را انکار کنند و یا در خلیفه چهارم بودنش تشکیک روا دارند، چنان که صاحب **منهاج** به زشتی و درشتی به چنین ادعایی دامن می‌زند و بر آن اصرار می‌ورزد. این شواهد دال بر این است که بعضی از سلفی‌ها یا اکثرشان زیبایی ذاتی اسلام را دگرگون کرده و آن را مطابق با خواسته‌های نفسانی خویش مصادره کرده‌اند. کتابی که پیش روی شماست از تألیفات باارزش دانشمند محقق، حضرت حجة الاسلام و المسلمین نجم‌الدین طوسی است که شامل مروری اجمالی و در عین حال عمیق بر خیال‌بافی‌های سلفی‌ها و مخالفت‌های

ساختگی آنان و گزارشی جامع است از وقایع تلخ و دردهایی که بر اثر تصرفات معاندین به وجود آمده است. بر خواننده محترم لازم است که این درس و تحقیق را با نظر دقیق و به دیده انصاف بنگرد و از تعصب و لجاجت دوری گزیند. امید است که این کتاب مایه هدایت به سوی حق و حقیقت گردد، زیرا حق شایسته‌ترین چیزها برای اطاعت و تبعیت است و خداوند هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند. در پایان از بزرگوارانی که مسئول بخش فرهنگی کتابخانه مرجع عالی قدر اسلام حضرت آیه الله العظمی شیخ محمد فاضل لنکرانی رحمته الله هستند، تشکر می‌کنیم و تلاش بی‌دریغ آنها را در گسترش حقایق و عقاید و مذهب حق و دفع شبهات ارج می‌نهمیم. خداوند متعال پاداش نیکو به آنان عنایت فرماید.

محمد جواد فاضل لنکرانی

رجب المرجب ۱۴۲۶ هـ.

منابع و مأخذ

١. القرآن الكريم .
٢. نهج البلاغة .
٣. ائمة الفقه التسعة، الشرقاوي، العصر الحديث للنشر و التوزيع، بيروت .
٤. الابانة لابن بطة، ت ٣٨٧هـ، نشر دار الراية، الرياض .
٥. أبوهريرة، محمود ابورية .
٦. إتحاف السادة للزبيدي، ت ١٢٠٥، دار الفكر، بيروت .
٧. الاثار الباقية، للبيروني، ابي ربحان، ت ٤٤٠ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت .
٨. الاحتجاج للطبرسي، ابي منصور، ت ٥٨٨هـ، دار الاسوه، قم القدسة .
٩. الأحكام السلطانية للماوردي، ابي الحسن، ت ٤٥٠هـ، مركز الاعلام الاسلامي، قم .
١٠. الإحكام في أصول الأحكام للآمدي، ت ٦٣١هـ، مؤسسة الحلبي و شركاه، مصر، ١٣٨٧هـ .
١١. أخبار مكة، للفاكهي كان حياً، ٢٤٠هـ، دراسة و تحقيق دهيش .

١٢. إختلاف الحديث، للشافعي، ت ٢٠٤ هـ، مطبوع بهامش كتاب الام.
١٣. الإرشاد في الكلام للغزالي، ت ٥٠٥ هـ.
١٤. الإرشاد للمفيد، ت ٤١٣ هـ، بصيرتي، قم، مؤسسة آل البيت، قم.
١٥. ارشاد الساري للقسطاني، ت ٩٢٣ هـ، دار التراث العربي، بيروت.
١٦. الاستيعاب للقرطبي، ت ٤٦٣ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٧. أسد الغابة للجزري، ت ٦٣٠ هـ، المكتبة الاسلامية، طهران.
١٨. اسس التقدّم،
١٩. أسنى المطالب لزيني دحلان، ت ١٣٠٤ هـ.
٢٠. الإصابة للعسقلاني، ت ٨٥٢ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٢١. الأصول للسرخسي، ت ٤٩٠ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٢٢. الأضواء على الحديث.
٢٣. أضواء على السنّة المحمّدية، أبو ريّة.
٢٤. الأغاني لأبي الفرج الإصفهاني، ت ٣٥٦ هـ، ط دارالكتب العلميّه، بيروت.
٢٥. إلزام النواصب لابن راشد البحراني، ت القرن التاسع، المحقق: عبدالرضا النجفي.
٢٦. الأمّ للشافعي، محمد بن ادريس، ت ٢٠٤ هـ، دارالفكر، بيروت.
٢٧. الإمام البخاري وصحيحه الجامع للغلامي، معاصر، منشورات دليل ما، قم.
٢٨. الإمامة والسياسة للدينوري، ابن قتيبة، ت ٢٧٦ هـ، الشريف الرضي، قم.
٢٩. إمتاع الأسماع للمقريزي، ت ٨٤٥ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٣٠. مجمع الزوائد للهيثمي، ت ٨٠٧ هـ، دارالكتاب، بيروت.
٣١. أنساب الاشراف للبلاذري، ت القرن الثالث، دار الفكر، بيروت.
٣٢. الأنساب للسمعاني، عبدالكريم بن محمد، ت ٥٦٢ هـ، دارالكتب العلميّه، بيروت.
٣٣. بحار الأنوار للمجلسي، محمد باقر، ت ١١١١ هـ، مؤسسة الوفاء، بيروت.
٣٤. البداية و النهاية لابن كثير، ت ٧٧٤ هـ، مكتبة المعارف، بيروت.
٣٥. بيان نكت الناكث، عبدالعزيز الغماري، ت ١٤١٧ هـ.
٣٦. تاج العروس للزبيدي، ت ١٢٠٥ هـ، دار الفكر، بيروت.
٣٧. التاج في أخلاق الملوك، ابو عثمان الجاحظ، ت ٢٢٥ هـ، دار صعب، بيروت.
٣٨. تاريخ أسماء الثقات، لابن شاهين، ت ٣٨٥ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٣٩. تاريخ الإسلام (الخلفاء) للذهبي، ت ٧٤٨ هـ، دارالكتاب العربي، بيروت.
٤٠. تاريخ الإسلام (معاوية) للذهبي، ت ٧٤٨ هـ، دارالكتاب العربي، بيروت.
٤١. تاريخ الأمم و الملوك للطبري، ت ٣١٠ هـ، دارالمعارف.
٤٢. تاريخ التشريع لمناع القطّان، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٤٣. تاريخ الخلفاء للسيوطي، ت ٩١١ هـ، مطبعة السعادة، مصر.
٤٤. التاريخ الكبير للبخاري، ت ٢٥٦ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٤٥. تاريخ المدينة المنورة لابن شبة البصري، ت ٢٦٢ هـ، مجمع اللغة العربية، دمشق.
٤٦. تاريخ يعقوبي لابن واضح، ت ٢٧٩ هـ، دار صادر بيروت.
٤٧. تاريخ بغداد، للخطيب البغدادي، ت ٤٦٣ هـ. دارالكتب العلمية، بيروت.
٤٨. تاريخ خليفة للخليفة بن الخياط، ت ٢٤٠ هـ، دارالكتب العلمية، بيروت.
٤٩. تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر، عبد القادر بدران، ت ١٣٤٦ هـ، دار المسيرة.
٥٠. تحفة الأحوذى شرح جامع الترمذي، المباركفوري، ت ١٣٥٣ هـ.
٥١. تذكرة الحفاظ، للذهبي، ت ٧٤٨ هـ، دار إحياء التراث العربي بيروت.
٥٢. تذكرة الخواص لسبط بن الجوزي، ت ٦٥٤ هـ، المجمع العالمي لاهل البيت، طهران.
٥٣. تذكرة الموضوعات للقسرواني.

٥٤. تطهير الجنان و اللسان، الهيثمي، أحمد بن حجر، ت ٩٧٤، مكتبة القاهرة، القاهرة.
٥٥. تفسير ابن أبي حاتم الرازي، ت ٣٣٧هـ، المكتبة المصرية، صيدا.
٥٦. تفسير البغوي (معالم التنزيل)، ت ٥١٦هـ، دار المعرفة، بيروت.
٥٧. تفسير الخازن للبغدادي (لباب التأويل)، ت ٧٤١هـ، دار المعرفة، بيروت.
٥٨. تفسير الدر المنثور للسيوطي، ت ٩١١هـ، نشر ممد أمين، دمج، بيروت.
٥٩. تفسير القرآن العظيم لابن كثير الدمشقي، ت ٧٧٤هـ، دار المعرفة، بيروت.
٦٠. تفسير القمي للقمي، علي بن إبراهيم، ت اواخر القرن الثالث، مكتبة العلامة، قم.
٦١. تفسير الكبير للرازي، ت ٦٠٦هـ، المطبعة البهية المصرية.
٦٢. تفسير الكشاف للزمخشري، ت ٥٢٨هـ، دار المكتب العلمية، بيروت.
٦٣. تفسير الميزان للطباطبائي، ت ١٤٠٢هـ، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٦٤. تفسير روح المعاني للآلوسي، ت ١٢٧٠هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٦٥. تفسير مجمع البيان للطبرسي، ت ٥٤٨هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٦٦. تقريب التهذيب للعسقلاني، ابن حجر، ت ٨٥٢هـ، دار المعرفة، بيروت.
٦٧. تكملة السيف الصقيل للكوثري، ت ١٣٧١هـ.
٦٨. تلخيص الحبير في تخريج الرافعي الكبير، للعسقلاني، ت ٨٥هـ، ط دار الفكر.
٦٩. تلخيص المستدرک، للذهبي، ت ٧٤٨هـ، (مطبوع بهامش المستدرک).
٧٠. تنزيه الشريعة المرفوعة لابن عراق الكناني، ت ٩٦٣هـ، ط دار النهضة، بيروت.
٧١. تنقيح المقال في علم الرجال، للمامقاني، ت ١٣٥١هـ، الطبعة الحجرية، ط المرتضوية و ط اهل البيت، قم المقدسة.
٧٢. التوحيد للصدوق، ت ٣٨١هـ. ط مؤسسة النشر الإسلامية، قم.
٧٣. تهذيب التهذيب للعسقلاني، ت ٨٥٢هـ، دار الفكر، بيروت.
٧٤. تهذيب الكمال للمزي، ت ٧٤٢هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٧٥. التهذيب في فقه الشافعي، للبغوي ت ٥١٦هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٦. الجامع لأحكام القرآن للقرطبي، ت ٦٧١هـ، ط دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٧٧. الجامع لآخلاق الراوي، للخطيب البغدادي ت ٤٦٣هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٧٨. الجرح و التعديل للرازي، ت ٣٢٧هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٧٩. جمع الجوامع (الجامع الكبير) للسيوطي، ت ٩١١هـ.
٨٠. جمهرة الخطب، احمد زكي صفوت المكتبة العلمية، بيروت.
٨١. الحضرة الأنسيه.
٨٢. حلية الأولياء لأبي نعيم الإصهاني، ت ٤٣٠هـ، دار الفكر، بيروت.
٨٣. حياة الحيوان للدميري، ت ٨٠٨هـ، مطبعة آرمان، طهران.
٨٤. الخزان للنراقي.
٨٥. الخصال للصدوق، ت ٣٨١هـ، ط مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
٨٦. خطط الشام، للمقريزي، ت ٨٤٥هـ، دار الاعتصام، بيروت.
٨٧. الدرر الكامنة للعسقلاني، ت ٨٥٢هـ، مطبعة دائرة العثمانية، الهند، و دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٨٨. دلائل النبوة للبيهقي، ت ٤٥٨هـ، دار الفكر، بيروت.
٨٩. ربيع الأبرار للزمخشري، ت ٥٢٨هـ، مطبعة العاني، بغداد.
٩٠. رجال الشيعة في أسانيد السنّة للطبسي - الشيخ محمد جعفر، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
٩١. الرسالة للشافعي، ت ٢٠٤٠هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.

٩٢. الرواشح السماوية في شرح أحاديث الامامية، للدماماد، مير محمد باقر، ت ١٠٤٠ هـ.
٩٣. الزينة في الكلمات الاسلامية، للرازي، محمد بن ادريس، ت ٢٧٧ هـ.
٩٤. سلسلة الاحاديث الضعيفة و الموضوعة، الالباني.
٩٥. السلفيّه الوهاييّة للسقاف، حسن بن علي، معاصر، دار النووي، عمان.
٩٦. السلفيه و دعوة محمد بن عبد الوهاب.
٩٧. السنن الكبرى للبيهقي، ت ٤٥٨ هـ، دار المعرفة، بيروت.
٩٨. السنن لأبي داود السجستاني، ت ٢٧٥ هـ، دار إحياء السنة النبوية، بيروت.
٩٩. السنن للترمذي (الجامع الصحيح) محمد بن عيسى، ت ٢٩٧ هـ، دار إحياء التراث العربي.
١٠٠. السنن للنسائي، ت ٣٠٢ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠١. سير اعلام النبلاء للذهبي، ت ٧٤٨ هـ، مؤسسة الرسالة بيروت.
١٠٢. السيرة النبويّة لابن هشام، ت ٢١٣ هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٠٣. شذرات الذهب لابن عماد الحنبلي، ت ١٠٨٩ هـ، دار ابن كثير، بيروت.
١٠٤. شرح الأخبار للقاضي نعمان المصري، ت ٣٦٣ هـ، مؤسسة آل البيت، قم.
١٠٥. شرح المقاصد للفتازاني، ت ٧٩١ هـ، دار المعارف النعمانية باكستان.
١٠٦. شرح المواهب اللدنيّة للزرقاني، ت ١١٢٢ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠٧. شرح النووي، لأبي زكريا، ت ٦٧٦ هـ، المكتبة المصرية، صيدا، بيروت.
١٠٨. شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ت ٦٥٦ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠٩. الشكوى و العتاب، للشعالبي و ما وقع للنخلان و الاصحاب، ت ٤٢٩ هـ، دار الصحابة، ط طنطا.
١١٠. شواهد التنزيل، للحسكاني، ت ٤٩٠ هـ. مجمع إحياء الثقافة الاسلامية، طهران.
١١١. شهبوار كريل، سربازي، معاصر، مدرسه عربية اسلامية.
١١٢. شيخين عبدالرحيم خطيب، معاصر، نشر احسان.
١١٣. الصحاح (تاج اللغة) للجوهري، ت ٣٩٣ هـ، دار الملايين، بيروت.
١١٤. الصحوة الاسلامية، يوسف القرضاوي، معاصر.
١١٥. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل، ت ٢٥٦ هـ، دار المعرفة، بيروت.
١١٦. صحيح مسلم، للنيسابوري، ت ٢٦١ هـ، مصطفى البابا مصر.
١١٧. الصوامر المهرقعة، للشهيد، التستري، ت ١٠١٩ هـ.
١١٨. الصواعق المحرقة، للهيثمي، ت ٩٧٤ هـ، مكتبة القاهرة.
١١٩. ضحى الإسلام، لأحمد أمين، ت ١٩٥٢ هـ، لجنة التأليف و الترجمة، القاهرة.
١٢٠. طبقات الحنابلة، للقاضي محمد بن أبي يعلى، ت ٥٢٧ هـ، دار المعرفة، بيروت.
١٢١. طبقات الشافعيّة الكبرى، للسبكي عبدالوهاب، ت ٧٧١ هـ، دار احياء الكتب العربية.
١٢٢. الطبقات الكبرى لابن سعد، ت ٢٣٠ هـ، دار صادر، بيروت.
١٢٣. العتب الجميل، للسيد محمد بن عقيل، ت ١٣٥٠ هـ، منشورات هيئة، البحوث الإسلامية، اندونيسيا.
١٢٤. العقائد السلفية، آل ابوطامي.
١٢٥. العقد الفريد للأندلسي، ابن عبد ربّه، ت ٣٢٧ هـ، دار الكتاب العربي، بيروت.
١٢٦. عقل اليهود الأسير، للعامللي محمد حسين، معاصر، قم.
١٢٧. العقيدة لأحمد بن حنبل، عبدالعزيز، سيروان.
١٢٨. عمدة القاري للعيني، ت ٨٥٥ هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٢٩. عيون أخبار الرضا للصدوق، ت ٣٨١ هـ، مكتبة طوس، قم المقدسة.
١٣٠. الغدير للأميني، ت ١٣٩٠ هـ، دار الكتاب العربي، بيروت.

١٤٨. القاموس ، للفيروزآبادي ، ت ٨١٧ هـ مؤسسة الحلبي ، القاهرة و دار الجيل ، بيروت .
١٤٩. قبول الأخبار ، للكعبي ، ت ٣١٩ هـ ، دار الكتب العلمية ، بيروت .
١٥٠. الكامل في التاريخ ، لابن الأثير ، ت ٦٣٠ هـ ، دار صادر ، بيروت .
١٥١. الكامل في الضعفاء ، لابن عدي ، ت ٣٦٥ هـ ، دار الفكر ، بيروت .
١٥٢. الكامل ، للبهائي (عماد الدين الطبري) ت القرن السابع هـ ، المكتبة المرتضوية ، طهران .
١٥٣. كتاب الثقات ، لابن حبان ، ت ٣٥٤ هـ ، ط مجلس دائرة المعارف العثمانية ، الهند .
١٥٤. كتاب السلفيه ، محمد الكثير ،
١٥٥. كتب و شخصيات ، للسيد قطب .
١٥٦. كشف القناع ، للبهوتي ، ت ١٠٥١ هـ عالم الكتب ، بيروت .
١٥٧. كشف الهاوية ، للمحلّاتي ، ت ١٤٠٣ هـ ، دار الكتب الاسلامية ، طهران .
١٥٨. الكفاية في علم الدراية ، للخطيب البغدادي ، ت ٤٦٣ هـ ، المكتبة العلمية ، حجاز .
١٥٩. كنز العَمال ، للهندي ، ت ٩٧ هـ ، مؤسسة الرسالة ، بيروت .
١٦٠. الكنى و الألقاب ، للقمي ، ت ١٣٥٩ هـ ، مكتبة الصدر ، طهران .
١٦١. اللثالي المصنوعة ، للسيوطي ، ت ٩١١ هـ ، دارالمعرفة ، بيروت .
١٦٢. لسان العرب ، لابن منظور ، ت ٧١١ هـ ، ادب الحوزة ، قم المقدسة .
١٦٣. لسان الميزان ، للعسقلاني ، ت ٨٥٢ هـ ، مؤسسة الاعلمي ، بيروت .
١٦٤. المبسوط ، للسرخسي ، ت ٤٩٠ هـ ، دار الفكر ، بيروت .
١٦٥. مثالب العرب ، للكلبى ، ت ٢٠٤ هـ دار الهدى ، بيروت .
١٦٦. المجروحين ، لابن حبان ، ت ٣٥٤ هـ ، دار المعرفة بيروت .

١٣١. الفتاوى الحديثية للهيشمي ، ت ٩٧٤ هـ ، مطبعة التقدم العلمية ، مصر .
١٣٢. فتح الباري للعسقلاني ، ت ٨٥٢ هـ دار الريان ، بيروت .
١٣٣. فتح القدير ، للشوكاني (الجامع بين فني الرواية و الدراية من علم التفسير) ت ١٢٥٥ هـ ، دار المعرفة ، بيروت .
١٣٤. فتح الملك العلي ، للغماري ، احمد ت ١٣٨٠ هـ تحقيق الفهداوي .
١٣٥. فيض القدير شرح جامع الصغير ، المناوي ، ت ١٠٣١ هـ ، دارالكتب العلمية ، تحقيق : احمد عبدالسلام .
١٣٦. الفتنة الكبرى ، طه حسين ، دار المعارف ، مصر .
١٣٧. فتوح البلدان ، للبلاذري ، ت ٢٧٩ هـ . مكتبة النهضة المصرية .
١٣٨. الفتوح ، لابن أعمش الكوفي ، ت ٣١٤ دار الاضواء ، و دار الكتب العلمية ، بيروت .
١٣٩. الفتوحات الإسلامية ، زيني دحلان ، ت ١٣٠٤ هـ ، ط مصطفى محمد ، مصر .
١٤٠. فرقان القرآن ، سلامة هندي القضاعي ، ت ١٣٧٦ هـ دار احياء التراث العربي ، بيروت .
١٤١. فرياد فاطمة ، دفتر مطالعات ديني ، قم .
١٤٢. الفصل من الممل و النحل ، لابن حزم الاندلسي ، ت ٤٥٦ هـ دار احياء التراث العربي ، بيروت .
١٤٣. فقه الألبين الأهمال و تهمة الانتحال ، امين بن صالح هران الحداء - معاصر - .
١٤٤. الفقيه و المتفقه ، للخطيب البغدادي ، ت ٤٦٣ هـ .
١٤٥. الفوائد المجموعة ، للشوكاني ، ت ١٢٥٥ هـ ، دار الكتاب العربي ، بيروت .
١٤٦. فيض القدير ، للمناوي ، (شرح الجامع الصغير) ت ١٠٣١ هـ دار المعرفة بيروت .
١٤٧. قاموس الرجال ، للتستري ، ت ١٤١٥ هـ ، منشورات جماعة المدرسين ، قم .

١٦٧. مجمع البحرين، للطريحي، ت ١٠٨٥هـ، المكتبة المرتضوية، طهران.
١٦٨. المجموع، للنووي، ت ٧٦٧هـ، دار الفكر، بيروت.
١٦٩. مجموعة الفتاوي، للحراني، ت ٧٢٨هـ، بيروت.
١٧٠. مجموعة رسائل، ابن عابدين، ت ١٢٥٢هـ. بيروت عام ٩٨٨ م.
١٧١. المحاسن و المساوي، للبيهقي، كان حياً، ٣٠٢هـ، دار صادر، بيروت.
١٧٢. محاضرات الأدباء، للراغب، الأصبهاني، ت ٥٦٥هـ.
١٧٣. المحاضرات، للميلاني، معاصر، مركز الأبحاث العقائدية، قم.
١٧٤. المحجّر، للهاشمي البغدادي، ت ٢٤٥هـ، دار الآفاق الجديد، بيروت.
١٧٥. المحلّي، لابن حزم، ت ٤٥٦هـ، دار الآفاق الجديدة، بيروت.
١٧٦. مختصر تاريخ دمشق، لابن بدران، ت ١٣٤٦هـ دار إحياء التراث العربي.
١٧٧. مختصر تاريخ دمشق، لابن منظور، ت ٧١١هـ، دار الفكر، بيروت.
١٧٨. مرآة العقول، للمجلسي، ت ١١١١هـ، دار الكتب الإسلامية، بيروت.
١٧٩. مروج الذهب، للمسعودي، ت ٣٤٦هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٨٠. مسامرة الاوائل.
١٨١. مستدرک الوسائل، للنوري، ت ١٣٢٠، مؤسسة ال البيت، قم المقدسة.
١٨٢. المستدرک علی الصحیحین، للنيسابوري، ت ٤٠٥هـ، دار الفكر، بيروت.
١٨٣. مستدرکات علم رجال الحديث، للنمازي، ت ١٤٠٥هـ، مطبعة الحيدرية، طهران.
١٨٤. مستند الشيعة، للنراقي، ت ١٢٤٤هـ، مؤسسة ال البيت، قم.
١٨٥. المسند، لأحمد بن حنبل، ت ٢٤١هـ، دار الفكر، بيروت.
١٨٦. مشكاة المصابيح، للتبريزي، ٧٣٧هـ المكتب الاسلامي، دمشق.
١٨٧. المصنّف، لابن أبي شيبة، ت ٢٣٥هـ.
١٨٨. المصنّف، للصنعاني، ت ٢١١هـ، المكتب الاسلامي، بيروت.
١٨٩. المعارف، للدينوري، ت ٢٧٦هـ. نشر دار المعارف القاهرة.
١٩٠. معالم الفتن، لسعيد أيوب.
١٩١. معاوية را بهتر بشناسيم، گنجي - معاصر..
١٩٢. المعجم الكبير، للطبراني، ت ٣٦٠هـ، الدار العربية، بغداد.
١٩٣. معجم المؤلفين، لعمر رضا كحالة، معاصر، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٩٤. معجم رجال الحديث، للخوئي، ت ١٤١٣هـ، دار الزهراء، بيروت.
١٩٥. معرفة علوم الحديث، للحاكم النيسابوري، ت ٤٠٥هـ، دار الآفاق الحديث، بيروت.
١٩٦. المغازي، للواقدي، ت ٢٠٧هـ، عالم الكتب، بيروت.
١٩٧. المغني في الضعفاء، للذهبي، ت ٧٤٨هـ دار المعارف، حلب.
١٩٨. المغني، لابن قدامة، ت ٥٤١هـ، عالم الكتب، بيروت.
١٩٩. مقاتل الطالبين، لأبي الفرج الأصبهاني، ت ٣٦٥هـ، نشر الرضي، قم.
٢٠٠. مقالات الإسلاميين، لأبي الحسن الأشعري، ت ٣٢٤هـ، دار إحياء التراث.
٢٠١. مقدمة ابن خلدون، ت ٨٠٨هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢٠٢. المغني في معرفة رجال الصحيحين.
٢٠٣. الملل و النحل، للسبحاني، معاصر، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
٢٠٤. الملل و النحل، للشهرستاني، ت ٥٤٨هـ دار المعرفة، بيروت.
٢٠٥. مناقب آل ابي طالب، لابن شهر آشوب، ت ٥٨٨هـ، منشورات العلماء، قم.
٢٠٦. المناقب، للخوارزمي، ت ٥٦٨هـ، مكتبة نينوى الحديثة، طهران.
٢٠٧. منتخب كنز العمال، للهندي، ت ٩٧٥هـ، دار الفكر، بيروت.
٢٠٨. المنتظم، لابن الجوزي، ت ٥٩٧هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٠٩. منهاج السنة، للحراني، ت ٧٢٨هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢١٠. موارد السجن، للطبسي معاصر، مكتب الاعلام الاسلامي، قم.

۲۱۱. *المواقف في علم الكلام*، للإيجي، ت ۷۵۶هـ، دار الجيل، بيروت.
۲۱۲. *المواهب اللدنية*، للقسطلاني، ت ۹۲۳هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
۲۱۳. *موسوعة أطراف الحديث*، رعلول، معاصر، عالم التراث، بيروت.
۲۱۴. *موسوعة التاريخ الإسلامي*، لليوسفي محمد هادي، معاصر، مجمع الفكر الاسلامي، قم.
۲۱۵. *الموسوعة الحديثية*، مسند احمد، ت ۲۴۰هـ مؤسسة الرسالة، بيروت.
۲۱۶. *مع الدكتور القفاري*، للاسلامي.
۲۱۷. *الموضوعات*، لابن الجوزي، ت ۵۷۹هـ، دار الفكر، بيروت.
۲۱۸. *الموطأ*، لمالك بن أنس، ت ۱۷۹هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۲۱۹. *ميزان الاعتدال*، للذهبي، ت ۷۴۸هـ، دار المعرفة، بيروت.
۲۲۰. *النصائح الكافية لمن يتولى معاوية*، للسيد محمد بن عقيل العلوي مطبعة النجاح، بغداد.
۲۲۱. *النفی والتغريب*، للطبسي، معاصر، مجمع الفكر السلامي، قم المقدسة.
۲۲۲. *النهاية لابن الاثير*، في غريب الحديث، ت ۶۰۶هـ. مؤسسة اسماعيليان، قم.
۲۲۳. *وسائل الشيعة*، عاملی، محمد بن الحسن، الحرّ، ت ۱۱۰۴هـ، مؤسسة آل البيت، قم المدسة.
۲۲۴. *وفيات الأعيان*، لابن خلّكان، ت ۱۲۹۴هـ، مطبعة اختر، اسلامبول.
۲۲۵. *وقعة صفين*، للمنتقري، ت ۲۱۲هـ، المؤسسة العربية الحديثه ج و مكتبة المرعشي، قم المقدسة.
۲۲۶. *يسألونك عن الدين*، للشرباطي.

آثار مؤلف

- ۱ - *موارد السجن في النصوص والفتاوى*، عربي، فقه و حقوق، اثر برگزيده کشور در سال ۱۳۷۳.
- ۲ - *النفی والتغريب في مصادر التشريع الاسلامي*، عربي، فقه و حقوق.
- ۳ - *الامام الحسين عليه السلام في مكة المكرمة*، عربي، تاريخ، اثر برگزيده كتاب سال حوزه در سال ۱۳۸۳ و كتاب سال ولايت ۱۳۸۰.
- ۴ - *صوم عاشورا بين السنة والبدعة*، عربي، فقه تطبيقي.
- ۵ - *دراسات فقهية في مسائل خلافية*، عربي، فقه تطبيقي، اثر برگزيده كتاب سال حوزه.
- ۶ - *روافد الايمان الى عقائد الاسلام*، عربي، كلام تطبيقي، بيش از بيست نوبت چاپ به زبان های عربي، انگلیسی و اردو.
- ۷ - *الوهابية دعاوى و ردود*، عربي، كلام تطبيقي.
- ۸ - *السلف والسلفيون*، عربي، كلام تطبيقي، اردو.
- ۹ - *معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام*، عربي، حديث، با همكاري جمعی از نویسندگان.

- ۱۰- چشم‌اندازی به حکومت حضرت مهدی علیه السلام، فارسی، مهدویت، بیش از ۲۵ مرتبه به زبان‌های عربی، آلمانی، اسپانیولی، و اردو به چاپ رسیده است.
- ۱۱- نشانه‌ای از دولت موعود، فارسی، مهدویت، بیش از بیست و پنج مرتبه چاپ شده است.
- ۱۲- درس‌گفتارهایی در نقد وهابیت، فارسی، کلام تطبیقی، انگلیسی و اردو.
- ۱۳- سلفیان درگذر تاریخ، فارسی، کلام تطبیقی.
- ۱۴- فرقه‌ای برای تفرقه، فارسی، تاریخ وهابیت.
- ۱۵- حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، فارسی، فقه و حقوق.
- ۱۶- درسنامه رجال مقارن، فارسی، حدیث و رجال تطبیقی.
- ۱۷- ازدواج موقت در گفتار و رفتار صحابه و تابعین، فارسی، فقه تطبیقی.
- ۱۸- چرایی گریه و سوگواری، فارسی، تاریخ تطبیقی.
- ۱۹- نماز تراویح بین سنت و بدعت، فارسی، اردو، فقه تطبیقی.
- ۲۰- نماز با دست باز یا بسته، فارسی، اردو، فقه تطبیقی.
- ۲۱- روزه روز عاشورا؛ سنت نبوی یا بدعت اموی، فارسی، فقه تطبیقی.
- ۲۲- تشریح اذان از دیدگاه فریقین، فارسی، فقه تطبیقی.
- ۲۳- رجعت از نگاه فریقین، فارسی، کلام تطبیقی.
- ۲۴- بررسی حدیث عشره مبشره، فارسی، حدیث تطبیقی.
- ۲۵- امام حسین علیه السلام در مکه مکرمه، فارسی، تاریخ.
- ۲۶- پاسخ به شبهات مذهبی، فارسی، کلام، بیش از پانزده مرتبه چاپ.
- ۲۷- دفع الشبهات، عربی، کلام.
- ۲۸- لماذا البكاء علی الحسين علیه السلام، عربی، کلام.
- ۲۹- تا ظهور، فارسی، مهدویت.